

“در هیچ مسئله‌ی جدی  
بدون مقدار معینی کار  
مستقل، کشف حقیقت ممکن  
نیست و هر کسی از این کار  
بترسد، خود را از امکان کشف  
حقیقت محروم می‌کند.”  
لنین

---

---

## سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران

---

---

مقدمه:

---

---

آنچه در چند سال اخیر، در حزب توده‌ی ایران و از جمله در “کنفرانس ملی” در برابر چشمان حیرت زده اما باز توده‌های حزبی گذشت، گرچه از نظر موضعگیری‌های سیاسی-ایدئولوژیک و نیز از نظر بکارگیری شیوه‌ها و اسلوب حزب‌مداری، نشانگر سقوط کامل و نهایت انحطاط گرادندگان آن بوده، و گرچه باید مجریان اصلی آن را منحل‌ترین و فاسدترین پس‌مانده‌های رهبری حزب بحساب آورد، معینا نباید از نظر دور داشت که شیوه‌ی کار و عملکرد آنان و اساسا درک عقب مانده و انحرافی آنان از مسائل و نیز چگونگی تلقی آنان از ایدئولوژی و سیاست، ریشه در گذشته داشته و متأثر از سلطه‌ی انحرافات فکری و روایت ناسالمی است که ضررهای آن را بارها در حیات گذشته‌ی حزب توده‌ی ایران مشاهده کرده‌ایم.

باید با کمال تائر اذعان نمود که آنچه در این سالها و در اجلاسهای فوق گذشت، فقط ادامگی منتدل و ارران مایهی جریانات پشت پردگی آذشندی حزب و پلنومهای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ بوده و فقط بیانگر پایان تاریخی و بن بست تمام عیار حزبی ست که روزگاری بیش از یک میلیون کارگر، دهقان و روشنفکر زحمتکش جامعهی مارا رهبری مکرده است.

در جریان بحث در بارهی چشم انداز حرکت توده ای های مبارز انفصالی غالبا این سنوال مطرح می شد که چرا ما از حزب توده ی ایران در این مقطع تاریخی گسستیم؟ و نیز آیا این گسستن، یک جدائی صرف تشکیلاتی است یا طرد و قطع کامل کل سیستم معيوب حزب، که همدی زمینه های نظری، مشی سیاسی، اصول تشکیلاتی و روابط ناسالم بین المللی آن را در بر می گیرد؟ سرانجام این سنوال مطرح می شد که اساسا ارزیابی ما از حزب توده ی ایران چیست؟

طبعی است پاسخ به این سنوالات جز از راه یک بررسی واقعی و عینی تاریخ این حزب در دوره های مختلف و با توجه دقیق به ویژگی های هر مرحله امکان ناپذیر است. بویژه چون فعالیت حزب در دورانی بطور تنگاتنگ با تاریخ سیاسی معاصر ایران گره خورده است و به همین ملاحظات، انجام چنین بررسی، کاری ست خطیر و طولانی.

اکنون که وظیفگی تنظیم یک کاربایهی مقدماتی در دستور روز قرار دارد و همین سنوالات بار دیگر مطرح می شوند، ضروری است که بررسی هرچند اجمالی در زمینه ی تاریخ حزب انجام گیرد. قصد ما از تنظیم این نوشته، گسترش اولیه ی مطالبی ست که در دو سال اخیر منتشر شده اند و با تاریخ و گذشته ی حزب توده ی ایران مربوط می گردند. در این بررسی کوشش شده است حداقل عناصر لازم را در اختیار رفقا قرار دهیم، تا توده ای های مبارز جدا شده از حزب یک جمع بندی کلی و اولیه، ولی واقعی و عینی از آن به دست آورند و با ریشه ها و علل تاریخی بن بست و پایان تاریخی این حزب که به جدائی برگشت ناپذیر توده ای های مبارز از آن حزب انجامید، آشنا تر شوند.

بر اساس واقعیت ها، جا به جا و در مراحل مختلف حیات حزب، دوگانگی مکنون در حزب توده ی ایران را میان تنهی مجموعا سالم و بالنده با رهبری آن که به تدریج با آلودگی به مختصات غیر پرولتری در مجموع خود به یک نهاد بیمار و رو به فنائی گرایش پیدا می کرد، نشان داده ایم.

از آنجا که هدف عمده ی ما ریشه یابی تاریخی ایورتونیسیم سیاسی و رفرمیسیم نظری حاکم در رهبری حزب توده ی ایران است، لذا دو دهگی ۴۰ و ۵۰ را با تفصیل نسبتا بیشتری و تا آن حدی که در یک چنین نوشته ی کوتاهی امکان دارد، بررسی کرده ایم.

بهمین مناسبت بخش عمده ی این نوشته مصروف ارزیابی از نابسامانی ها و نشان دادن چگونگی رشد ایورتونیسیم و رفرمیسیم در رهبری حزب توده ی ایران و بی آمدهای منفی و هلاکت بار آن در کل حرکت توده ای ها شد. در این نوشته، کار خود را روی

نکاتی متمرکز کمیدیم که مشغله‌ی فکری قاطبه‌ی توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب است.

اما جای آن دارد که در نوشته‌ی جداگانه‌ای، فعالیت‌ها و زحمات و قهرمانی‌های صدها و هزاران توده‌ای سالم و انقلابی را که پرچم مبارزه در راه زحمتکشان و مردم ایران را در هر دوره‌ای برافراشته نکه داشتند و اغلب بی‌اطلاع از ناسامانی‌ها و بیماری‌های مزمن رهبری حزب و حتی گاه علیرغم آن، راه‌ارانی‌ها و روزه‌ها را ادامه دادند و خود پروانه‌وار در شمع فروزان راه آزادی و استقلال ایران سوختند و جان باختند، مورد بررسی قرار گرفته و از آنان تجلیل بعمل آید.

اعتقاد راسخ ما این است که، بدون توجه به این دوگانگی و تضاد نهفته در گذشته‌ی حزب توده‌ی ایران و ارزیابی درست از هر قلب آن و تاثیر متقابل و دیالکتیکی آن، بدون اجتناب از تعمیم ساده‌گرایانه و شتاب زده‌ی رهبری و معایب و بیماری‌های آن به کل حزب و تنه‌ی عمدتاً سالم و معصوم آن، نه می‌توان تصویر درستی از تاریخ چهل و چند ساله‌ی حزب توده‌ی ایران، بدست داد و نه می‌توان انگیزه‌ها و جوهر محرکه‌ی حرکت امروزی توده‌ای‌های مبارز جدا شده از این حزب را توضیح داد. بنابراین توجه داشته باشید که آنچه در صفحات بعد می‌آید، تاریخ حزب توده‌ی ایران و یا یک بررسی همه‌جانبه از فعالیت آن نیست. انجام چنین کار بزرگی و نلیغی‌ما و در دستور کار آیندی ماست.

آنچه صورت گرفته است، یک تلاش اولیه، اما تلاشی جدی و واقع‌بینانه است. کار ما عبارت بوده است از انجام "مقدار معینی کار مستقل" برای "کشف حقیقت".

+++++

---

---

## تشکیل حزب توده‌ی ایران

---

---

حزب توده‌ی ایران در مهر ماه سال ۱۳۲۰ به همت و بدست و ابتکار باران ارانی و کمونیست‌های قدیمی و برخی عناصر ملی - دمکرات تشکیل شد. حزب توده‌ی ایران بد مثابه یک حزب مترقی و مردمی و مدافع حقوق زحمتکشان شیر و روستا و خصم استعمار و استبداد در جامعه مطرح گردید و به فعالیت همه جانبه و دامنه‌دار سیاسی - اجتماعی پرداخت.

برخلاف ادعای برخی عناصر ناوارد و ناآگاه و باه مغرض، حزب توده‌ی ایران مستقلا و بدست انقلابیون آزادیخواه و طرفدار عدالت اجتماعی و مدافعان صادق رنجبران و زحمتکشان، پایه‌گذاری شد و در این سمت‌گیری بتدریج عمیق‌تر و رادیکال‌تر گردید.

با وجود آنکه حزب توده‌ی ایران به مثابه حزب طبقه‌ی کارگر با ایدئولوژی اعلام شده‌ی کمونیستی با به عرصه‌ی وجود نگذاشت، و در آغاز عملا بصورت جبهه‌ای از کمونیست‌ها و عناصر ملی - دمکرات و همانند یک حزب علنی (با در نظر گرفتن قانون سیاه ۱۳۱۰ که هرگونه فعالیت اشتراکی را ممنوع کرده بود)، وارد میدان شد تا بتواند در شرایط بالنسبه دمکراتیک که پس از سقوط دیکتاتوری رضا شاه و حضور متفقین در ایران بوجود آمده بود به تجمع نیرو پرداخته و دست به مبارزه‌ی سیاسی - اجتماعی دامنه‌داری بزند، و از این طریق مردم و زحمتکشان رادر حزب و سندیکاها متشکل نماید، معینا هسته‌ی کمونیستی حزب توده‌ی ایران، (که عمدتا از گروه ۵۳ نفر و کمونیست‌های قدیمی بود)، در رهبری حزب مژمونی داشت.

نحوهی طرح‌ریزی تشکیل حزب و چگونگی سمت دادن به سیاست و مشی آن  
تمامی این گفته را به اثبات می‌رساند. (۱)

زحمتکشان شهر و روستا، با شم طبقاتی خود، حزب توده‌ی ایران را لمس کردند و در میان ددها حزب رنکارک (نزدیک به بیست حزب)، که بعد از شهریور ۲۰ بوجود آمده بود، حزب مدافع واقعی خود را یافتند و گروه گروه به آن روی آوردند. حزب توده‌ی ایران در مدت کوتاهی به عظیم‌ترین حزب سیاسی تاریخ معاصر ایران مبدل شد.

رفیق اردشیر آوانسیان، در نامه‌ی خود به "پلنوم ۱۱۹م" کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران، با استناد به مقاله‌ی تحلیلی خود که به مناسبت پنجمین سال تاسیس حزب توده‌ی ایران در روزنامه‌ی رهبر چاپ شده بود، چنین تاکید می‌کند: "اعضای حزب ما در آن روزها به صد و هفتاد هزار نفر رسیده بود که از آن میان فقط در آذربایجان تعداد اعضای حزب ما در حدود شصت هزار نفر بود. اعضای اتحادیه‌ی کارگران ما به چهارصد هزار و اتحادیه‌ی دهقانان اعضایشان به پانصد هزار رسیده بود. این ارتش یک میلیون و هفتاد هزار نفری دگرگون شد. چه نیروی قدرتمندی داشتیم، تراژدی بزرگتر از این می‌شود؟ ما در هر تراژدی قهرمانان زیاد دادیم، عده‌ی آنها زیاد است این اختراعات حزب ما بوده، مگر می‌شود این رفقای قهرمان ما را عراموشی کرد؟"

حزب توده‌ی ایران در جریان تعمیق مبارزات طبقاتی و پالایش ایدئولوژیک و تصفیه‌های طبیعی بی در پی در صفوف خود، به حزب طبقه‌ی کارگر ایران تکامل یافت. (۲) اما از همان سال‌های اول فعالیت خود، در جامعه و افکار عمومی با مختصات یک حزب کمونیستی مطرح شده بود.

از ویژگی‌های برجسته و قابل توجه حزب توده‌ی ایران، از جمله این است که این حزب از همان آغاز، به‌مثابه یک جریان سیاسی کشورگیر و یک حزب مردمی، توده‌ای و علنی در یک منطقه‌ی سیاسی - جغرافیایی بسیار حساس و در جامعه‌ای بس بغرنج وارد

---

(۱) - در آغاز و تا مدتها، عناصر کمونیست، گروه مخفی داشتند و حزب را هدایت می‌کردند. همین گروه است که بنام حزب توده‌ی ایران به دیمیتروف (رئیس وقت کمینترن) نامه می‌نویسد و تشکیل حزب توده‌ی ایران را به اطلاع وی می‌رساند و تقاضای برقراری رابطه با کمینترن می‌نماید.

(۲) - در اولین برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران مصوب کنکروی اول (۱۳۲۳)، حزب توده‌ی ایران، " ... حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه و پیشه‌وران"، توصیف شده است. در کنکروی دوم حزب (۱۳۲۷)، همین تعریف بهمین شکل حفظ می‌شود. اما بعد از غیر قانونی اعلام شدن حزب (بهمن ۱۳۲۷)، به بتدرج در نوشتجات و اسناد مختلف، حزب توده‌ی ایران به‌مثابه حزب مارکسیست - لنینیست مطرح می‌شود.

صحنه‌ی مبارزه گردید. نوپائی و کم‌تجربگی حزب در مقابله با دستگاه و طبقات حاکم ورزیده و کارکننده‌ی ایران، موجب برخی خطاهای سیاسی و تاکتیکی و انحرافات شد که صدمات جدی به حزب و کل جنبش کارگری و دمکراتیک ایران وارد آورد.

بخشی از این خطاها و انحرافات، خارج از حیطه‌ی اختیار وی و معلول شرایط جغرافیائی - سیاسی ایران، حضور متفقین در کشور و ناشی از اشتباهاتی بود که خود حزب توده‌ی ایران موجد آن نبود. تراژدی که رفیق اردشیر در بالا از آن یاد می‌کند که به دگرگونی ارتش یک میلیون و هفتاد هزار نفری منجر شد، جریان آذربایجان و شکست خونین آن است.

اشاره به این نکته ضرورت دارد که جنبش ملی - دمکراتیک آن سال‌ها در آذربایجان و کردستان، بر بستر ظلم و بی‌عدالتی طبقاتی و ستم ملی که توده‌های زحمتکش و مردم بلادیده‌ی آذربایجان و کردستان از آن رنج می‌بردند، بسرعت گسترش یافت. خلق‌های ساکن این مناطق همینکه انعکاس خواست‌های خود را برای عدالت اجتماعی و تامین حقوق ملی و دمکراتیک در این جنبش یافتند با شور و شوق و امید فراوان به آن روی آوردند. اما آنچه به‌گونه‌ی خطا و انحراف اساسی باید در آن برشمرد، آن است که آنچه - بویژه به نام فرقه‌ی دمکرات آذربایجان شکل گرفت، در خارج از مرزهای ایران و بخصوص بدون اطلاع و علیرغم کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران، طرح‌ریزی شد و به اجرا درآمد و در جو و شرایط آن‌روز به رهبری حزب توده‌ی ایران تحمیل گردید.

نه تشکیل فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و بطریق اولی نه عقب‌نشینی مفتضحانه‌ی آن، که به کشتار نزدیک به سی هزار تن از مردم مبارز و انقلابی آذربایجان و سایرین انجامید، با اطلاع و توافق و رهبری حزب توده‌ی ایران صورت نگرفت. حزب توده‌ی ایران از این تراژدی بزرگ، استفراغ موقت ارتجاع، سرکوب سرتاسری حزب در ایران و برچسب بدنام‌کننده‌ی "تجزیه‌طلب" و ترهاتی از این قبیل را به ارث برد. (۳)

درست است که زخم‌های ناشی از این ضربه هرگز به کمال التیام نیاغت و جای آن‌ها برای همیشه باقی ماند، - بویژه که حزب توده‌ی ایران هرگز تحلیل و توضیح واقعی و درستی از این واقعه ارائه نداد، آن‌را ریشه‌یابی نکرد و درس‌های لازم را از آن نگرفت. معذرتاً حزب توده‌ی ایران، چون ریشه در جامعه و در طبقات زحمتکش و اقشار مترقی و دمکراتیک ایران داشت، بزودی قد علم کرد و در آستانه‌ی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، بار دیگر به‌منابه نیروی سیاسی مهم و سنکر اصلی آزادی و ضد استعماری در جامعه مطرح

---

(۳): جریان جنبش ملی - دمکراتیک در آذربایجان و چگونگی تشکیل فرقه و شکست این جنبش و فعالیت و نقش آن در مهاجرت چهل ساله، در خور یک بررسی مستقل و همه‌جانبه است که امیدواریم بتوانیم در آینده به آن بپردازیم. در این نوشته به همین مختصر اکتفا می‌شود.

گردید. حزب توده‌ی ایران مانع اصلی تصویب طرح استعماری مقابله نام‌ی "کپی-کلیشایان" (در مسئله‌ی نفت) و خار راه استبداد خرنده‌ای شد که محمد رضا شاه مجری و گرداننده‌ی اصلی آن بود.

در جریان یورش ارتجاع در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، حزب توده‌ی ایران با حداقل تلفات بد عقب نشینی سازمان یافته پرداخت. از ماه‌ها پیش که خطر حمله به حزب پیش‌بینی می‌شد، در کنار تشکیلات علنی و نیمه علنی حزب، هسته‌های یک سازمان موازی مخفی بی‌ریزی شده بود، که بی‌درنگ بعد از یورش، به سازماندهی مجدد نیروهای حزبی پرداخت و از پراکندگی آن‌ها جلوگیری کرد. رمز موفقیت حزب در این عقب نشینی، در مقایسه با حمله به حزب در بهمن ۱۳۶۱، از جمله در این بود که رهبری حزب در آن روزگار، نسبت به حاکمیت موضع روشن داشت و خصم طبقاتی را می‌شناخت و نسبت به آن خوش باور نبود.

مردم، نام‌ی ارگان حزب، در فاصله‌ی کوتاهی پنهانی منتشر شد، فعالیت‌های حزبی از نو سرگرفت و شورای متحد‌ی مرکزی مخفیانه به سازماندهی صنفی کارگران پرداخت. در آستانه‌ی اوج مجدد جنبش ملی نفت، حزب توده‌ی ایران که ده سال سابقه‌ی فعالیت سیاسی - تشکیلاتی را پشت سر گذاشته و صدها کادر ورزیده داشت، یکی از بهترین و گسترده‌ترین نمونه‌های سازماندهی مخفی و علنی و تلفیق این دو مبارزه را به نمایش گذاشت. تشکیل اتحادیه‌های صنفی کارگران، اتحادیه‌ی کارمندان، معلمان، اتحادیه‌ی دهقانان، سازمان افسری، تشکّل کانون جوانان دمکرات، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران، جمعیت صلح، جمعیت مبارزه با استعمار، تشکیلات دمکراتیک زنان و بسیاری دیگر، نمونه‌های زنده و آموزنده‌ی آنند.

علاوه بر نشریه‌ی مخفی ارگان، در سال‌های ملی شدن نفت، دو روزنامه‌ی علنی صحیح و عصر و همچنین مجله‌های علمی، هنری و ادبی متنوعی منتشر می‌گردید. در این سال‌ها حزب به تالیف و ترجمه‌ی کتب سیاسی، فلسفی و اجتماعی فراوانی دست زد که شماره‌ی آن‌ها از صد فزونی دارد و به این ترتیب مارکسیسم - لنینیسم و دانش اجتماعی را به مقیاس وسیعی در میان مردم و زحمتکشان ایران نشر داد و یک نسل کامل از مارکسیست‌های ایرانی را تربیت نمود. در سال‌های ملی شدن نفت، علیرغم آن که حزب هنوز غیر قانونی بود بیش از ۶۰ روزنامه در سراسر ایران منتشر می‌کرد. تنها در تهران بیش از ۲۰ روزنامه و مجله‌ی حزبی مخفی و علنی منتشر می‌گردید. فعالیت‌های ادبی و فرهنگی حزب برای جامعه‌ی ایران بسیار بدیع بود. بسیاری از شاعران و نویسندگان معروف معاصر ایران، پرورش یافتگان حزب توده‌ی ایران هستند.

علیرغم آن که حزب توده‌ی ایران در سال‌های مبارزه برای ملی شدن صنایع نفت از نظر تشکّل توده‌ها و مبارزات مردمی و طبقاتی و اشاعه‌ی مارکسیسم و تربیت یک نسل انقلابی، خدمات بزرگی انجام داد، که مهر و نشان خود را در مبارزات سال‌های بعد و حتی در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، ولو مستقل از وی، بجای گذاشت، معجزاً در همین دوره و

حکومت ۲۲ ماهدی دکتر محمد مصدق، دچار اشتباهات فاحش و سکتاریستی و انحراغات  
جبران ناپذیر شد و در کودتای ۲۸ مرداد، با بی‌عملی و عدم تحرک خود، در برابر مردم  
و انقلابیون ایران، بی‌اعتبار گردید. (۴)

با وجود آن که در این سال‌ها و بویژه در دوران حکومت دکتر مصدق، امکان آن  
بود که رهبری حزب، دمکراسی حزبی را اعمال کند و پلنوم‌ها و کنفرانس‌هایی تشکیل  
دهد و حتی کنگره‌ی سوم برگزار کند تا از این راه نه‌تنها توده‌های حزبی و کادرها و  
فعالین بتوانند در حیات حزب شرکت مستقیم و واقعی داشته باشند، بلکه بویژه بتوانند  
با خرد جمعی، کمبودهای جدی رهبری را که از هر سو خودنمایی می‌کرد، از میان  
بردارند، معیندا کوچکترین تلاش واقعی در این جهت صورت نگرفت.

هئئت اجرایی حزب در نشریه‌ی تحلیلی "حزب ما و جنبش انقلابی سال‌های  
اخیر" (تهران، شهریور ۱۳۳۴)، در ارزیابی ریشه‌های اصلی اشتباهات حزب، روی دو  
نقص اساسی که سرمنشاء نواقص دیگر است نکده می‌کند: ضعف ایدئولوژیک کادرهای  
حزبی و در درجه‌ی اول دستگاه مرکزی رهبری و عدم رعایت قوانین کار تشکیلاتی حزب  
طراز نوین طبقه‌ی کارگر.

در رابطه با ضعف ایدئولوژیک از جمله تاکید می‌شود: "توجه ما به این اصل  
اساسی مارکسیسم که احکام مارکسیستی راهنمای عملی‌اند و باید در هر مورد مشخص با  
شرایط منجز تاریخی و اجتماعی تطبیق داده شوند و بکار بسته شوند، کافی نبود ...  
مهم‌ترین مسئله برای ما تحلیل عمیق اجتماع خودمان و پدیده‌های آن و انطباق  
صحیح اصول مارکسیسم با شرایط زنده و در حال تکامل زندگی روزمره‌ی کشور خود نبود  
و برعکس الگوسازی از روی تجربیات سایر کشورها نقش مهمی در فضاوت ما ایفا می‌کرد.  
این نواقص موجب می‌شد که ما در تحلیل پدیده‌های بفرنج تر اجتماع دچار اشتباهات  
جدی گردیم".

در رابطه با نقائص تشکیلاتی از جمله جنس آمده است: "مناسفانه باید اعتراف  
کنیم که در عمل نتوانستیم همیشه از این اصول پیروی نمائیم. مسلما در شرایط کار  
مخفی امکان استفاده از دمکراسی حزبی به آن صورت که در دوران فعالیت علنی میسر  
است وجود ندارد و خیلی محدود می‌شود. ولی در حزب ما، محدودیتی که برای اعمال  
دمکراسی حزبی وجود داشته‌است، بیش از محدودیتی بود که ضرورت کار مخفی ایجاب  
می‌کرده است. حق انتقاد افراد حزبی نسبت به ارگان‌های بالاتر و از آن جمله نسبت به  
کار هئئت اجرایی کمیته‌ی مرکزی بیش از حد محدود بود. در باره‌ی مسائل مهم حزب

---

(۴) - پلنوم وسیع چهارم با شرکت کادرها، اشتباهات و انحراغات حزب را بطور  
موشکافانه‌ای بررسی کرده است. رهبری حزب توده‌ی ایران، هیچوقت اسناد و  
قطعه‌نامه‌های این پلنوم را بطور کامل منتشر نساخته است. اسدواریم توده‌ای‌های مبارز  
جدا شده از حزب برای انتشار این اسناد همت کنند.



در دایره‌ی بسیار کوچکی اتخاذ تصمیم به عمل می‌آمد. رهبری جمعی بطور ضعیفی اعمال می‌شد و شیوه‌های کار فردی رواج داشت و به انتقاد رفقای پائین‌تر توجه نمی‌شد. هیئت اجرایی خود را موظف به دادن گزارش به حزب نمی‌دانست. پلنوم‌های تصمیم‌گیرنده و مشورتی وجود نداشت... (صفحات ۳۲ و ۳۳).

بررسی این دوره از حیات حزب نشانگر تکوین و زایش تضادی است که رشد سازمان حزب توده‌ی ایران در دهه‌ی اول حیات خود مولد آن بوده است: تضاد میان تندی حزب - که در جریان هفت سال مبارزه‌ی علنی و سیاسی گسترده، و بیش از پنج سال مبارزات مخفی و نیمه مخفی، ده‌ها و صدها کادر با تجربه و آبدیده‌ای را در جریان مبارزات سیاسی و توده‌ای پرورش داده بود - با راس حزب، که با خروج تدریجی بخشی از اعضای برجسته‌ی کمیته‌ی مرکزی از کشور، از نظر کمی و کیفی ضعیف و ضعیف‌تر شده و سال‌ها زندان و زندگی در شرایط مخفی آنان را از شرکت فعال و مستقیم در حیات حزب و جامعه باز داشته بود.

این تضاد می‌توانست و می‌بایست با عملکرد دمکراسی حزبی و تکمیل و تقویت سیستماتیک رهبری با کادرهای انقلابی و آزموده‌ی جوان حل می‌شد. اما چنانچه از تحلیل فوق‌الذکر هیئت اجراییه بر می‌آید، اساساً به آن توجهی نمی‌شد.

محدود بودن رهبری در دایره‌ی تنگ خود و جدا افتادگی آن از توده‌ها و خارج از کنترل آنان، بروز خصوصیات منفی روشنفکران برخاسته از خرده‌بورژوازی و افشار میانی جامعه‌ی عقب افتاده‌ی ایران و عدم حضور کارگران و کادرهای با ریشه‌ی کارگری در رهبری، به رشد روحیه‌های غیر پرولتری از قبیل جاه‌طلبی‌ها و خودخواهی‌ها و دست‌بندی‌ها، در رهبری انجامید. منازعه‌ی میان حزب و سازمان جوانان بتدریج به حالت خصمانه گرفت و اختلافات داخلی هیئت اجراییه به آن دامن زد و بتدریج به بخش اعظم کادرها و حتی بدنه‌ی حزب سرایت کرد. رهبری حزب بجای تلاش برای حل دمکراتیک بحران، به شیوه‌های فرماندهی و عزل و نصب و محاکمه‌ی متقدان و انتقام‌جویی از آنان متوسل شد.

---

## پلنوم چهارم

---

چنانچه در "نامه به رفقا" تأکید شده است، پلنوم وسیع چهارم (۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶)، نشست و انعاماً تاریخی و استثنائی در حیات حزب توده‌ی ایران بوده است. ولی متأسفانه، برای اعضای و کادرهای حزبی یک بدیده‌ی بسیار ناشناخته‌ای است. این پلنوم از نظر نقش که بازی کرد و همچنین کیفیت عملکردش، بیشتر به کنگره‌ی حزبی شباهت داشت تا یک پلنوم کمیته‌ی مرکزی. زیرا، شرکت وسیع کادرها، که رای مشورتی آنان عملاً موثرتر و تعیین‌کننده‌تر از رای قطعی اعضای کمیته‌ی مرکزی بود، از آن جایی که در

پلنوم اکثریت داشتند، تصمیم نبرده و گرداننده اصلی این پلنوم شدند. تمامی کمیسیون‌های مختلف صرفاً از کادرها تشکیل می‌شد و قطعنامه‌ها توسط آنان تنظیم می‌گردید و سپس در جلسات عمومی مورد بحث قرار گرفته و با آراء برابر حقوق اعضا کمیته مرکزی و کادرها به تصویب می‌رسیدند. در صفحات بعد، ضعف‌های این پلنوم گوشزد خواهد شد.

در قطعنامه‌ی پلنوم وسیع چهارم "در باره‌ی اختلافات در دستگاه رهبری حزب" در رابطه با "علل بروز اختلافات و توسعه‌ی آن" چنین آمده است:

"الف: اختلافات در داخل رهبری حزب ما، قبل از هرچیز نتیجه‌ی نفوذ ایدئولوژی خرده‌بورژوازی بجای ایدئولوژی پرولتری در اسلوب مبارزات درون حزبی است.

ب: دستگاه رهبری بر اثر ضعف کیفی، یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی خود، در مجموع نتوانید قادر به حل اختلافات نبود، بلکه غالباً آنرا تشدید کرده است.

ج: فقدان دموکراسی داخل حزبی، مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اثر دموکراسی در حزب حاکم بود، این اختلافات در صورت تظاهر، با دخالت توده‌های حزبی در نقطه خف می‌شد."

بدین منوال در این دوران تضاد موجود میان بدنی حزب، با رهبری آن که بویژه بر اثر رشد بیماری‌های درون آن کمیت نازلی یافته بود، روز به روز عمیق‌تر می‌شد. خطاها و انحرافات رهبری در مورد مسائل سیاسی مهم روز و ناتوانی وی از دادن پاسخ شایسته به نیازمندی‌های جنبش ملی - دموکراتیک ایران، در سال‌های اوج جنبش ملی نفت، به این تضاد شدت می‌بخشید و حزب را بسوی بحران سوق می‌داد.

شکست جنبش ملی بدنبال کودتای شوم ۲۸ مرداد، به بحران حزب شدت تازه‌ای بخشید و مبارزات درون حزبی شکل‌های حاد بخود گرفت. اما تضاد میان کادرها و فعالان حزب با رهبری و سرنوشت مبارزات درون حزبی، به سبب بورش ارتجاع به حزب پس از ۲۸ مرداد و از هم‌پاشدگی آن پس از کشف سازمان افسری گرچه موقتا خاموش شد، اما حل نشده باقی ماند. با از میان رفتن مرکزیت در داخل (دستگیری اعضا کمیته مرکزی و خروج دو عضو باقی‌مانده‌ی هیئت اجراییه از ایران)، مرکز ثقل رهبری و میدان اصلی فعالیت حزب، به خارج از کشور، بویژه به کشورهای سوسیالیستی منتقل گردید و هم‌ی اعضا کمیته مرکزی در اتحاد شوروی متمرکز شدند.

کادرهای مهاجر حزبی پس از استقرار در خارج و برقراری تماس با یکدیگر، مسئله‌ی رسیدگی به اشتباهات و انحرافات حزب را از سر گرفتند. این بحث‌ها در داخل کمیته مرکزی هم در جریان بود. تشکیل یک مجمع صلاحیت‌دار حزبی با شرکت فعال کادرها، در این مقطع تاریخی مطرح گردید و راه حل تشکیلاتی پلنوم وسیع با شرکت

کادرها نتیجه‌ی آن بود.

در نشریه‌ی "مسائل حزبی" شماره ۴ بهمن ۳۶، منتشر شده از سوی هیئت اجراییه‌ی منتخب پلنوم چهارم، در این رابطه چنین آمده است: "در حزب ما پس از سومین پلنوم کمیته‌ی مرکزی (تابستان ۱۳۲۷)، تا چهارمین پلنوم (تیر ماه ۱۳۳۶)، هیچ کنفرانس عمومی، پلنوم یا کنفرانس تشکلی نشد. ولی حوادث عظیمی در این ۹ سال روی داد و اشتباهات بزرگی در رهبری حزب بوعوع پیوست که تشکیل مجمع صلاحیت‌دار را برای رسیدگی بکار گذشته‌ی حزب و تعیین راه آینده لازم می‌کردانید. اختلاف شدید دستگاه رهبری نیز مزید بر علت بود و لزوم مذکور را تاکید می‌کرد. از طرف دیگر همدی حزب متوجه لزوم تشکیل چنین مجمعی بودند. کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران در جلسه‌ی ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۳۴ (۱۴ نوامبر ۱۹۵۵)، نامه‌های رسیده از رفقای حزبی را در زمینه‌ی تشکیل یک مجمع صلاحیت‌دار مورد مطالعه قرار داد."

اگر همان‌گونه که در قطعنامه‌ی پلنوم منعکس است، حزب به حیات خود در داخل ادامه می‌داد و کنفرانس سوم به ترتیبی که پیش‌بینی شده بود، حداکثر تا دو سال بعد از پلنوم چهارم تشکیل می‌گردید و لااقل بخشی از رهبری به داخل کشور منتقل می‌شد، پلنوم وسیع چهارم، به‌حق می‌توانست سرآغاز نوبت بخشی فعالیت نوین حزب باشد. کادرهای شرکت‌کننده در پلنوم، با شهامت و صداقت انقلابی، مشی گذشته‌ی حزب را بررسی نقادانه کردند و ضعف‌ها و اشکالات رهبری حزب را برملا نمودند و در قطعنامه‌های هفتگانه‌ی پلنوم با موفقیت و صراحت کامل، جمع‌بندی‌ها و استنتاجات خود را منعکس ساختند.

پلنوم چهارم، در قطعنامه‌ی "ماهیت انقلاب ایران در مرحله‌ی کنونی"، تاکید کرد که انقلاب ایران "در مرحله‌ی بورژوا - دمکراتیک طراز نوین یعنی در مرحله‌ی انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی است و در دوران کنونی لبه‌ی تیز آن متوجه امپریالیسم است. امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و براس آن دربار، دشمنان انقلاب و مانع اساسی رشد و پیروزی آنند. کارگران، دهقانان، روشنفکران، خودبه‌بورژوازی و بورژوازی ملی قوای محرکه و پایگاه اجتماعی انقلاب را تشکیل می‌دهند.

پرولتاریای ایران به‌منابه پیگیری‌ترین طبقه‌ی انقلابی، وظیفه دارد در جریان انقلاب دمکراتیک، رهبری (هژمونی) خود را تأمین نماید. وظیفه‌ی اساسی حزب پرولتاریا - حزب توده‌ی ایران - آن است که با تجربه اندوختن از گذشته، خود را برای نبردهای آتی آنچنان آماده سازد که بتواند رهبری (هژمونی) پرولتاریا را تأمین کند و در پیشاپیش ملت قرار گرفته وی را به جانب پیروی انقلاب ببرد و نگذارد بورژوازی ملی انقلاب را در دالان تنگ تمایلات طبقاتی خود سیر دهد" (تکبه از ماست).

پلنوم چهارم، سی سال پیش و در شرایط اجتماعی عقب افتاده‌تر آن زمان، با این صراحت مسئله‌ی هژمونی پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک، مطرح می‌سازد که متأسفانه در هیچ دوره‌ای بعد از آن حتی در شرایط تضعیف فوق‌العاده‌ی فئودالیسم در ایران و

رشد سرمایه‌داری و گسترش کمی طبقه کارگر، ضرورت همزونی پرولتاریا از سوی حزب توده‌ی ایران به این روشنی و قاطعیت مطرح نگردیده است.  
در مورد تحلیل اشتباهات گذشته، پلنوم وسیع سیاست رهبری حزب در امر ملی کردن صنایع نفت و نسبت به دولت دکتر مصدق، عدم تحرک رهبری حزب در قبال کودتای ۲۸ مرداد، تصمیمات حادثه‌جویانه‌ی رهبری حزب پس از واقعه‌ی ۲۸ مرداد و مسئله‌ی کشف و تلاشی سازمان نظامی را، مورد بررسی قرار داد و با اصولیت و شجاعت کامل حزبی خطاهای رهبری را در همه‌ی عرصه‌های تنوریک و خط مشی سیاسی و تشکیلاتی، افشا نمود. پلنوم چهارم همچنین، ماهیت اشتباهات حزب را یعنی چپ‌روی، سکتاریزم و حادثه‌جویی و دنبالدروی را در موارد مشخص آن نشان داد و آن‌ها را مورد انتقاد جدی قرار داد. پلنوم چهارم بد ماهیت اختلافات در دستگاه رهبری پرداخت و آن‌ها را ریشه‌یابی نموده و رهنمودهانی داد.

پلنوم چهارم مراعات اکید اصل رهبری جمعی، مراعات بی‌خدشگی موازین و مقررات سازمانی، دمکراسی حزبی و کنترل از پائین، همراه با انتقاد و انتقاد از خود اصولی و صریح و صورانه‌را تنها راه مملتن جلوگیری از پیدایش اختلافات غیر اصولی، مضر و برون‌محیط‌رکود و فساد، توصیه نمود.

پلنوم چهارم، هر قدر در زمینه‌های اساسی چون تحلیل مشخص از جامعه‌ی ایران و مرحله‌ی انقلاب و طرح همزونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، در ارزیابی و ریشه‌یابی از اشتباهات و انحرافات حزب و رسیدگی به اختلافات درون رهبری، سربلند از آب درآمد، متأسفانه در نتیجه‌گیری‌ها و تصمیمات تشکیلاتی در رابطه با حل مسئله‌ی رهبری مرتکب خطا شد. خطای پلنوم وسیع چهارم در مسئله‌ی تشکیلاتی، در وخامت بعدی اوضاع رهبری بی‌تاثیر نبود. کادرهای حزبی به باور کنگره‌ی سوم که تشکیل آن تا حداکثر دو سال دیگر در قطعنامه‌ی خروج از بحران قید شده بود و امید به سازمان ایران که هنوز وجود داشت، به این اکتفا نمود که در قطعنامه‌ی "خروج از بحران" تاکید نماید:

الف: "تمام افراد حزبی و ارگان‌های رهبری را به رعایت دقیق و جدی اصول لنینی تشکیلاتی حزب طبقه‌ی کارگر دعوت نموده بکارگیری شوه‌ها و اسلوب‌های پرولتری را بجای روش‌های خرده‌بورژوازی لازم می‌شمارد.

ب: "بکار برای همیشه از تمام افراد رهبری بخصوص اعضای کمیته‌ی مرکزی، جدا طلب می‌کند از ادامه‌ی جدل و مناقشه در پیرونده‌های گذشته تا کنگره‌ی سوم خودداری شود..."

و به امید عملی شدن این توصیه‌ها، رهبری نوین را در بست در اختیار همان اعضای کمیته‌ی مرکزی قرار داد که خود در قطعنامه‌ی "اختلاف در دستگاه رهبری" آنان را به مناسبت بکارگیری "شوه‌های بکلی غیر اصولی و ناسالم" محکوم ساخته بود.  
پلنوم وسیع چهارم، انعکاس بلوغ حزب و کادرهای آن و یادبود گذشته‌ی مبارزاتی

و انقلابی توده‌های حزبی بود. در عین حال، وقایع پس از این پلنوم نشان داد که بدنه انقلابی حزب و کادرهای جوان آن، همانگونه که غوغا تذکر دادیم، علیرغم صحت ارزیابی‌ها و شناخت اصولی اشتباهات و انحرافات، در یافتن شیوه‌ها و راه حل‌های تشکیلاتی که به لبرد فطعی انحرافات منجر شده و سرچشمه‌های ضعف و بیماری را بخشکانند، به خطا رفتند.

اینک که گذشته را در آئینه‌ی حوادث روز می‌نگریم، تاکید نکته‌ی زیر را برای درس‌آموزی لازم می‌بینیم.

کادرهای آن‌روز حزب همانند برخی از رفقای انفصالی امروز، در برخورد به مسائل بفرنج اجتماعی و انسانی، از حمله مسئله‌ی پیچیده‌ی درون حزبی، از این درک ساده‌گرایانه حرکت می‌کردند که اساس، داشتن یک مشی انقلابی و قطعنامه‌های تشکیلاتی لبنی، خلاصه اساس، داشتن یک پلاتفرم بولتتری است.

بهمین مناسبت، کادرهای شرکت‌کننده در پلنوم چهارم، تمام هم خود را در این گذاشتند که مشی و سیاست گذشته‌ی حزب و مسائل درون رهبری را بر موازین علمی و اصولی بررسی نمایند و به تصویب قطعنامه‌های سیاسی و تشکیلاتی قاطع، انقلابی و لبنی اکتفا نمایند.

اما به این مسئله، با تمام اهمیتی که داشت و دارد، بطور یک‌جانبه، تک‌بعدی و انتزاعی برخورد گردید. درست است که چهارجوب پلنوم وسیع، انتخاب هیئت اجرائیه را جز از میان اعضاء موجود کمیته‌ی مرکزی اجازه نمی‌داد و بهمین مناسبت کادرهای حزبی به این دل خوش کردند که از میان اعضاء ۱۵ نفری کمیته‌ی مرکزی، هفت نفر برجسته‌ترین عناصری که بنظرشان می‌رسید، بپلوی هم گذاشته و بنام هیئت اجرائیه انتخاب نمایند. اما کادرهای حزبی با حرکت از همان برخورد ساده‌گرایانه‌ی غوقی‌الذکر، اساسا تلاش جدی برای حل مسئله‌ی رهبری در همان پلنوم نمودند.

در حقیقت این پلنوم، نقطه‌ی اوج فواره‌ای بود که دیگر غوس نزولی آن آغاز گشته بود و شرکت‌کنندگان در پلنوم از آن غافل بودند. آن روزها کسی تصور این را که مهاجرت بیش از بیست سال طول بکشد، نداشت. با گذشت زمان، عواقب منفی دوران مهاجرت در تمام ابعاد آن، بر بستر زمینه‌های ناسالم و متاسفانه با برجا مانده‌ی قبلی، اثرات منفی و زیانبخش خود را در حیات حزب بتدریج به جای گذاشت.

احیای مجدد "نفوذ ایدئولوژی خرده‌بورژوازی بجای ایدئولوژی بولتتری در اسلوب مبارزات درون حزبی" که نتیجه‌ی مشخص آن تجدید حیات گروه‌گرانی‌ها در رهبری حزب بود، کمبود دموکراسی درون حزبی، مجموعه‌ای بود که می‌رفت با درهم آمیزی با عوامل منفی و بسیار مهم دیگر، از جمله بریدن از مردم و جنبش انقلابی در ایران، ادامه‌ی فعالیت حزبی طولانی در مدار بسته و تنگ مهاجرین و مهاجرت و رشد بیسابقه‌ی روابط ناسالم ... و غیره، نطفه‌های عاجده‌ی شوم بعدی در سرنوشت حزب را رقم زدند. به این عوامل منفی باید واقعه‌ی بد فرجام وحدت غیر اصولی و سازشکارانه با

فرقه‌ی دمکرات آذربایجان (سال ۱۳۳۹)، را هم اضافه کرد، که جزئی آمده‌های منفی و مخرب، حاصل دیداری برای حزب نداشت.

نظری گذرا به جریانات و مضامین پلنوم‌های تشکیل شده در دوران طولانی مهاجرت، نشان می‌دهد که چگونه با گذشت زمان، هر قدر رهبری حزب نسبت به جامعه، به زحمتکشان ایران و به جنبش انقلابی در کشور بیگانه می‌شود، به همان نسبت هم، انحرافات در اشکال نوین و خصوصیات ویژه‌ای بصورت اپورتونیسیم سیاسی، فرمیسم، بوروکراتیسم تشکیلاتی و رشد شیوه‌ها و روابط ناسالم بین‌المللی و ... در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ گسترش می‌یابد.

بررسی پلنوم‌های ۴ تا ۱۷، الحق برای درک سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران و وضع کنونی آن و فهم این نکته که چرا و چگونه تشکیلاتی که روزگاری بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران بود، به بن بست تاریخی خود رسیده و اینک رسالت خود را بکلی از دست داده است، بسیار آموزنده و ضروری است.

در عین اینکه، بررسی دوران سرشار از تجربه فاصله‌ی میان پلنوم ۱۸ و ۱۹، می‌تواند این درس بزرگ تاریخی - که تمام ما در همدی ابعاد، آن را عمیقاً تجربه کردیم - به همه‌ی مبارزان صادق ارائه دهد، که تحت چه مکانیزم‌هایی، چرا و چگونه حزب توده‌ی ایران اینک علاج ناپذیر است و چرا تمام انقلابیون کمونیستی که زمانی آرمان‌های خود را تحت نام این حزب می‌جستند، اینک هیچ راهی جز قطع رابطه‌ی کامل و بازگشت ناپذیر با آن ندارند.

ما می‌گوئیم تا با ارزیابی مختصر از بعضی پلنوم‌های کمیته‌ی مرکزی و برپایه‌ی آن‌ها، فرازهائی از خطوط کلی آنچه که در دوده‌ی ۴۰ و ۵۰ در حزب و رهبری آن می‌گذشت، مهم‌ترین مشخصه‌های شکل‌گیری این انحرافات را در رابطه با ثمرات شوم آن، تصویر کنیم.

### رشد اپورتونیسیم و فرمیسم در دهه‌ی چهل

آنچه که به‌مثابه یک تجربه‌ی مشخص از دوران طولانی مهاجرت رهبری حزب توده‌ی ایران می‌توان پند گرفت، این واقعیت تلخ و درس آموز است که، هیچ سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر، بدون ارتباط خلاق و زنده با جنبش خلق و بدون الهام از مبارزات کارگران و زحمتکشان، هرگز نخواهد توانست خود را از انحطاط تدریجی، از رشد بیماری‌های خرده‌بورژوازی، دهنگری، انفعال و فرمیسم برهاند. باید اذعان کرد که حیات سیاسی حزب توده‌ی ایران در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰، اساساً بر بستر چنین خصوصیتی رشد کرد.

وقایعی که در نهمین پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب (شهریور ۱۳۴۰)، گذشت و عواقب آن در دهه‌ی چهل، از جمله شواهد گویای آن است. یاد آوری این نکته ضروری است که پلنوم نهم کمیته‌ی مرکزی با اوج نهضت عمومی مردم در ایران پس از شکست و سرکوب نهضت ملی در کودتای شوم ۲۸ مرداد، همزمان بود (۵).

در چنین شرایطی، عده‌ای از اعضاء پلنوم (که عمدتاً از مدار مرکزیت و هیئت اجراییه خارج بوده و در بگو مگوها و اختلافات موجود شرکت نداشتند)، پیشنیاداتی مشخصی در رابطه با تدارک و سازماندهی عملیات مسلحانه در ایران مطرح کردند، تا هرچه سریع‌تر اقدامات لازم، در شرایط ناراضی‌های فزاینده‌ی دهقانان علیه مالکان در نقاط مختلف کشور و اوج نسبی جنبش انقلابی و ضد رژیم در کل کشور و تزلزل نسبی حاکمیت و بحران درونی آن، بویژه قبل از آنکه اصلاحات ارضی احتمالی آغاز شود و شور انقلابی خاموش گردد، تدارک دیده شود.

لرغداداران نظریه‌ی تدارک و توسل به عملیات مسلحانه‌ی چریکی در نقاط مساعد کشور بر اساس داده‌ها و تحلیل حوادث، اصرار می‌ورزیدند که: " برای عملیات پارتیزانی امکان و شرایط در ایران هست و مصلحت نهضت انقلابی ایران هم همین است. ما اگر به چنین اقدامی دست بزنیم، ولو اینکه جان عده‌ای از ما در راه انقلاب ایران فدا شود، مسلماً بیشتر از آن نخواهد بود که نهضت ما فرد فرد و دسته دسته تا بحال از دست داده است. ما از این راه می‌توانیم دوباره اعتماد توده‌ها را بطرف خود جلب نمائیم و حساب اشتباهات و گناهان گذشته‌ی خودمان را با مردم ببندیم. ما از این راه دوباره حزب را به نیروی راهبر انقلاب ایران و طبقات زحمتکش مبدل خواهیم کرد."

پلنوم غطنامه‌ی ویژه‌ای در این رابطه تصویب نمود و به هیئت اجراییه ماموریت مشخص داد که سریعاً به بررسی عملی ساختن آن بپردازد. ولی متأسفانه کوچکترین قدمی در این راه برداشته نشد. زیرا بحران‌های بعدی در رهبری همه چیز را فلج ساخت و آخرین امیدها را به یاس مبدل کرد.

یک ماه پس از پلنوم، سازمان حزبی در اصفهان لو رفت و بیش از یکصد نفر بازداشت شدند. یک ماه و نیم بعد از پلنوم، شبکه‌ی جاسوسی سازمان امنیت که حسین یزدی در راس آن قرار داشت و در مجاورت مستقیم رهبری (رادمنش) عمل می‌کرد،

---

(۵) - پلنوم دو ماه بعد از میتینگ بزرگ امجدیه در تهران و جوش و خروش مردمی و بویژه توسعه‌ی حرکات و جنبش دهقانی علیه مالکین، تشکیل می‌شد. ابطال انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی، سقوط دولت اقبال و دولت شریف امامی، انحلال مجلسین، آزادی فعالیت جبهه‌ی ملی و از سرگیری تظاهرات و فعالیت‌های گوناگون، همه بیانگر مبارزات توده‌های مردم و انعکاسی از بحران در بالا و تغییر توازن قوا در سطح جامعه به نفع نیروهای مرفقی و ملی - دمکرات بود.

کشف شد و همه چیز تحت الشعاع آن قرار گرفت. در جریان بازجویی‌های حسین یزدی، معلوم شد که گزارش تشکیلات اصفهان که سازمان امنیت در تهران به نمایش گذاشت، فتوکپی سند اصلی اوهالی از ایران بود که وی از صندوق پستی منزل رادمثنش در لایپزیک به سرهت برده بود.

پلنوم دهم (فروردین ۱۳۴۱)، اساساً برای رسیدگی به جریان اخیر تشکیل شد. این پلنوم که بدنبال کنگره‌ی ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی تشکیل شده بود اکثره‌ای که در آن، کتس پرستش شخصیت استالین و عواقب آن شدیداً محکوم شده بود، فضای باز و امید بخشی را بوجود آورده بود. جدساً در شرایط وجود یک‌جو سالم در رهبری، امکان آن می‌رفت که حیات داخلی حزب و سازمان فرعی دمکرات در آذربایجان شوروی، سالم سازی شود. زبان‌ها به انتقاد باز شده بود. کادری‌های قدیمی استخوان‌دار حزب در سازمان فرقه و سازمان حزبی مسکو، با الهام از کنگره‌ی ۲۲، خواستار رسیدگی به عواقب کتس پرستش استالین و میر جعفر باغروف در سازمان فرقه و افشای مسئولیتی بودند که در جنایت‌ها علیه رعای صادق فرغهای و در به‌دردی آنان دست داشته‌اند. خواست آنان همچنین با الهام از جمع‌بندی‌ها و رهنمودهای کنگره‌ی ۲۲، اعمال رهبری جمعی و استقرار دمکراسی حزبی بود.

دانشیان و گروه وی که شدیداً از سوی عناصر سالم فرغهای حاضر در پلنوم دهم مورد حمله قرار داشتند، برای نجات خود از زیر ضربه، به کمک رادمثنش که جریان جاسوسی حسین یزدی، وضع و موقعیت حزبی وی را بشدت بخطر انداخته بود، شتاعت و او را از سقوط نجات داد. نتیجی این ساخت و پاخت و رفتار سازشکارانه و غیر اصولی برخی از اعضاء کمیته‌ی مرکزی این شد که در برابر نامه‌ها و شکایات متعدد، که از سوی سازمان‌های فرقه و رعای حزبی ارائه شده بود و علیرغم نطق‌های تکان دهنده‌ی بعضی از اعضاء کمیته‌ی مرکزی فرقه (تلیر رفقا کندی، پیشمازی، آگاهی و...) در جلسه، در قلمنامدی "مسائل تشکیلاتی و وضع رهبری"، بدون آن‌که واقعا تحقیقاتی عمل آید و صرفاً به انگای چند تلگراف که بطرز حیرت آوری از سوی مقامات حزبی و دولتی آذربایجان شوروی به نفع دانشیان و تبرئه‌ی وی از اتهامات جنائی و پرونده‌های ارائه شده از سوی رعای حاضر در پلنوم به جلسه‌ی پلنوم سرازیر شد، او را "سرته" کردند. در ماده‌ی ۱۲ از قلمنامدی تشکیلاتی چنین قید شده است: پلنوم در باره‌ی یک سلسله اسنادات که در برخی از این نامه‌ها (م منظور نامه‌های ارسالی از سوی سازمان‌های حزبی و رعای حزبی است)، به رعیق دانشیان داده می‌شود، تحقیقات لازم عمل آورد و به شرحی که در صورت جلسات پلنوم منعکس است، به این نتیجه رسید که اسنادات مذکور بی‌پایه است!!

همین بند و بست‌ها و بده‌بستان‌ها به آنجا انجامید که از رادمثنش نه‌تنها انتقاد نشد بلکه رای اضافی سرته گردید و به بوروی موعت هم (که بجای هیئت اجرائیه عمل می‌کرد)، انتخاب شد. جریان جاسوسی یزدی بطرز آشکاری عدم کفایت و ناتوانی



تشکیلاتی و بی‌بند و باری وی را بویژه در سطح دبیر اولی و مسئولیت کار تشکیلات ایران برملا ساخت. در صورت برتری اصولیت، بجای سازشکاری و ساخت و پاخت، پلنوم می‌توانست وی را از ایفاء نقش درجدهی اول در رهبری و بویژه کار ایران معاف ساخته و بدان وسیله از جمله از فاجعه‌ی بعدی عباس شهریاری ساواکی که به مدت ده سال به خیانت پرداخت و صدمات جبران ناپذیری به حزب و کل جنبش چپ وارد آورد، تا حد زیادی جلوگیری کند. رسیدگی به پرونده‌ی عباس شهریاری در پلنوم چهاردهم (دیماه ۱۳۴۹)، نشان داد تا چه حد سادگی و خوش باوری و عدم کفایت تشکیلاتی رادمش که تمام عناصر آن در جریان کشف شبکه‌ی جاسوسی یزدی برملا شده بود، در تکوین فاجعه‌ی عباس شهریاری که به تلاشی سازمان حزبی که در اثر فداکاری‌های ده‌ها کادر صادق و انقلابی و زحمتکش توده‌ای در طول چندین سال تلاش باز سازی شده بود، نقش داشته است.

پلنوم دهم سرآغاز تاریک‌ترین دوران فعالیت حزب در داخل و خارج است. عدم تحرک رهبری و تناقضات داخلی آن به آنجا انجامید که حزب نتواند از لحظه‌ی تاریخی اوج جنبش در ایران برای سازماندهی مبارزات زحمتکشان و استقرار رهبری در کشور استفاده نماید. پلنومی که می‌بایست نتایج اقدامات هیئت اجراییه را در چگونگی پیاده کردن تصمیم پلنوم نهم دادر بر تدارک عملیات مسلحانه‌ی چریکی بررسی نماید، بخشی از وقت خود را صرف درگیری‌های ناشی از شبکه‌ی جاسوسی حسین یزدی و بخش دیگر را معطوف به جریانات و نابسامانی‌های فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و تخلفات دانشیان‌ها نموده و دست آخر با فرمول‌های سازش‌گرانه، کارها را فیصله داد. اختلاف با سازمان فرقه بعد از پلنوم دهم بالا گرفت و حتی به تصمیم عزل دانشیان از مقام صدر فرقه انجامید. ولی از آنجا که دانشیان از قدرت مدافعان خود مطمئن بود اطاعت نکرد و محکم بر جای خود باقی ماند!

دهدی چپ‌ل در جنبش بین‌المللی کمونیستی با تشدید بحران داخلی و رشد مائوئیسم همراه بود. در همین دوره و بدنبال انقلاب کوبا و ویژگی‌های آمریکای لاتین، جنبش چریک شهری تمام قاره را فرا گرفته و جوانان انقلابی "جهان سوم"، بویژه دانشجویان، دانش‌آموزان و روشنفکران این جوامع را که قشر رو به تزایدی را تشکیل می‌دادند، شیفته‌ی خود کرده بود.

در چنین جوی، فقدان یک حزب کمونیست قوی و معتبر که بتواند احساسات پرشور و انقلابی جوانان را در کانال صحیح و انقلابی مبارزات طبقاتی و ضد امپریالیستی سوق دهد، زمینه را برای انحرافات چپ‌گرایانه و گاه ماجراجویانه، فراهم می‌کرد.

جنبش انقلابی ایران در این زمینه نمونه‌وار بود. در داخل، نسل جوان و از جمله بخشی از فرزندان توده‌ای‌های سابق، مابوس از حزب توده‌ی غایب در صحنه و ناظر به بی‌عملی وی، با خائدرات اندوهناک از شکست حزب بدنبال کودتای ۲۸ مرداد و با علمی

آکنده از شور مبارزاتی و عشق به آزادی و استقلال میهن، مجذوب نظریات مائونیستی و شبه مائونیستی و چریک‌های شهری امریکای لاتین شدند. (۶)

در خارج از کشور و در غرب که سازمان حزب توده‌ی ایران متشکل‌ترین و فعال‌ترین گروه میان دانشجویان ایرانی و موتور و سازمانده اولیه و اصلی جنبش دانشجویی و کنگدراسیون جهانی بود، در برابر عدم تحرک و بی‌توجهی و بی‌برنامگی حزب، بویژه رشد اپورتونیزم و رفرمیسم فکری در رهبری آن، بسرعت تمایلات مائونیستی پیدا کرد و از حزب انشعاب نمود و بیش از ۹۰ درصد سازمان‌های حزبی را با خود برد.

انزوای کامل حزب در داخل و خارج از کشور، تاثیرات فزاینده‌ی دوری از میهن میدان مبارزه، محدود و محدودتر شدن نیروهای حزب و ابواب جمعی آن به کشورهای سوسیالیستی، عواقب منفی زیر را در دهه‌ی ۴۰ بجای گذاشت:

الف: رشد رفرمیسم فکری و اپورتونیزم راست سیاسی، انصراف از شعار "سرنوشتی رژیم کودتا" و جاننشین ساختن آن با شعار مبارزه برای آزادی‌های دمکراتیک در چهار چوب قانون اساسی، نوعی کرنش در برابر حاکمیت و اصلاحات شاه و پاس از آینده‌ی جنبش از جمله مظاهر آن بودند!

ب: رشد بیسابقه‌ی روابط ناسالم: بهمان نسبت که رهبری حزب منزوی‌تر می‌شد و زمینه‌ی اجتماعی خود را در داخل از دست می‌داد، ادامه‌ی حیات حزب در مهاجرت و مشروعیت وی در گرو کمک‌ها و پشتیبانی‌های مادی و معنوی احزاب کشورهای میزبان قرار می‌گرفت و همین خود، زمینه‌ساز رشد روابط ناسالم میان حزب توده‌ی ایران و احزاب کشورهای میهماندار، بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌شد که بدون تردید در برخی موضوع‌گیری‌های اساسی حزب و تعیین منشی سیاسی وی هم تاثیر می‌گذاشت!

---

(۶) - مسعود احمدزاده در جزوه‌ی "تحلیلی از شرایط جامعه‌ی ایران" که یکی از اسناد پایه‌ای تئوریک آن دوران "چریک‌های فدائی خلق" بود، وضع روحی و سیستم فکری روشنفکران انقلابی زمان خود را چنین منعکس می‌کند: "در شرایطی که خیانت‌ها و اشتباهات حزب توده بالکل از آن سلب اعتماد کرده بود، هیچ روشنفکر انقلابی حاضر به همکاری با آن نمی‌شد." (صفحات ۲۱ و ۲۲). و کمی دورتر: "اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و رویزیونیسم و اپورتونیزم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود... بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم - لنینیسم که حالا با نام و اندیشه‌های رفیق مائو عجین شده‌است مشاهده می‌شود. در جریان منادله و نشر آثار کمونیستی، بخصوص آثار مائو، محافل و گروه‌های کمونیستی بوجود می‌آمدند."

ح: کاهش روحیه انقلابی و رشد شیوه‌های ناسالم حزب‌مداری، قرار گرفتن  
وابلدها بجای ضابطه‌ها، کاهش دمکراسی حزبی و فقدان رهبری جمعی. در حقیقت  
آنچه که در دهه‌ی ۴۰ در مهاجرت از حزب باقی مانده بود، بیشتر به شبه حزب شما  
داشت تا حزب طبقه‌ی کارگر ایران. در نهمی دوم دهه‌ی ۴۰، میان رهبری شوندگان و  
رهبری کنندگان، اختلاف کمی و کیفی چندان نبود. تمام فعالیت و نیروی حزب در یک  
محدوده‌ی ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفری انجام می‌شد و هسته‌ی فعال آن از کمیته‌ی مرکزی و یکی  
دو هسته‌ی فعال در اطراف دبیرخانه‌ی حزب و بیک ایران تجاوز نمی‌کرد. آنچه هم که  
به نام فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در باکو بود، در واقع یک دکان معیشتی و یک ابزار  
سیاسی بیش نبود.  
بر بستر چنین شرایطی، تجدید نظر در تزه‌های اساسی مورد قبول حزب آغاز  
می‌شود.

---

---

الف: انحراف از شعار سرنوینی رژیم سلطنتی:

---

---

علیرغم آنکه هنوز در برنامه‌ی مصوب پلنوم هفتم (۱۳۳۹) فید شده بود: "آنچه که  
اکنون در برابر خلق‌های ایران قرار دارد، عبارت از برانداختن رژیم وابسته به  
امپریالیسم و عمال آن، تامین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و ریشه‌کن کردن رژیم  
ارباب - رعیتی است که با سرنوین شدن حکومت کنونی که شاه مظهر آن است و تعزیر  
کلیدی قوای دولتی در دست مردم و استقرار حاکمیت خلق بصورت ایجاد جمهوری  
دمکراتیک تحقق خواهد یافت"، و در قطعنامه‌ی سیاسی همان پلنوم بار دیگر تاکید شده  
بود که: "... شاه و دربارش مرکز ثقل رژیم کودتا بوده و سرنوین کردن رژیم کودتا بدون  
برچیدن بساط سلطنت محمد رضا شاه مقدور نیست" "تکیه از ماست!"  
با وجود آنکه هنوز در مجله‌ی دنیا، (دوره‌ی دوم، سال دوم، شماره‌ی اول)، بهار  
۱۳۴۰، صفحه‌ی ۴۰، روی خط مشی "سرنوین کردن رژیم کودتا و برانداختن تاج و  
تخت محمد رضا شاه" تاکید می‌شود و در خطاب به عناصر متزلزل و سازشکار جبهه‌ی  
ملی، توجه داده می‌شود: "که اثر در میان رهبران جبهه‌ی ملی کسانی باشند که خروج  
از این بن‌بست اجتماعی و سیاسی کنونی را با حفظ رژیم شاه و شخص او ممکن بدانند،  
سخت در اشتباهند... ممکن است شاه در اینجا و آنجا، زیر فشار مبارزه و افکار عمومی،  
به این یا آن عقب نشینی دست بزند، ولی فریب این عقب نشینی یا نوید را نباید  
خورد. باید پیروزی را در سقوط شاه جست نه در آشتی با او" (تکیه روی کلمات از  
ماست!)

با وجود آنکه هنوز در تزه‌های نوری موقت کمیته‌ی مرکزی در باره‌ی "وضع کشور و  
وظایف مردم ما" (۱۳۴۳)، بدرستی تحلیل شده است که: "علیرغم تغییراتی که در

نتیجه‌ی اجرای برخی فرم‌ها، و مهم‌تر از همه در نتیجه‌ی اجرای قانون اصلاح ارضی، در وضع طبقاتی حکومت انجام می‌شود، مختصات عمده‌ی این رژیم یعنی جنبه‌ی ضد ملی و ضد دموکراتیک آن بدون تغییر مانده‌است، و در گزارش به پلنوم یازدهم (زمستان ۱۳۴۳)، اصرار شده است که "مردم نه تسلیم زور شده‌اند و نه فریب خورده‌اند. برعکس علیرغم ترور و عوام‌فریبی، مبارزه علیه دیکتاتوری شاه و رژیم ضد ملی را بسط داده‌اند" و در جمع‌بندی از مبارزات آن دوره تأکید می‌شود: "برانداختن رژیم کودتا و سلطنت مطلقه بصورت شعار عمومی کلیدی نیروهای اپوزیسیون ملی و دموکراتیک در آمده است"، معیضاً، همه‌ی این موضع‌گیری‌ها بتدریج و بسرعت رها می‌شوند.

همین سوروی موقت کمته‌ی مرکزی با همان ترکیب دست نخورده‌ی خود، در تازهای جدیدی بمناسبت ۲۵من سال ناسنس حزب (شهریور ۱۳۴۵)، مرکزی‌ترین شعار این دوره‌ی تاریخی را که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بلور مستمری تکرار می‌شده است، یعنی شعار "سرنوینی رژیم کودتا" را با همه‌ی استدلال‌هایی که صورت می‌گرفت و نمونه‌های آن را تا آستانه‌ی پلنوم یازدهم (۱۳۴۳)، نشان دادیم، ناآهان رها می‌کند و این بار "استدلال" در این رابطه است که: "در شرایط کنونی، مبارزه در راه تامین آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک، عمده‌ترین محتوای مبارزات حزب ما را تشکیل می‌دهد". مقالات تئوریک در دنیا اینک صرفاً تبلیغ و "استدلال" این نظریه می‌شود که "جهت اصلی مبارزه در شرایط کنونی باید متوجه آزادی‌های دموکراتیک و استقرار مجدد اصول دموکراتیک مطرح در قانون اساسی گردد" و یا "هدف ما در این دوره‌ی مبارزه فقط پایان دادن به شیوه‌ی مطلقه‌ی حکومت و استقرار آزادی‌هایی است که بموجب قانون اساسی ایران مقرر گشته‌است". (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی دوم، سال هفتم: شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۴۵، صفحه‌ی ۹)

تکیه بر آزادی‌های دموکراتیک به موجب قانون اساسی، به عبارت دیگر همان مشروطه‌ی سلطنتی است که جوهر آن کنار گذاشتن شعار سرنوینی رژیم شاه و عدول از برنامه‌ی مصوب پلنوم هفتم است که تأکید داشت: "سرنوین کردن رژیم کودتا بدون برچیدن بساط سلطنت محمد رضا شاه مقدور نیست".

با وجود آنکه در مقاله‌ی فوق‌الذکر به درستی تأکید شده است: "در واقع حکومت مطلقه و دیکتاتوری فردی به منزله‌ی ساروجی است که منافع طبقات و قشرهای مزبور را (منظور سرمایه‌داران بزرگ وابسته به امپریالیسم، ملاکان و قشر فوقانی منصب‌داران لشکری و کشوری است)، بهم متصل می‌کند و رژیم کنونی را که بر پایدی اتحاد این طبقات و قشرها قرار گرفته است به زور ارتش و پلیس از دستبرد حوادث حفظ می‌نماید" (صفحه‌ی ۷)، معیضاً معلوم نیست که چگونه می‌شود به شیوه‌ی مطلقه‌ی حکومت پایان داد، بدون آنکه کل رژیم را که همین حکومت مطلقه به‌منابه ساروجی آن را بهم پیوست داده است، زیر علامت ستوال نبرد؟ تجزیه‌ی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و انقلاب بهمین بهتر از هرگونه "استدلالی"، نشان داد که حکومت مطلقه‌ی سلطنتی و کل

حاکمیت، واعفا چنان درهم آمیخته بود که جز سرنکونی رژیم، راه دیگری وجود نداشت.

بوروی کمیته‌ی مرکزی در فاصلهی زمانی کوتاه، دو تر با دو مضمون متضاد مشی متفاوت عرضه نمود. در تر اول با تحلیل مارکسیستی - لنینیستی از اوضاع ایران، "برانداختن رژیم کودتا و سلطنت مطلقه بصورت شعار عمومی کلیدی نیروهای اپوزیسیون ملی و دمکراتیک" استنتاج می‌شد، در تر دوم باز هم با ادعای تحلیل علمی از همان اوضاع به نتیجه‌ی دیگری رسیده و "مبارزه در راه تامین آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک عمده‌ترین محتوای مبارزات حزب" پیشنهاد می‌شود، بدون آنکه کوچک‌ترین توضیحی در باره‌ی دلایل تغییر این شعار میم ارائه گردد.

فقط ده سال بعد، در توجیه اینکه چرا در این سال‌ها، شعار سرنکونی رژیم استبدادی شاه از سوی حزب پس گرفته شد، جوانشیر توضیح "تئوریک" زیر را می‌دهد: "چنانچه می‌دانیم شعار سرنکونی رژیم برای بار اول پس از کودتای ۲۸ مرداد، بصورت "سرنگون باد رژیم کودتا" از جانب حزب توده‌ی ایران و سپس گروه‌ها و سازمان‌های ملی هوادار مصدق مطرح شد"، ولی "در زمان اصلاحات، با تغییری که در شرایط عینی حاصل شده بود، دیگر نمی‌توان و نمی‌بایست شعارها و شیوه‌های سابق را تکرار کرد. شرایط جدید، برخورد و برداشت نوینی را ناشی از بررسی واقعیات تغییر یافته طلب می‌کرد. حزب توده‌ی ایران در این راه گام نهاد. ولی گروهی از نیروها و عناصر انقلابی، در برابر اصلاحات سردرگم شدند...". در حالیکه "آن شعار (شعار سرنکونی)، به ضد خود بدل شده بود... شعار سرنگون کردن رژیم در شرایط تازه... قبل از هر چیز و از جهت محتوای واقعی، مخالفت با همزیستی و صلح بود. این شعار، شعار سرنگون کردن رژیم کودتای ضد فتودالی و هوادار تکامل صنعتی ایران بود و تکرار کنندگان آن، در شرایط نوین بناچار باقی ماندن مناسبات فتودالی را می‌خواستند و بطور عینی در این موضع قرار می‌گرفتند!!" (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۷، مهرماه ۱۳۵۴، صفحات ۱۵ و ۱۶، تکیه از ماست).

در حقیقت حزب به اصلاحات شاه و سیاست همزیستی کشورهای سوسیالیستی با دولت ایران بر بیا داد و به انحراف کشیده شد. جالب آن است که در آن سال‌ها، در استدلال‌های حزب بیسپووجه انصراف از شعار سرنکونی را بر پایدی اصلاحات رژیم و سیاست همزیستی و صلح توضیح نمی‌دادند و به تفسیرهای نوع دیگری متوسل می‌شدند.

تذکر این نکته‌ی مهم برای درک و توضیح اسناد و تحلیل‌های رهبری حزب توده‌ی ایران در این دوره و دوره‌های بعد، (که نمونه‌های فراوان آن را رفا پس از انقلاب بهمین شاهد بوده‌اند)، حائز اهمیت است و آن این است که اولاً، رهبری حزب و نویسندگان مقالات تئوریک آن، به داشتن مشی و تفکر رفومیستی خود اذعان نداشتند و بهمین مناسبت دانشا تلاش می‌کردند تا نظریات خود را با استفاده از نقل قول‌های

فراوان از لنین توجیه تئوریک نمایند. در مقاله‌ای که استنتاجات آن طرح راه حل‌های رفرمیستی و دنباله‌روی از نیروهای غیر پرولتری و عدول از مشی انقلابی بود، با کلی گویی‌ها در باره‌ی مفهوم انقلاب، هدف‌های نپزائی حزب در رابطه با استقرار سوسیالیسم، خلط مبحث در رابطه با شعار تاکتیکی و شعار استراتژیکی، عمده و غیر عمده، میرم و غاشی و امثالهم، به توجیه "تئوریک" آن می‌پرداختند. مشخصه‌ی عمومی نوشته‌ها و اسناد و عمل رهبری حزب، بویژه در این دوره عبارت بود از: عدم صراحت و صداقت در گفتار و کردار و فقدان روحیه‌ی انتقاد از خود و تلاش در نشان دادن اینکه حزب در هر لحظه، هرچه می‌گفت درست بوده است. و اساسا گویا هیچوقت بنیبر اساسی در مشی حزب صورت نگرفته و همدانش ادامدی راه و مشی و مبارزدی انقلابی با تحلیل مشخصی از وضع مشخص بوده است! از این رو بدون توجه و درک این واقعیت و مانعیت سیاست و مشی رهبری که اپورتونیسیم و درماندگی سیاسی و دنباله‌روی، سیمای مشخصه‌ی آن را تشکیل می‌داده است. اسناد صاف و ساده به خیلی از اسناد و نوشته‌جات حزب، در این دوره، خطر یک برخورد کتابی و ملانفلی به محتوای آن‌ها داشته و راه به خطا خواهد برد.

به این دشواری در ارزیابی از نوشته‌ها و اسناد این دوره، مشکل دیگری را هم باید افزود. در دهه‌ی چهل و بویژه در سال‌هایی که رهبری حزب از سوی بوروی موقت سه نغری اداره می‌شد (که انعکاسی از شدت اختلافات و تناقضات دورنی کمیته‌ی مرکزی بود که در آن نیروها به شدت همدیگر را خنثی می‌کردند)، نوعی ولنگاری و بی‌در و پیکری در امور حزب، از جمله در اداره‌ی مجله‌ی دنیا حکمفرما بود. چه بسا مقالات متناقض و متفاوت از یکدیگر و حتی مغایر با مشی رسمی حزب، که خود انسجام و تداومی نداشت، به چاپ می‌رسید. باید از جمله در نظر داشت که تا اخراج قاسمی و فروتن از کمیته‌ی مرکزی، هر کدام به ترتیب مسئولیت نامدی مردم و مجله‌ی دنیا را دستند و عملا نظریات و سیاست ویژه‌ی خودشان را حتی المقدور اعمال می‌کردند.

لذا دنبال کردن یک خط و سیاست ثابت از روی مقالات مجله‌ی دنیا و نامدی مردم و اسناد حزب و یا صرفا تکیه روی مقالات و نوشته‌ها، بدون آشنائی با آنچه که واقعا در رهبری و در پلنوم‌ها می‌گذشت، کار بس دشوار و جستجوی حقیقت تا حد زیادی مشکل است.

نقل قول‌های ما در این نوشته صرفا با حرکت و آشنائی از سیاست واقعی رهبری و مطابق با روح اجلاس‌ها و پلنوم‌ها و آنچه واقعا در رهبری می‌گذشت، آورده شده‌اند.

نکنه‌ی دوم آنکه رهبری حزب توده‌ی ایران، چه در دهه‌ی ۴۰ و چه در دهه‌ی ۵۰، همیشه در جدل با جریانات چپ مارکسیستی (ولو با مشخصه‌ی انحرافی مائونیستی و با شیوه‌ی مبارزاتی چریکی)، قرار داشته و از سوی این سازمان‌ها، که درست روی نقطه ضعف رهبری یعنی رفرمیسم و سازشکاری آن (ولو از مبدا نادرست مائونیستی و

با مشی ستاربیستی چربکی جدا از توده ها)، انکشت می گذاشتند مورد حمله وزیر فشار قرار داشت. همس امر در بلوخ مسائل و بلوز بیان حزب تاثیر می گذاشت. زیرا مبیابستی از موضع مارکسیسم - لنینیسم با آنان مقابله می کردند و با ابزار آنان به میدان مبارزه می رفتند و مشی اپورتونیستی حزب را با پوشش و در غالب های انقلابی عرضه می نمودند. خود همین شوهری گاره اپورتونیستی بود. رهبری حزب توده ای ایران در حال حاضر هم به همین شوه عمل می کند. رعنا توده ای ناظر و شاهد نزدیک آن، از حمله در ماجرای بلوخ شمار سرشویی رژیم خمینی و بلوخ های مختلف برنامه ای حزب بوده اند.

---

ب: مسئله ی همزونی پرولتاریا

---

علا تذکر دادیم که استاد پلنوم چهارم، مرحله ی انقلاب را بورژوا - دمکراتیک قرار نوبن ارزیابی کرده و حزب توده ای ایران را مولف می سازد تا برای همزونی پرولتاریا مبارزه نموده و در پیشاپیش ملت قرار گرفته و نگذارد بورژوازی ملی انقلاب را در دامن تنک طبقاتی خود سر دهد. ولی طی سال های بعد مسئله ی همزونی طبقاتی کارگر در انقلاب بتدریج در اسناد و موضع گیری های حزب مخدوش می گردد.

در بلوخ برنامه ی حزب مصوبه ی پلنوم هفتم در میهر ماه ۱۳۳۹، هنوز همزونی طبقاتی کارگر به نحوی در مقدمه ی آن مطرح می شود: "انقلاب ضد استعماری، ضد فئودالی زمانی به سرانجام می رسد که انقلابی ترین طبقه ی جامعه ی ما یعنی طبقه ی کارگر قشورها، طبقات ضد استعماری و دمکراتیک جامعه ی ما را بتواند تحت شعارهای صحیح متشکل کند و عملاً در راه پیروزی این شعارها آنان را رهبری نماید".

اما با متداول شدن تئوری "راه رشد غیر سرمایه داری"، در اسناد و نوشتجات احزاب کارگری و کمونیستی جهان، اولین تزلزل های فکری در این زمینه آغاز می شود در همان پلنوم هفتم قطعنامه ی زیر در باره ی طرح برنامه به تصویب می رسد: "پلنوم بر آن است که کمیته ی مرکزی آینده، مقدمه ی برنامه ی حزب را با توجه به متن اسنادی مانند اعلامیه ی احزاب برادر و بیانیه ی صلح صادره از مسکو در سال ۱۹۵۷ و اعلامیه ی احزاب برادر صادره از بخارست در سال ۱۹۶۰، که حزب ما نیز آن ها را پذیرفته، یکبار دیگر مورد بررسی قرار داده و اصلاحات لازم را در آن به عمل آورد.

در حقیقت با متداول شدن تئوری "راه رشد غیر سرمایه داری" در اسناد و نوشتجات احزاب کارگری و کمونیستی جهان، اولین تزلزل های فکری در این زمینه آغاز می شود. نظریاتی از این قسمل در مقالات تئوریک رسوخ پیدا می کند: "... اگر سرکردگی پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک تامین شود، این انقلاب تحت سرکردگی پرولتاریا انجام می گیرد. دولتی که از این انقلاب ناشی می شود، یک دولت دمکراتیک توده ایست

و الا این دولت یک دولت دموکراسی ملی است که به ائتلاف نیروهای ملی و دموکراتیک استوار است"، و سپس چنین حکم می‌دهد: "حزب ما با تحلیل مشخص شرایط مبارزه‌ی خود، عجلاننا نیل به دموکراسی ملی را که مبتنی بر ائتلاف نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی است، هدف خود قرار داده است." (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی دوم، سال هفتم، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۴۵، تکیه روی کلمات از ماست)

در دوره‌های بعد نیز مسئله‌ی هم‌مونی پرولتاریا در انقلاب معمولاً در بعضی مقالات و اسناد صرفاً بطور انتزاعی مطرح می‌شود. اما در سیاست عملی و به گونه‌ی بالا، "عجلاننا" و عملاً کنار گذاشته می‌شود و با همانند دوره‌ی بعد از انقلاب بی‌مس ۱۳۵۷، فرست طلبانه از آن عدول می‌شود و هم‌مونی و رهبری نیروهای غیر پرولتاری و حتی شدیداً ارتجاعی روحانیت تبلیغ می‌گردد.

اینک نویسندگان نامدی مردم، با وفاق مخصوص خویش ادعا می‌کنند که گویا حزب ۴۵ سال است "در راه تامین هم‌مونی پرولتاریای ایران می‌رزد"؛ (۷) و در همان مقاله توضیح می‌دهد که اگر حاکمیت را در دوره‌ی نخست حکومت خمینی و پیروانش (به حسابی چهار سال و به حساب دنیا "بیانیه‌ی مشترک")، با واقع بینی سیاسی پذیرفت، اما "در عمل مبارزه‌ی خویش در راه تامین هم‌مونی پرولتاریا را ادامه داد!!" (۸)

آیا واقعا این اصرار در سند پلنوم ۱۱۷م که "تنها و تنها وحدت عمل کلیدی نیروها و سازمان‌ها و نهادهای انقلابی در زیر رهبری آزموده و با درایت و مقاوم امام خمینی قادر است کار بزرگ آغاز شده را به سرانجام مطلوب خود برساند، یعنی ایرانی مستقل، غیر متعهد، آزاده، برخوردار از عدالت را در این مرز و بوم برپای دارد و کشور ما را به عامل صلح و ثبات در خاور میانه و جهان مبدل سازد"، اثر به "معنی پذیرش هم‌مونی این نیرو و صرفه‌نظر کردن از ادامه‌ی مبارزه در راه تامین هم‌مونی پرولتاریا نیست" (۹)، پس واقعا چیست؟

---

ح: تئوری رفومبستی "عقب نشینی رژیم"

---

اصلاحات شاه که در چهار چوب گسترش سرمایه‌داری وابسته قرار داشت و از غانومندی‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری ایران پیروی می‌کرد و در مسیر برنامه‌های نو استعماری ادوارد کندی حرکت می‌نمود. در عین حال هدف آن آرام کردن روستاهای طوفانی ایران هم بود. اما حزب از همدی این جنبه‌ها بعد اخیر را عمده می‌بیند:

---

(۷) و (۸): نامدی مردم، شماره‌ی ۱۳۶، شانزدهم دی ۱۳۶۵، صفحه‌ی ۴

(۹): نامدی مردم، صفحه‌ی ۸



"همین امر که رژیم کنونی در عین نگاهداری خصالت ضد ملی و ضد دموکراتیک خود دست به پارادهای اصلاحات می‌زند، نشان‌دهنده‌ی فحری بودن این تغییرات در سیاست هیتت حاکمه است. در واقع اگر تحول عینی شرایط داخلی و بین‌المللی و تضاد ناشی از آن و فشاری که از این راه به طبقات حاکمه وارد می‌شود بحساب بیاوریم، برای توضیح این تغییر در سیاست دولت ایران هیچ موجب دیگری نمی‌توان یافت." (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی دوم، سال هفتم، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۴۵، صفحه‌ی ۱۲، تکیه از ماست). بر این معنا و پایداری استدلال، تفکر رفرمیستی "عقب‌نشینی رژیم" از آن استخراج می‌شود. این فکر تبلیغ می‌شود که: "منتفی نیست که در نتیجه‌ی تحول اوضاع داخلی و تغییر باز هم بیشتر تناسب نیروها در صحنه‌ی بین‌المللی، وقایعی که جزئیات آن اکنون قابل پیش‌بینی نیست، در کشور ما رخ دهد و حکومت کودتا را وادار به چنان عقب‌نشینی‌های مهمی نماید که موجب تغییرات اساسی و کیفی در سیاست و روش رژیم گردد." (مردم، شماره‌ی ۳، خرداد ۱۳۴۴).

از آنجا که رهبری حزب در صحنه نیست و اساساً نقش مستقیم و موثری در داخل کشور و در حرکات اجتماعی ندارد، به تدریج به شرایط جهانی بهای ویژه و تعیین‌کننده‌ی می‌دهد و آن را بیش از اندازه صده می‌کند. درکی که بعدها و در تئوری‌های منداول راه‌رشد غیر سرمایه‌داری و در نظریات حزب در سال‌های بعد از انقلاب بی‌من با ناکید بیشتری مجدداً مطرح می‌گردد، افکار از این عیب ترویج می‌شود که: "هیتت حاکمه در مقابل اراده‌ی توده‌ها دست به عقب‌نشینی‌هایی زده است. توده‌های ترقی‌خواه نه به وسائل نظامی مسلح‌اند و نه به سلاح سازمانی نیرومند مجهز. ولی شراباً! مساعد جهانی چنان رنگ و بویی به خواست توده‌ها داده است که اگر آن‌ها هنوز قادر نیستند رژیم را سرنگون کنند ولی توانایی آن‌را دارند که اراده‌ی خود را به رژیم تحمیل نمایند و آن را به عقب‌نشینی‌هایی وادارند."! (مجله‌ی دنیا، سال هشتم، شماره‌ی ۳، پائیز ۱۳۴۵، تکیه از ماست).

---

بابان ده‌دی جنبل، اوج انحرافات راست‌رواند

---

سرداکری سیاسی بر باندی نظریه‌ی "عقب‌نشینی رژیم"، در ارتباط با اصلاحات رژیم و تفسیرات حاصله از آن همراه با عوامل دیگر، در بابان ده‌دی ۴۰، رهبری حزب را نظیر خطرناکی به راست روی سونی داد، که بعدها آن خواهیم پرداخت.

ده‌دی ۴۰ با بلنوم دهم و ماجرای رادمش بمناسبت شبکدی جاسوسی یزدی‌ها آغاز شد و با بلنوم چهاردهم (دسامبر ۱۳۴۹)، بر محور رسیدگی به جریان شبکدی پلیسی عباس شهرنباری و تعیین حدود مسئولیت رادمش در این ماجرا و بالاخره با برداشتن وی از دبیر اولی حزب و مسئولیت ایران بابان بدرفت.

جریان عباسی شهریاری نشان داد که دوری رهبری از ایران تا چه حد می‌تواند در  
همه‌ی زمینه‌ها و از جمله در مسائل تشکیلاتی ناعده‌بار باشد.

تذکر کوتاه یک نکته‌ی مهم در اینجا ضرورت دارد. در همین دوره، علیرغم ضعف  
کلی و فلج بودن رهبری و ناتوانی‌اش در اداری تشکلات مخفی حزب در ایران،  
توده‌ای‌های صادق و انقلابی، بی‌خبر از این نابسامانی‌ها در "بانه"، سرشار از روحیه‌ی  
انقلابی و انگیزه‌ی مبارزاتی و اغلب خودجوش و یا با مختصر کمک از خارج، (که آن هم  
گاه ضرورتش بیشتر از نفع آن بود)، گروه‌ها و تشکلات حزب توده‌ی ایران را به وجود  
می‌آوردند و به مبارزه‌ی انقلابی می‌پرداختند.

تشکلات آذربایجان به سمت ایوب کلانتری و هم‌زمان بری، و چند سال بعد  
تشکلات آذربایجان در اطراف شریه‌ی "اودلی‌دیار"، تشکلات جنوب، تشکلات  
تهران، گروه‌های متحده در تهران، تشکلات اسفهان و گروه‌های متعدد دیگر،  
نمونه‌های آن است. در این سازمان‌ها، ده‌ها و ده‌ها مبارز توده‌ای به سازماندهی  
زحمتکشان و مبارزه‌ی انقلابی پرداخته و پرچم توده‌ای‌های مبارز را برافراشته‌اند  
می‌داشتند و چه‌بسا الهام‌گر سایر مبارزان جوان مارکسیست می‌شدند که تازه به میدان  
مبارزه‌ی تام گذاشته و راه مستقل از حزب توده‌ی ایران را پیش می‌گرفتند.

متأسفانه همه‌ی این سازمان‌ها و تشکلات حزب در داخل، در اثر بی‌کفایتی  
رهبری و مسئولین مربوطه، فغان یک مشی و برنامه‌ی انقلابی و بی‌قبر و مستر و  
نبودن سیاست درست تشکیلاتی متناسب با اوضاع و احوال مبارزاتی، به تدریج از سان  
رفتند.

عناصر خائن پلیس، نظیر عباس شهریاری، صرعا با بهره‌گیری از ضعف‌های مسئول  
وقت ایران و ضعف مجموعه‌ی رهبری در این دوره بود که توانست آن همه‌ی ضربه به  
سازمان‌های داخل کشور زده، روی شیکه‌های مختلف دست اندازد و آن همه  
عداکاری‌های رزمندگان صادق توده‌ای را در طول دهه‌ی چهل بر باد دهد.

جای آن دارد که در نوشته‌های جداگانه، تحلیلی از مبارزات سازمان‌های توده‌ای  
در ایران در دهه‌ی چهل به عمل آید، تا اولاً از تبلیغات گمراه‌کننده‌ی عده‌ای مغرض یا  
ناآگاه که همه‌ی مبارزات توده‌ای‌های صادق و سالم این دوره را سفسطدکنان از مطلع  
جاسوسی عباس شهریاری مخدوش می‌سازند، جلوگیری شود، ثانیاً و بویژه از این  
مبارزان راه زحمتکشان تجلسل به عمل آید و حساب آنان از رهبری مهاجرت که  
بدبختانه در پیچ و خم اپورتونسیسم سیاسی و تحمیلات شرایط مهاجرت، به تدریج به  
انحطاط‌گشاندگی شده بودند، متمایز گردد.

تضاد ریشه‌دار حزب توده‌ی ایران، میان بدندی سالم و بالندگی آن با رهبری رو  
به انحطاط و میرنده، که جا به جا در این نوشته به آن اشاره کرده‌ایم و که در دوره‌های  
مختلف حیات حزب هر بار به شکلی و با ویژگی خود وجود داشته است، بکندی پس  
مهمی است که متأسفانه در ارزیابی و برخورد به تاریخ حزب توده‌ی ایران، کمتر به آن

عنایت می‌شود. اغلب رهبری حزب، ساده‌گرایانه و به مناسبت نقش مهمی که با دست داشتن اهرم رهبری در حیات حزب داشته است، با کل حزب و تنه سال انقلابی آن یکی گرفته می‌شود. معایب و ضعف‌ها و انحرافات حزب به کل آن و بدین ترتیب، آن، که گاه کاملاً جدا از رهبری و بی‌خبر از نابسامانی‌های آن عمل می‌کرده است و در دوره‌هایی حتی علیه رهبری و انحرافات آن می‌رزمیده است، تعمیم داده می‌شود.

بدون توجه و ارزیابی درست از این دوگانگی و تضاد درونی حزب توده‌ی ایران، نه یک ارزیابی درست و همه‌جانبه از این حزب ممکن است و نه اساساً درک و توضیح جوهر انقلابی حرکت کنونی توده‌ای آن مبارز و ریشه‌های تاریخی و قانون‌مند آن، امکان‌پذیر خواهد بود.

همان‌گونه که در مقدمه‌ی این نوشته تأکید کردیم، از آنجا که قصدمان عمدتاً ریشه‌یابی اپورتونسم در رهبری از نظر تاریخی بود، کمتر به این جنبه‌ها اشاره کردیم. امیدواریم بتوانیم با کارهای بعدی و همکاری توده‌ای‌های مبارز که بویژه در بطن این فعالیت‌ها بوده و مستقیماً شرکت داشته‌اند، این نقیصه را جبران نمائیم. چ. پلنوم چهاردهم همانند پلنوم‌های قبلی تأکید نمود که "... بدون حل مسئله‌ی تحول در رهبری حزب که کماکان مسئله‌ی مرکزی و گرهی حزب است و بدون ایجاد یک رهبری فعال و متناسب با شرایط کنونی نمی‌توان مسائل دیگر را حل کرد ..."، (اسناد و دیدگاه‌ها، صفحه‌ی ۵۸۳).

اما حل مسئله‌ی رهبری بدون انتقال به ایران، بدون ایجاد سازمان مطمئن و انقلابی و از همه بالاتر بدون داشتن یک مشی و سیاست انقلابی و پایان دادن به اپورتونیزم مزمن راست، امکان‌ناپذیر بود.

در آشنائی پلنوم چهاردهم و آغاز دهه‌ی ۵۰، بمناسبت همان عامل دوری بیش از پیش رهبران از ایران، تلاشی کامل سازمان‌های حزبی در داخل و احساس انزوای کامل، نوعی یاس عمومی رهبری حزب را فرا گرفت. تمایلات رفرمیستی و راست‌رواند که از دهه‌ی ۴۰ آغاز شده بود با شدت بیشتر در مشی سیاسی حزب، چه در گزارش هیئت اجرائیه به پلنوم و چه در فعالیت عملی و تاکتیک‌های مبارزاتی حزب انعکاس یافت.

گزارش هیئت اجرائیه به پلنوم چهاردهم، الحق نمونه‌ی تمام و کمال اپورتونسم راست، تسلیم‌طلبی، برخورد غیر طبقه‌ای به حاکمیت، طرح برداشتها و توصیه‌های سیاسی شیب‌انگیز و همراه‌کننده‌ایست که به دلایلی که گفته شد، از سال‌ها پیش در رهبری حزب ریشه دوانده بود. در واقع نرتهای مطرح شده در گزارش هیئت سیاسی، انکشاف گستاخانه‌ی سند تحلیلی مصوب پلنوم سیزدهم (آذر ۱۳۴۸)، بود:

ارزیابی خوش‌بینانه و انزاعی از سرمایه‌داری دولتی در ایران بدون توجه به ماهیت طبقات حاکم، غلو در باره‌ی تأثیرات بسط روابط ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، آن‌هم باز بطور مجرد و بدون در نظر گرفتن ماهیت حاکمیت وابسته به امپریالیسم و بی‌توجهی به این نکته که اساساً توسعه‌ی روابط ایران با شوروی

در چهار چوبی که هدایت می‌شد در تناقض با امپریالیسم و علی‌رغم آن نبوده است. و نیز طرح نظریه‌ی انحرافی و اپورتونیستی پیدایش "گرایش نو" در سیاست عمومی دولت، بر پایدی وجود دو جناح در حاکمیت و توصیه‌ی تقویت یکی در برابر دیگری از سوی حزب، بجای طرح شعار تمرکز نیروها در مبارزه با کل حاکمیت و سرنگونی رژیم شاه، اساسا رها کردن شعار سرنگونی و توجیه "تئوریک" آن، مرصدهای جدی و اساسی این انحرافات را به نمایش می‌گذارند. (۱۰)

شاه بیت این گزارش، با ایتنام از سند خطبای مصوب پلنوم سیزدهم که گفته است: "هدف ما در این دورهی مبارزه، عملا پایان دادن به شیوه‌ی مملعدی حکومت و استقرار آزادی‌هایی است که بموجب قانون اساسی و اعلامیه‌ی جنبشی حقوق بشر مقرر گشته است"، استنجاجات زیر است: "اولا: در این دورهی مبارزه، سرنگون ساختن رژیم و به انجام رساندن وتالیف ملی و دمکراتیک، که هدف استراتژیک ما را تشکیل می‌دهد نیست، بلکه وتالیفه‌ی اساسی منحصر عبارت است از پایان دادن به شیوه‌ی مملعدی حکومت و استقرار آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و اعلامیه‌ی حقوق بشر. ثانیا: لبه‌ی تیز مبارزه متوجه مظاهر ضد دمکراتیک رژیم و اقدامات خلاف آزادی مراجع مختلفی دولتی، بویژه سازمان امنیت است که محور اساسی اقدامات ضد دمکراتیک دولت بشمار می‌آیند، نه خود رژیم سلطنتی و شخص شاه. زیرا در غیر این صورت، متمرکز ساختن حمله‌ی اساسی بطرف خود رژیم و شخص شاه عملا و در واقع بمنزله‌ی عدول از هدف تاکتیکی فوق و جانسن ساختن شعار استراتژیک بجای شعار تاکتیکی است!"

درست است که این مواضع راست از سوی برخی از شرکت کنندگان در پلنوم مورد انتقاد قرار گرفت و قرار شد بر اساس نظریات طرح شده "گرایش تصحیح و تعدیل" شود، اما چنانچه از مطبوعات آن دوران آشکار است، سم‌گیری سیاسی غوق نازکی نداشت و تا مدتها هم ادامه پیدا کرد. خوش بینی‌ها و امیدبستن‌ها به تحولات دمکراتیک در چهار چوب رژیم ضد مردمی شاه تا بدانجاست که شعار "مبارزه در راه علنی کردن فعالیت حزب توده‌ی ایران در شرایط کنونی..." مطرح می‌گردد. بطوریکه گویا حزب می‌تواند در چهار چوب قانون اساسی آن زمان ایران، وتالیف انقلابی خود را انجام دهد! جالب این است که این راست روی‌ها و خوش‌باوری‌ها در دهه‌های صورت می‌گیرد که اختناق ساواکی بیداد می‌کند و تامین آزادی در جامعه، عملا با انقلاب مردم در

---

(۱۰).- قیاس این مشی و سیاست، با مشی "هیئت اجرائیه"ی منتخب "پلنوم ۱۸"، پیرامون وجود دو جناح در حاکمیت جمهوری اسلامی و ضرورت تقویت یکی در برابر دیگری و مالا انصراف از شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نشانگر همان بیماری مزمن اپورتونیسم است که رهبری کنونی حزب توده‌ی ایران، وامانده‌ترین ادامه دهندگان آن هستند، که در شرایط تاریخی متفاوت، به اشکال مختلف بروز می‌کند.

بهمن ۵۷ گره می خورد. تباین میان آنچه حزب مطرح می کرد با آنچه در جامعه آن روز می گذشت، در این تضاد تاریخی تجسم پیدا می کند که در همان روزهاست که پلنوم چهاردهم حزب در غربت با این کیفیت تاسف بار در جریان بود، جوانان و انقلابی مارکسیست، اما مایوس از "حزب طبقه کارگر"، در جنگل های شمال آذربایجان تدارکات حماسی سیاهگل را فراهم می آوردند.

پلنوم چهاردهم از جنبه دیگری نیز که بی آمد آن در سرنوشت آتی و نیایشی حزب تعیین کننده بود، حائز اهمیت درجه اول است. با حذف رادمنش و بی اعتبار شدن نسبی وی، تعادل در کمیته مرکزی بهم خورد. با دبیر دومی کامبخش و ورود کیانوری به هیئت اجرائیه (بعد از ده سال) و بدست گرفتن مسئولیت تشکیلات ایران و غرب، وزنه وی در رهبری جدید سنگین تر شد.

از جریان تغییرات و وضع جدید هرکدام از نیروهای اصلی رهبری به نحوی و با برداشت خود راضی بودند: اسکندری از دبیر اولی خود، کیانوری از عضویت در هیئت اجرائیه و سپس دبیر دومی کمیته مرکزی که پلندی ماقبل آخر عروج وی به فلهی قدرت بود و بویژه از بدست آوردن مسئولیت بلاساز تشکیلات ایران و غرب، که می توانست در جدال های داخلی آینده برای کسب قدرت، تعیین کننده باشند، و بالاخره دانشیان از اینکه تناسب و تعادل قوا و آتش بین میان اسکندری و کیانوری موجب می شد که کسی مزاحم کار و شیوهی فرقه مداری وی در باکو نشود!

---

---

#### ویژگی های ابورتونسم سیاسی حزب در دهه پنجاه

---

---

وضع جدید در رهبری از جمله دویی آمد متباین داشت:

از یک طرف بی آمد ابن "تفاهم" به کاهش خطرناک سنت های دمکراتیک اما شکننده ای که هنوز در کمیته مرکزی متداول بود انجامید. از جمله فاصله ی برقراری پلنوم چهاردهم تا پلنوم پانزدهم، پنج سال و فاصله ی پلنوم پانزدهم تا شانزدهم نزدیک به چهار سال به طول انجامید. در این مدت اعضاء کمیته مرکزی یکی از جریان های رهبری بدور ماندند و نقش در چهار حزب کمیته مرکزی نداشتند. تخلیفات سیاسی تشکلاتی و سرهم بندی کردن ها در مستندی "تحول در رهبری"، برقراری های مقتضحانه در پلنوم پانزدهم، بی آمد عضاحت بار تفاهم و صلح موعت این "عصر طلایی" در میان اسکندری و کیانوری و دانشیان بود.

بی آمد دیگر این تغییرات، انتقال کار تشکلات ایران و غرب به کیانوری و بتدریج همه کاره شدن وی در رهبری بود. اجتماع کادرهای فعال و ورزیده بدور وی و فعالیت ها و تلاش های شاندر روزی همگانی، به رونق کار حزب در کل آن و بپیمود وضع تشکلات در ایران و غرب منجر گردید.

اما همدی این فعالیت ها در سال های اول دهه ۵۰ نتایج بسیار اندکی داشت.

زیرا چنانکه گفتیم، در پایان دهه‌ی ۴۰ و آغاز دهه‌ی ۵۰، سازمان‌های حزب بکلی متلاشی شده و به اعتبار سیاسی حزب لطافات بسیار جدی وارد شده بود. اما شگفتی در این است که علیرغم وضعیت بکلی نابسامان و نگران کننده‌ی حزب، رهبری ادعا می‌کرد که گویا همه چیز رو به راه است! "حزب توده‌ی ایران تمام امکانات را، از ایدئولوژی علمی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری تا پیوند و وفاداری به خلق‌ها و طبقات کارگر میهن ما و تجربه‌ی غنی انقلابی خود در اختیار دارد، تا بتواند این خصوصیات را در اتخاذ سیاست خود داشته باشد، تا بتواند این سیاست را اتخاذ کند!" (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی سوم، سال اول شماره‌ی ۵، آبان ۱۳۵۳، صفحه‌ی ۱۱۵).

آری، حزب توده‌ی ایران تمام این امکانات را داشت، اما نویسنده‌ی مقاله و دبیر آینده‌ی کمیته‌ی مرکزی از علم می‌اندازد که حزب فاعد اصلی‌ترین عنصر و پایه و اساس کار بود. یعنی داشتن یک سازمان انقلابی که کارگران و زحمتکشان بتوانند به دور آن حلقه زینند. زیرا تمام این عوامل ذهنی ادعایی: ایدئولوژی علمی، وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری، وفاداری به خلق و تجربه‌ی غنی، هرگز بدون توده‌های حزبی و بدون انقلابیون برخاسته از میان توده‌ها، به نیروی عینی و مادی مبدل نمی‌شوند. شاید بهمین مناسبت است که در همان مقاله توصیه می‌شود: "وظیفه‌ی تمام مبارزان انقلابی است که متحد و استوار و پیکر و بی‌اعتنا به زندان و کلوله‌ی دشمن و تفتین و اتهام مخالفان، برای تحقق سیاست انقلابی حزب توده‌ی ایران مبارزه کنند." به عبارت ساده‌تر، رهنمودها و رهبری سیاسی از ماء زندان و کلوله‌ی دشمن از آن شما!

اضافه بر همه‌ی این‌ها، آنچه که در آن سال‌ها از سوی رهبری حزب مطرح می‌شد، متأسفانه انعکاس درست ایدئولوژی علمی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم در شرایط ایران نبود. اساساً مشی آن روزی پیشنهادی رهبری، همان‌گونه که فوقاً اشاره رفت، اپورتونیستی و فرمیستی بود. و بهمین مناسبت و با حرکت از همین اپورتونیسم سیاسی، به تدریج مشی سیاسی رهبری در رابطه با حاکمیت در دهه‌ی پنجاه با دنباله‌روی از حوادث کشور تغییر می‌یابد و "رادیکال" تر می‌شود.

زیرا طبیعی است، در دهه‌ای که مبارزات انقلابیون ایران شدت و حدت می‌یابد، دیگر با مشی راست‌روانه و سازشکارانه‌ی حزب در برابر حاکمیت و با منحرف کردن بیگان مبارزه از شاه و رژیم سلطنتی، کاری از پیش نمی‌رفت و شعارهای تند و رادیکال لازم می‌آمد. بهمین مناسبت، شعار سرنگونی رژیم، آرام آرام از سر گرفته می‌شود و با زبان بی‌زبانی، تحت پوشش فرمول‌های سیاسی ادعان می‌شود که: "افزایش و تعمیق ناراضی مردم و تشدید مبارزه‌ی خود به خودی و آگاهانه‌ی آن‌ها بر ضد رژیم ... عامل و انگیزه‌ی دیگری برای حزب توده‌ی ایران، در طرح شعار "سرنگونی رژیم" بود" (مجله‌ی دنیا، شماره‌ی ۵، آبان ۱۳۵۳، صفحه‌ی ۱۴، تکیه از ماست).

ولی بیاد. فردن این سیاست و طرح این شعار و تبدیل آن از شعار تاکتیکی! بد شعار استرانیژیک، هفت سال طول می کشد و در این فاصله موضع حزب چندین بار جابجاست و راست می زند. زیرا برای طرح شعار ضد شاه، مشکل دیگر، یعنی مصلحت اندیشی ها و ملاحظات سن المللی هم باید بر طرف می شد. در این ارتباط هم، تشدید بحران سیاسی - نظامی در مسئله و صحنه‌ی حیاتی کمک می کند: "همراه با تشدید سیاست ارتجاعی رژیم در صحنه‌ی حیاتی، قبول زاندارم امیربالیسیم در خلیج فارس، تحریکات و زد و بندهای مخفی و آشکار بر ضد شوروی... تشدید رژیم ترور و اختناق، حزب توددی ایران نیز مبارزه‌ی خود را بر ضد رژیم تشدید کرد، تا زمانی که مسئله‌ی "پایان دادن به حکومت سلطنت و رژیم ترور و اختناق" بصورت حاد آن، یعنی با شعار "سرنوشتی رژیم" مطرح شد" (همان منبع، صفحه‌ی ۱۴، تکه از ماست).

همان گونه که ملاحظه می شود، مسئله‌ی موضع گیری های حزب، مناسبات بین سادگی و بر پایدی همین حساب گیری ها حل و فصل می شوند. غرضت طلبی های - سیاسی هر لحظه و در هر دوره‌ای بسکلی عمل می کند. در دهه‌ی چهل و پایان آن به شکل معاشات با رژیم شاه و طرح شعارهای راستروانه و غیرمستقیم مطرح می شدند و امید بسته بودند که مبارزه برای کسب اجاره‌ی فعالیت علنی حزب توده‌ی ایران در رژیم مطلقه‌ی شاه نتیجه بخش باشد. ولی اینک اوضاع و احوال داخلی و منطقه. شعارهای ضد رژیم و ضد شاه را می طلبد.

بنابراین اثر در شکل فعالیت رهبری و شعارهای حزب در دهه‌ی ده تغییراتی حاصل شده، اما محتوای اپورتونیستی و بی پرنسیپی های آن همچنان روحانی خود باقی مانده است.

توجه به این اپورتونیسم مزمن، توضیح گر مشی اپورتونیستی رهبری بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است که به صورت دنباله روی از روحانیت خط امامی متبلور شد. توجه به این اپورتونیسم مزمن است که نشان می دهد چرا توده‌ای های مبارز انقضالی تا این حد در گسستن از اپورتونیسم حزب توده‌ی ایران مصر و مصمم اند.

از شگردهای قابل توجه رهبری حزب توده‌ی ایران در این دوره‌ی تاریخی این بود که توانست در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاه از مواضع کاملاً راستروانه‌ی پلنوم چهاردهم، که جوهر و رهنمودهای آن عبارت بود از متوجه ساختن "لبه‌ی تیز مبارزه" علیه "مظاهر ضد دموکراتیک رژیم... و نه خود رژیم سلطنتی و شخص شاه"، عدول نماید. و با طرح تدریجی تبلیغات ضد شاه در مطبوعات و حمله‌ی مستقیم به وی و بالاخره از سر گرفتن شعار سرنوشتی، پس از ۱۵ سال، تغییر موضع بدهد و در عین حال ادعا نماید که سیاست و مشی حزب در همه حال درست و انقلابی و مبتنی بر تحلیل علمی مارکسیستی - لنینیستی بوده است!

همان گونه که قبلاً نشان دادیم، پایان دهه‌ی چهل و زمان پلنوم چهاردهم

(۱۳۴۹)، اوج انحرافات راست روانه و رفرمیستی رهبری حزب توده‌ی ایران بود. ولی این وضع در آغاز دهه‌ی پنجاه نیز همچنان ادامه یافت.

مضمون راست روی و رفرمیسم این سال‌ها، به صورت امید بستن به تغییرات دمکراتیک از "بالا" متجلی شد. نظریه‌ی "پیدایش کُرانش نو در حاکمیت" و یا "عقب نشینی رژیم"، از همین‌ها ناشی می‌شدند. پایه و استدلال "علمی" آن هم از جمله این بوده است که "... بین رشد سریع نیروهای مولده و تحولات اقتصادی کشور از یک سو و نحوه‌ی اعمال قدرت دولتی از سوی دیگر تدریجاً تضادهائی بروز می‌کند و حکومت را در این زمینه، یعنی در زمینه‌ی شیوه‌ی اعمال قدرت دولتی با یک سلسله مسائل مواجه می‌سازد." (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی دوم، سال ۱۲، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۵۰، صفحه‌ی ۱۳).

و بر این مبناء، به تحولات دمکراتیک از "بالا" چشم امید دوخته می‌شود و مبارزه برای آزادی‌های دمکراتیک در چهارچوب قانون اساسی - با انصراف از جمله به شاه و رژیم سلطنتی - از آن استنتاج شده و به مناب و تبلیغی مبرم و عمده‌ی حزب و سایر نیروهای انقلابی، توصیه می‌گردد.

در این رابطه تذکر این نکات ضرورت دارد که:

اولاً: از این نظریه درست مارکسیستی، مناسبانه رهبری حزب استنتاج رفرمیستی می‌نمود. زیرا راه حل مارکسیستی - لنینیستی این تضاد عبارت بود از سویکتونی انقلابی حکومت و شکستن دستگاه دولتی جبار، و الا راه حل از طریق مبارزه برای آزادی‌های دمکراتیک، در چهارچوب قانون اساسی، که حزب پیشنهاد می‌نمود، تازه در صورت موفقیت، فقط منجر به تغییراتی در بالا و جرح و تعدیل سیستم حکومتی منجر شده و به تطابق دادن آن با ترکیب طبقاتی جدید حاکمیت می‌انجامید، لذا رفرمیسم کامل بود.

ثانیاً: در بسیاری از کشورهای در حال رشد و در شرایط جهانی کنونی و بویژه در کشوری نظیر ایران، با سوابق مبارزات سیاسی و طبقاتی ریشه‌دار و در همسایگی اتحاد شوروی، بورژوازی حاکم در کل خود، "مزاحمت"های معین یک دولت استبدادی را بخاطر تامین امنیت سیاسی و اجتماعی و جلوگیری از اغتشاشات کارگری، برای رشد و گسترش و چپاول زحمتکشان به دمکراسی بورژوازی که زمینه ساز فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی کارگران باشد، ترجیح می‌دهد. ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب بهمن و حتی از انقلاب بهمن تا هم‌اکنون، نمونه‌ی گویای آن است. وضع بورژوازی ایران در زمان رضا شاه هم موید آن است که برای رشد خود به استبداد دولتی نیازمند بود.

و از سوی دیگر، رهبری به انتظار این نشست تا توسعه‌ی روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی که "در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران تاثیرات مثبتی به بار می‌آورد"، بتواند بار آورتر گردد و رژیم را به "عقب نشینی" وا دارد.

در این رابطه عملاً اشارتی داشتیم. معیناً آموخته است که برای آشنائی بیشتر با موضوع، مقایسه‌ی مختصری بین طرح برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران (فروردین ۱۳۵۲)،



با طرحی که تقریباً یک سال بعد از آن عرضه شد و با اصلاحاتی در پلنوم پانزدهم (۱۳۵۲)، به تصویب رسید، صورت گیرد.

در طرح برنامه‌ی ۱۳۵۲ (۱۱)، فصلی در رابطه با کشورهای سوسیالیستی آمده که از جمله تأکید می‌کند: "بسط و تحکیم مناسبات با کشورهای سوسیالیستی از لحاظ پیشرفت صنایع و ترغی اقتصادی و اجتماعی و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما، در جهت منافع ملی ما حائز اهمیت بزرگی است و در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران تأثیرات مثبتی بی‌ار می‌آورد و به‌یمن جهت مورد پشتیبانی مردم و نیروهای مترغی و مقدم بر همه، حزب ما فرار گرفته است. این جریان در سیاست خارجی دولت نیز تا حدودی تأثیر نموده و امکانات مفايله با امپریالیسم را بیش از پیش بسط داده است." (جزءه‌ی طرح برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران، فروردین ۱۳۵۲، صفحه‌ی ۱۶، تکه از ماست).

در برنامه‌ی سال ۱۳۵۴، اولاً فصل ویژه‌ی کشورهای سوسیالیستی حذف شده و اساساً ارزیابی مثبت و خوش‌بینانه‌ی این چنینی وجود ندارد و حتی برعکس عمید شده است که: "... عادی کردن روابط با کشورهای سوسیالیستی به عادی کردن مناسبات اقتصادی و دولتی محدود بوده و به موازات آن سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی مانند گذشته اعمال می‌شده است." (تکیه از ماست)

در بخش مربوط به سیاست خارجی، در طرح سال ۱۳۵۲، چنین آمده است: "در سال‌های اخیر در سیاست خارجی رژیم، زیر تأثیر تحولات جهان و منطقه و مبارزات مردم، تغییراتی پدید شده و بیش از پیش دو گرایش متناقض در آن مشهود است که یکی سیاست خارجی را در جهت ترک روش یک‌جانبه و ارزیابی واقع‌بینانه از وضع و کاهش از وابستگی به سیاست امپریالیستی و دیگری آن را بسوی همکاری بیشتر با سیاست امپریالیستی سوق می‌دهد." و کمی دورتر: "عناصر گرایشی نخستین هنوز نتوانسته‌اند نقش تعیین‌کننده در مجموع سیاست خارجی رژیم داشته باشند و این سیاست بطور عمده در جهت همکاری با سیاست امپریالیستی آمریکا و انگلیس در مقیاس بین‌المللی

(۱۱): طرح برنامه‌ی حزب تقریباً از سال ۱۳۵۱ آغاز شد و تا تصویب نهایی آن در پلنوم پانزدهم، چندین بار دستخوش تغییر جدی شد. حتی طرحی که در پلنوم پانزدهم عرضه شد با آخرین طرحی که در دست اعضاء کمیته‌ی مرکزی بود، تفاوت داشت. طرح نهایی چاپ شده‌ی آن هم، در واقع در خود پلنوم به تصویب نرسید، بلکه هیئت اجرایی منتخب پلنوم پانزدهم آن را تنظیم نهایی نمود و انتشار داد. جای آن دارد که بر باده‌ی تک تک این متون و مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر، و چگونگی عملکرد اپورتونیسیم حاکم در رهبری، در تغییر لحظه به لحظه‌ی سیاست خود، به دنبال حوادث و فرصت طلبی‌ها نشان داده شود. ما در این نوشته مقایسه‌ی اجمالی را بر اساس نسخه‌های ۵۲ و ۵۴ که در اختیار داشتیم، صورت دادیم.

سیر می‌کند. (همان منبع، صفحه‌ی ۱۹، تکیه از ماست).

در برنامه‌ی ۱۳۵۴، تزد و گزایش بکلی حذف شده و روی جنبه‌های منفی سیاست خارجی تاکید شده است: "... در سیاست خارجی هیئت حاکمه در جهت همکاری با سیاست مرتجع‌ترین محافل امپریالیستی یعنی در جهت تشدید تشنج در محدوده‌ی بین‌المللی و در منطقه، چرخش مثبتی نسبت به مرحله‌ی پیشین دیده می‌شود."  
نکته‌ای که بیش از همه چشمگیر و پر معناست و در واقع نتیجه‌ی منطقی چنین درک و سیاستی به شمار می‌آید، این است که در طرح برنامه‌ی ۱۳۵۲، هنوز شعار «واژگون کردن رژیم مروت سوسیالیستی»، که در برنامه‌ی سال ۱۳۵۲ مطرح می‌شود، محاذ نموده است. و لذا از عوالم کلی «پایان دادن به حاکمیت سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ و انتقال قدرت حاکمه‌ی از دست طبقات و قشرهای اجتماعی ارتجاعی به دست طبقات و قشرهای ملی و دمکراتیک»، سخن می‌رود. حال آنکه حتی در برنامه‌ی سال ۱۳۴۹، محبوب پلنوم هفتم مسئله‌ی «سرنگون شدن حکومت ارتجاعی کنونی که شاه ملوهر آن است»، مطرح شده بود.

روشن است که با آن درک انحرافی و رفرمیستی از حاکمیت و نشستن به امداد اینکه روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی، «امکانات مقابله با امپریالیسم» را بسط بیشتری دهد، در شرایطی که شاه در رأس هرم قدرت قرار داشت و کوچکترین تغییری در سیاست خارجی کشور بدون موافقت وی امکان نداشت، لذا رعایت حال شخصی شاه، و «مدارا کوری» با او اهمیت سیاسی کسب می‌کرد.

این است راز اصلی سکوت گذاشتن شعار «سرنگونی رژیم شاه» در این دوره!

با همدی این‌ها تا مدت‌ها پس از طرح شعار «سرنگونی رژیم»، هنوز هم سرنگونی شاه و رژیم سلطنتی از سوی حزب مطرح نمی‌شود. و حزب آن را به مثابه یک شعار تاکتیکی مطرح می‌سازد: «حزب ما از شعار «سرنگونی رژیم»، پایان دادن به حکومت مطلقه، پایان دادن به رژیم ترور و اختناق، پایان دادن به استبداد سلطنتی را در نظر دارد. بر این اساس شعار سرنگونی یک شعار تاکتیکی است.» (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی سوم، سال اول، شماره‌ی ۵، آبان ۱۳۵۳، صفحه‌ی ۱۱؛ تکیه از ماست). و در جای دیگر: «اگر شعار سرنگونی رژیم موجود را به معنی پایان دادن به حکومت مطلقه، پایان دادن به رژیم ترور و اختناق، پایان دادن به استبداد سلطنتی محمد رضا شاه بفهمیم، آنوقت این سؤال مطرح می‌شود که آیا حزب توده‌ی ایران با دادن شعار سرنگونی، در سیاست خود نسبت به رژیم تغییر اساسی داده است؟» (صفحه‌ی ۱۲) و سپس جواب می‌دهد: «پاسخ همه‌ی این سؤالات به گواهی تمام اسناد منتشره از طرف حزب توده‌ی ایران منفی است!» و برای اثبات نظر خود شاهد از طرح برنامه‌ی حزب (سال ۱۳۵۲) می‌آورد که: «در حال حاضر هدف مبارزه در راه دمکراسی عبارتست از پایان دادن به حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق!» خلاصه جوهر آن هنوز مبارزه برای سلطنت مشروطه است.

جالب توجه و آموزنده است که حتی پس از تصویب برنامه‌ی ۱۳۵۴ که صراحت دارد: "شرط ضرور تحول انقلابی ایران در مرحله‌ی کنونی واژگون کردن رژیم فرعون سلطنتی، شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ..." است. معیضاً پس از آن و تا شهریور ۱۳۵۷، سرنگونی شاه و سلطنت ملوچ نیست. تمام تاکتیک مبارزاتی حزب در این عواخوان خلاصه می‌شود: "حزب توده‌ی ایران همدی مخالفان رژیم کنونی ایران را غرامی خواند که برای پایان دادن به استبداد سیاه ساواکی در یک جبهه‌ی وسیع ضد دیکتاتوری گرد هم آیند. به نظر ما برای شرکت در چنین جبهه‌ای تنها و تنها یک شرط ضروری و کافی است و آن عبارتست از آمادگی برای مبارزه‌ی فعال در راه برانداختن رژیم استبدادی" (مجله‌ی دنیا، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۴، تیرماه ۱۳۵۵، صفحه‌ی ۵، تکیه از ماست).

تصور تحول دمکراتیک در ایران در سیستم بسته و خود کامدی ایران، بدون طرح شعار سرنگونی شاه، این منظر سیاه استبداد؛ طرح شعار یک جبهه‌ی وسیع ضد دیکتاتوری، بدون ارائه‌ی حداقل قید و تعهد سیاسی به رژیم دمکراتیک عرضی آیند، حداقل در چهار چوب تعهد برای تامین استقلال ملی و آزادی‌های بدست آمده بر پایه‌ی یک برنامه و کاربایه‌ی حداقل، جوهر رفرمیستی و سازشکارانه‌ی مشی مسلمان رهبری حزب را در این دوره منعکس می‌کند.

ندادن شعار سرنگونی شاه، برای اجتناب از رمیدن احتمالی نیروهای لبرال بورژوازی و عناصری از حاکمیت که مخالف رژیم استبدادی بودند و همچنین ملاحظات بین‌المللی، عدم طرح چهار چوب حداقل برای رژیم آینده و بی‌تاسی برای شرکت در یک جبهه‌ی بی در و بیکر ولو بهتر قیمت به امید خروج از انزوای سیاسی، جسم و جان همان اپورتونیسیم سیاسی بود که در آستانه‌ی انقلاب و پس از آن، حزب توده‌ی ایران را به دنبالدروی و کرنش در برابر روحانیت خدامامی گشاند.

بدین لحاظ رعنائی که می‌کوشند اپورتونیسیم و رفرمیسم رهبری حزب را در پلنوم ۱۱۶م ردهایی نمایند، باید به عقب‌تر برگردند و ریشه‌های آن را همانگونه که ما تلاش کردیم در این بررسی مختصر و اجمالی نشان دهیم، در دهه‌های چهل و پنجاه جستجو نمایند.

بررسی و تعقیب اسناد حزب بخوبی نشان می‌دهد که رهبری حزب کاملاً به نقش شاه و دستگاه سلطنتی وی در رابطه با رژیم استبدادی حاکم آگاهی داشت و به علت همان ملاحظات بین‌المللی و اپورتونیسیم سیاسی حاکم از طرح روشن این مسائل طعنه می‌رفت. در مهر ماه ۱۳۵۶، برای بار اول و بطور خجولانه‌ای مستلدی شاه مطرح می‌شود: "باید به مردم ایران با راستی نشان داد که پایه‌ی اساسی همدی بدبختی‌های کنونی استبداد محمد رضا شاه است و تا این ستاد سیاه بر جای خود باقی بماند پیشی بینی دکتر حسین فاطمی در سخنان خود به مصدق در روز ۲۷ مرداد دوباره امکان عملی شدن پیدا خواهد کرد ... این شخص برخواهد گشت و همدی ما را بدار خواهد

آویخت" (دنيا، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۷، مهبر ۱۳۵۶، صفحه‌ی ۹؛ تکیه از ماست).  
اینگونه طرح مسئله در ارتباط با رژیم شاه، هنوز استثنائی نبود. خط فکری رسمی را حتی بعد از قیام مردم تبریز، هنوز جبهه‌ی واحد ضد دیکتاتوری، تشکیل می‌داد. فقط در ۱۱ شهریور ماه ۱۳۵۷، نشریدی نوید شعار "ادامه‌ی مبارزه و گسترش و تشدید آن تا سرنگونی انقلابی رژیم ضد ملی و ضد دمکراتیک شاه" رابه میان می‌گشود و بدنبال آن کمیته‌ی مرکزی در مهاجرت نیز شعار سرنگونی شاه را مطرح می‌سازد.

+++++

چنانچه در این مختصر نشان داده شد، باید گفت علی‌رغم ظواهر تند و رادیکال شعارهای حزب در دهه‌ی پنجاه، اپورتونیسیم، بدمتابه خط سرخی در تمام مقاطع فعالیت سیاسی حزب، خود را متجلی می‌سازد.

یک مفایسده‌ی اولیه میان نویسندگان اصلی و خط‌دهندگان رهبری در دهه‌ی چهل و پنجاه، این احساس را بدست می‌دهد که قلم‌زن‌های دهه‌ی پنجاه را عمدتاً عناصر رادیکال رهبری تشکیل می‌دهند. این احساس تا حدودی درست است. اما بیماری مزمن اپورتونیسیم، همانگونه که نشان دادیم در همین دوره از فعالیت حزب هم تسلط دارد. بهمین مناسبت تضادفی نبود که همین عناصر رادیکال ضد رژیم شاه در رهبری در فرای انقلاب بیمن از مدافعان سرسخت سیاست سازشکاری با روحانیت و از دسالدروان حاکمیت لحظه شدند! چنانچه در نوشتن "بررسی و ریشه‌یابی اشتباهات..." نشان دادیم، اپورتونیسیم خمیرمایه‌ی بخش عمده‌ی اشتباهات و انحرافات حزب در این چهار سال فعالیت حزب در ایران بوده است.

در بررسی مسی حزب در دهه‌ی پنجاه، تذکر بگی دو نکته در رابطه با برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران منسوب ۱۳۵۴، ضرورت دارد. ما بد اختصار اوضاع و احوالی را که منجر بد تدوین برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران در پلنوم پانزدهم (۱۳۵۴) گردید، توضیح دادیم. توجه به این نکته اهمیت دارد که خود برنامه‌ی ۱۳۵۴، علی‌رغم برخی کاستی و ناروشنی‌ها، بویژه در مسئله‌ی هژمونی پروولتاریا راه انقلاب (مخبر آمیز با مسالمت‌آمیز)، در مجموع تحلیل منسجم و کلا درستی از وضع جامعه و تحولات ایران آن روز می‌دهد و در برگزیده‌ی شعارهای نسبتاً صحیح مبارزاتی در جنبش کمونیستی ایران بود، که تا آن روز از بی‌برنامگی و فقدان یک تحلیل همه‌جانبه و منسجم از اوضاع ایران و آرایش نیروها و نیز از نداشتن دورنمای مبارزاتی رنج می‌برد.

اما همین پلنوم و رهبری برآمده از آن که تا سال‌های متعددی از سوی برخی از گردان‌های کمونیستی ایران حسن استقبال می‌شد، از نظر تخلقات تشکلاتی و لگدمال کردن اصول لنینی و بکارگیری شیوه‌های مذموم بند و بست و سازشکاری‌ها، در تاریخ

حزب توده‌ی ایران بی‌نظیر بود (۱۲) و از این نظر تنها با "پلنوم ۱۹" و "کنفرانس ملی" قابل‌قیاس است. به عبارت دیگر، کوچک‌ترین تناسب و سنخیتی میان آنچه که از آن برنامه‌ی نسبتاً منسجم و مترقی برمی‌آمده، با آن غضااحتی که از نظر تخلعات تشکیلاتی و ماند بازی در رهبری عمل می‌کرد، وجود نداشت.

برای رعنائی که با ساده‌اندیشی، معتقدند که "پلانفرم پرولتری" و عبویت و برنامه‌ی کمونیستی تنها ضامن جلوگیری از بروز انحراف در جنبش محسوب می‌شود، تعمق در استخوانه‌ی تعویبات مشخص حزب توده‌ی ایران و آگاهی درست از آن‌ها آموزنده است تا خود را صرفاً غرق در کنکاش‌های روشنفکرانه‌ی شورک نکنند و لااقل به همان اندازه به مبارزات کمونیستی حاکم بر روابط انسان‌ها، در رهبری گردان‌های کمونیستی و در معرفی آن، عنایت نمایند.

پلنوم ۱۱۵ام به حداقل قاصونیت و سنت‌های دمکراتیک که هنوز در کمته‌ی مرکزی موجود بود، پایان داد و روند جدیدی از آن پس ادامه یافت. پلنوم‌های ۱۶ و ۱۷، دیگر نشرعیایی بودند. همد چیز عملاً حل می‌شد و پلنوم‌ها به مابیه مجالس عوامیستی حزب به تشعیاتی که در خارج از چهار چوب آن اتحاد شده بود، رسمت می‌دادند.

عاصمدی بین پلنوم‌های ۱۵ و ۱۶ مصادف با دوران اوج جنبش انقلابی در ایران بود و هزاران هزار جوان پرشور بسوی مبارزات انقلابی کشیده می‌شدند. بخشی از همین جوانان و مبارزان انقلابی، بیمن نسبتی که متی حزب جنمدی ضد رژیم می‌گرد، بسوی حزب توده‌ی ایران روی می‌آوردند.

رادیوی پیک ایران، تا لحنهای که خاموش شده بود، در تبلیغ برنامه‌ی حزب، ترویج برنامه‌های آموزشی مارکسیستی و مجادله با مائونیسیم، تندت تبلیغات ضد رژیم، نقش برجسته‌ای در جلب بخشی از جوانان انقلابی که بتدریج با مائونیسیم و متی چریکی مرزبندی می‌کردند و راه دوستی و احترام به اتحاد شوروی را در پیش می‌گرفتند، بازی نمود.

پیدایش و رشد سازمان نوس نوید و گروه‌ها و دسته‌های کوچک و متوسط متعدد در ایران، در پیوند با حزب توده‌ی ایران، که برپایه‌ی رشد عینی جنبش انقلابی در کشور و شروی فعالیت‌های سیستماتیک و پیگیر رهبری جدید بود، حزب توده‌ی ایران را بار دیگر هرچند بطور محدود، در جامعه و بویژه در شرایط و لحنات انقلابی مطرح ساخت.

استخوان‌بندی اصلی سازمان حزب توده‌ی ایران در بعد از انقلاب را عمدتاً همین نیروی جوان انقلابی تشکیل می‌دهد. از ویژگی‌های این نسل جدید، که در حال حاضر

---

(۱۲). برای الملاح بیشتر و کامل‌تر، به استعفانامه‌ی و عمیق بابک امروخسروی از کمته‌ی مرکزی، که به ضمیمه‌ی جزوه‌ی "نامه‌ی سرگشاده به کمته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران"، منتشر شده است، مراجعه کنید.

هم ستون فقرات توده‌ای‌های مبارز انحصالی را تشکیل می‌دهد، این واقعیت است که این نسل شناختی از وضع نابینجار و اسفبار رهبری و شناخت و اطلاع واقعی از گذشته و تاریخ حزب نداشت. اینان، به حزب ارانی‌ها، روزبه‌ها، و حکمت‌جوها، بد حزبی که در زدودن رسوبات افکار مائوئیستی به آنان کمک کرده بود و از طریق پیک ایران به آنان، در آن شرایط خفقان ساواکی، آموزش مارکسیستی داده و با طرح مشی سیاسی، ارائه‌ی یک برنامه‌ی عمل منسجم، رفتن بسوی توده‌ها و تشکل آنان را تبلیغ می‌نمود، که اصطلاحاً به مشی توده‌ای معروف بود، روی می‌آوردند. نسلی که از "تنوری‌های" منقطه انگیز "سوسیال امپریالیسم" بریده و به اتحاد شوروی، این میهن سوسیالیسم واقعا موجود متمایل شده بود و حزب توده‌ی ایران را به‌مثابه مظهر ایرانی آن می‌دید. نسلی که به هیچ رو تصویری از آنچه اکنون می‌داند و بعد از یورش سال ۱۳۶۲ و در جریان مبارزات داخل حزبی با آن آشنا شده، نداشت.

در داخل کشور در همان حالی که نسل جوان و سالم توده‌ای در حال تکوین و شکل‌گرفتن و گسترش نسبی و معرف‌سیمای انقلابی و مردمی مبارزین توده‌ای بود، در مباحث و در رهبری، جنگ قدرت از سر گرفته شده بود. اما این بار، اختلافات سنتی اختلاف نظر در مشی سیاسی که باید در رابطه با تحولات انقلابی در کشور اتخاذ نمود، در هم آمیخت. ضرورت طرح شعار سرنوینی رژیم شاه و سلطنتی یا ایدامدی شعارهای مشی در جهت مبارزه با استبداد سلطنتی، مسئله‌ی متحدین احتمالی در جبهه‌ی متحد خلق، از جمله مسائل مورد اختلاف در دایره‌ی تنگ هیئت اجرائیه بود. نه سازمان‌های حزبی در ایران و نه در خارج از کشور، در حل دمکراتیک این اختلافات، نقشی نداشتند. تلاش رهبری بر آن بود که حل اختلافات با روش‌های بوروکراتیک و مخفی از توده‌های حزبی و بر همان روال متداول استفاده‌ی مطلق از روابط ناسالم، صورت گیرد.

آنچه که با تلخی بسیار یک بار دیگر مسلم شد، آن بود که، در چهارچوب یک رهبری سمار، دور از جنبش انقلابی خلق و با روابط درونی و بیرونی ناسالم، این نبرد میان "رئوسیم" و "رادیکالیسم" نیست که با ابزار مبارزه‌ی ایدئولوژیک ساس متداول میان کمونیست‌ها می‌تواند سرنوشت پیروزی یکی بر دیگری را تعیین کند. بزودی معلوم شد که بار دیگر سرنوشت این "نبرد" در خارج از مدار هیئت اجرائیه و کمیته‌ی مرکزی تعیین شده است و تاخیر در تشکیل پلنوم شانزدهم بی‌معنی مناسب و بقصد نامن موافقت‌های لازم بوده است.

جلسه‌ی وسیع هیئت اجرائیه دردی‌ماه ۱۳۵۷، با این هدف تشکیل شد که اعضای آن، با بررسی اوضاع و تهیه‌ی گزارش، خود را برای شرکت در پلنوم شانزدهم آماده کنند. برای شرکت در این نشست، دانشجویان و دانشیان و لاهرودی هم از باکو آمده بودند.

در همین جلسه‌ی فضاقت‌بار است، که در جریان فرانت طرح گزارش هشت اجرائیه بوسیلدی اسکندری، دانشیان گستاخانه سخن او را قطع می‌کند و کاغذی را از

جیب خود در آورده و با اعلام اینکه: "منم بیر تکلیفایم وار" (یعنی من یک پیشنهاد دارم، چون "تکلیف" در آذربایجانی به معنی پیشنهاد هم می آید)، در حقیقت تکلیف "بیرد" پس گفته را تعیین می نماید: دبیر اول باید عوض شود و دبیرخانه‌ی جدید به دبیر دومی صغری تشکیل گردد!

دردناک تر اینکه، بلاعناصه همدی افراد حاضر در جلسه هم بدون بحث، "تکلیف" خود را می نمایند و حتی خود اسکندری نیز به عزل خود رای مثبت می دهد! در واقع طرح گزارشی که اسکندری در حال قرائت بود، تقریباً همان است که به پلنوم ۱۶ عرضه شد و مورد تصویب قرار گرفت. اساساً شکل عملکرد دانشیان که حتی حوصله نمی کند تا گزارش به پایان برسد و بحثی صورت بگیرد، نشانگر آن است که دبیر اول وقت سرعاً بغلت مواضع سیاسی خود برکنار نمی شود.

به سخنی می شود فهمید که چگونه انسان هایی که زمانی داوطلبانه بغداد مبارزه برای بهروری انسان ها به یک حزب سیاسی پیوسته اند، زندان و سخت و دردآوری کشیده اند، در روند صعود یا سقوط خود از مقام رهبری، چنین هویت و شخصیت انسانی خویش را نیز لگدمال کنند و "مصلحت" بقاء مناصب خود را در گرو چنین حقارت خستی بچینند.

اسکندری بعدها در جلسدی عمومی پاریس با رفعای حزبی و همچنین در خاطرات خود جزئیات این جریان و چگونه نقش دانشیان را در پیاده کردن این ماجرا، شرح می دهد.

به این ترتیب "بدعت" جدیدی باب می شود. دبیر اول منتخب پلنوم را هیئت اجرائیه با آن ترتیب تعیینی و دبیران جدیدی را انتخاب می کند و تمامی این تخلعات چند هفته قبل از تشکیل پلنوم ۱۶ صورت می گیرد. بدین گونه است که اکنون کوچک ابدال های دانشیان ها، همین شیوه های نادرست ضد لنینی را در حزب توده‌ی ایران ادامه می دهند.

---

---

### فعالیت حزب در ایران

---

---

رهبری حزب توده‌ی ایران، به ترتیبی که ذکر شد، در طول سالیان دراز میاجرت و سکون و دوری از صحنه‌ی مبارزه و نیز به سبب بلاهای خاصی میاجرت، بصورت یک جریان بیمار و با ننی رنجور به ایران منتقل شد. منتهی بیماری و رنجوری خود را از توده‌های حزبی و مردم ایران مخفی ساخت و با سبیلی غلم‌زن های برجسته و حرمه‌ای، صورت خود را سرخ و فلکون جلوه داد، و محیط سیاسی جوان و کم تجربه مارکسیست‌های ایرانی را تحت تاثیر قرار داد. و با تبلیغات کادب در باره‌ی تاریخ و گذشته‌ی حزب و با کتمان کامل واقعیت‌های دردناک رهبری، هالدهای از تعددین در

اطراف خود بوجود آورد.

منتخبی ضعف‌ها و ابورتونیسیم مزمن رهبری در مجموع آن و شخص دبیر اول بطور ویژه، کار خود را کرد و در مشی و سیاست و تاکتیک مبارزاتی آن جلوه‌گر شد و به ناهنجاری انجامید.

در ایران به دلایل چندی، به اختلافات درونی کمیته‌ی مرکزی موجود که از دوران مهاجرت و حتی قبل از آن سرچشمه می‌گرفت، سربوش گذاشته شد. به این امر مسلماً حذف تدریجی تعدادی از طرف‌های مهم و اصلی اختلاف و نیز عدم مراجعت شده‌ای دیگر به ایران کمک نمود. اضافه بر آن، جو انقلابی ایران و رضایت عمومی از مراجعت به کشور و شرکت در تجدید حیات حزب و مبارزات مردم ایران که به اعضاء کمیته‌ی مرکزی روح تازه‌ای بخشیده بود و نیز تغییراتی که در ترکیب هیئت سیاسی پس از استقرار در ایران داده شد، در این وضعیت موثر افتاد.

اما در پشت سر این نمود ظاهری، تمامی معایب بنیادی و مزمن موجود در رهبری حزب توده‌ی ایران، صدمات خود رابه حزب و جنبش کمونیستی و کل جنبش مترقی کشور وارد آورد:

ایرتونیسیم سیاسی، بی‌اعتقادی به رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر، منطبق کردن مکانیکی تئوری‌های منداول (و گاه نادرست) در جنبش جهانی کمونیستی به شرایط کاملاً متفاوت و ویژه‌ی ایران، درک و عملکرد نادرست از اینترناسیونالیسم پرولتاری، فقدان دمکراسی حزبی و رهبری جمعی و رونق شیوه‌های نادرست و ناسالم در حیات حزبی و سرانجام تعدی معایب و سماری‌های بنیادی رستندار در رهبری حزب، که اگر در گذشته‌ی دوری رهبری از جامعه و فقدان امکانات تبلیغی و تشکیلاتی وسیع در داخل کشور، کم‌نمروتر" می‌نمود، اینک در وضعیت حضور فعال و علنی حزب در ایران و شرایط همه‌جانبه‌ی آن در مبارزات سیاسی و عملی، به نتایج فلاتک باری منجر می‌شد.

حزب توده‌ی ایران به مناسبت برخورداری از یک گروه کار نسبتاً ورزیده و آزموده و به دلیل مجتبی بودن به یک تئوری و برنامه‌ی مشخص و منسجم، ولو نادرست و انحصاری که ارزیابی و سنجش درست و واقعی آن، بویژه در شرایط اجتماعی - سیاسی بسیار بدیع مبارزات طبقاتی و مبارزه برای کسب قدرت از سوی نیروهای سیاسی مختلف، مشکل می‌نمود، برای سازمان‌های چپ و کمونیستی ایران، که همواره تجربی‌ی مبارزات سیاسی علنی نداشتند و اغلب فاقد برنامه و استراتژی روشن و دقیق مبارزاتی بودند، جلوه‌ی خاصی پیدا کرد و بسیاری از نیروهای انقلابی را تحت تاثیر قرار داد.

حزب توده‌ی ایران از سوی دیگر بعلمت اشتیاقش به نزدیکی با شوروی و شناسایی بین‌المللی آن از سوی احزاب برادر، برای نسل جوان کمونیست ایران که اعتقادات مائونیستی و شبه مائونیستی را از خود می‌زدود و به اردوگاه سوسیالیستی نزدیک



می شد، به مناسبت منظر ایرانی این جنبه‌ی وسیع انقلابی جلوه‌گر می شد.

حزب توده‌ی ایران علیرغم غیبت طولانی اش در کشور، بعلمت سابقه مبارزاتی در ایران و در میان بخشی از کارگران و زحمتکشان و همچنین بر اثر تبلیغات دانشی دستگاه حاکمه که خود مورد نفرت مردم بود و مبارزات کمونیستی را با نام حزب توده‌ی ایران درمی آمیخت، بی‌تی از هر سازمان سیاسی چپ دیگر در جامعه ملرغ و شناخته شده بود.

رهبری حزب توده‌ی ایران با مبارت از همدی این زمینه‌های ذهنی و از نسبان و بلند بلاری و لڈتت کارگران و مبارزان غدیمی و از بی خیری نسبی نسل جوان بیرون برداری نمود و با وارونه جلوه دادن و دستکاری در توضیح حوادث تاریخی و "مارکسی" آن‌ها و نیز با استفاده از غن سازماندهی و عدوت تبلیغاتی اش و سوزنه آشنایی به رموز کار توده‌ای، موفق شد در کوتاه مدت، سازمان حزبی نسبتاً فراگیر در سلح کشور برپا نماید.

در چهار سال اول انقلاب، صدها کادر و هزاران عضو به صفوف حزب پیوستند. حزب توده‌ی ایران موفق شده بود بزرگ‌ترین سازمان کمونیستی ایران، یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را زیر نفوذ عکری و تئوریک خود در آورد و مسلماً اثر حیات حزب در داخل کمی ادامه می یافت، بخش اعظم این سازمان را در خود حل می کرد.

در واقع سازمان نوین حزب توده‌ی ایران در کشور یک تضاد پنهانی در بطن خود نیفته داشت که برای آینده‌ی این حزب سرنوشته ساز بود. تضاد میان بدنه‌ی یک سازمان حزبی نوپا و سالم و صادق، دربر گیرنده‌ی عشر نسبتاً وسیعی از کادریهای انقلابی که در دوران رژیم سابق مبارزه کرده، زندان کشیده و استوار مانده بودند، اما از بیماری‌های مزمن و خانمان برانداز رهبری بی خبر بودند از یک سو، با رهبری حزب، که ویژگی اش ابتلا به اپورتونیسیم مزمن سیاسی، رفرمیسم، بورکراتیسم و استبداد تشکلاتی و رواسد با سالم بن المللی بود، از سوی دیگر.

این تضاد (تضاد بدنه و رهبری)، از جهاتی با تضاد درون حزبی که در آغاز دهه‌ی ۳۰ در حزب توده‌ی ایران شکل گرفته بود و در صفحات عمل به آن اشاره شد، قابل عیاس است. اما تفاوت مهم این دو دوره در این است که کادریهای جوان سال‌های ۳۰، حزب و رهبری را می شناختند و سال‌ها بود که در جریان مبارزات سیاسی و در مقابلت با اشتباهات رهبری در مسئله‌ی ملی شدن نفت و اختلاغات درون حزبی ورزیده شده بودند. حال آن که نسل جدید، همانگونه که عملاً تذکر داده شد، شناخت درستی از حزب نداشت و از رهبری آن هم تصورش اسلورده‌ای بود.

لدا زمان لازم بود که این سازمان نوپای داخلی بتواند واقعا جان بگیرد، به خود آید، هریت خویش را بشناسد و به نقش خود آگاهی پیدا کرده، نقش موثرتری را در سرنوشته حزب بازی نماید. زمان لازم بود تا توده‌ها و کادریهای حزبی در میدان عمل

به نادرستی مشی حزب و اپورتونسم هلاکت بار آن بی بیرند تا با آن به مبارزه برخیزند. گمان که در سال‌های ملی شدن نفت کادرهای جوان آن روزی نه خطاها و انحرافات رهبری بی برده و به پشتوانی شور انقلابی خود و به مقتضای دانش و تجربه و امکانات آن روزی خود، جانانه با آن به مبارزه پرداختند.

تردیدی نیست که فقط در شرایط علمی شدن این تضاد و درگیری یک مبارزه‌ی درون حزبی واقعی، از طریق آگاهی یافتن اعضا و کادرها، از معایب بنیادی حزب و رهبری، نسل جوان حزب می‌توانست به‌طور واقعی نقش موثر خود را ایفاء نماید. (و نه بی‌گانه پس از "پلنوم ۱۸" و علمی شدن مبارزات درون حزبی بوجود آمد).

بدین منوال شرایط لازم و تاریخی و از حیثیاتی علمی برای تحول از داخل حزب در ایران بوجود آمده بود. اما چنانچه تاکنون شد به زمان و کار برجسته و بزرگ به تحویر اندوخته شده، ما و کادرهای حزبی، احتیاج بود. اعتماد مطلق و "مدعی وار" اعضا و کادرهای حزبی به رهبری، معدان یک تربیت دموکراتیک و مرسوم نبودن شیوه‌های دموکراتیک در کار و حیات حزبی، مانع و عمیق جدی در اتخاذ شیوه‌های مبارزاتی حقیقی‌ای زودرس با رهبری آن روز بود.

لذا تنها راهی که می‌ماند عبارت بود از بی‌کردن واقعی توده‌ی حزبی و کادرها به خطاها و انحرافات رهبری در مشی سیاسی و نظریه‌های نادرست آن و شناخت معایب بنیادی و ذاتی کل سیستم معیوب حزب، آزمایش آن‌ها در محک تجربه و عمل و سپین مبارزه برای طرد آن‌ها.

اما یورش به حزب و پایان یافتن قهری فعالیت نیمه علمی و نیمه قانونی حزب، مانع از آن شد که چنین روندی مسیر طبیعی خود را طی نموده و تضاد درونی نهفته در حزب را که به آن اشاره کردیم، در جهت خواست نیروهای سالم و بالنده‌ی حزب حل نماید. اما در عوض حمله‌ی جمهوری اسلامی به حزب و تارومار شدن صفوف آن، نمایش‌های سرگتجه آور تلویزیونی، خلاصه شکست تاریخی و نهائی حزب به اندازه‌ی ده‌ها سال تجربه در شرایط عادی، معایب اساسی و انحرافات بنیادی حزب را برملا نمود و به توده‌های حزبی و کادرها آموزش داد.

شکست حزب، نادرستی مشی سیاسی حزب و تحلیل‌های آن و اپورتونسم مزمن سیاسی حزب را نشان داد.

شکست حزب، ضعف‌های فردی اعضای رهبری و کل مکانیسم بیمار آن را روشن ساخت.

شکست حزب، عواقب منفی و هلاکت بار شیوه‌های نادرست و روابط ناسالم موجود در رهبری را برملا نمود.

خطوط کلی و اصلی اشتباهات و انحرافات حزب در چهار سال فعالیت در ایران به تفصیل در نوشته‌ی "بررسی و ریشه‌یابی اشتباهات حزب توده‌ی ایران در چهار سال اول انقلاب"، تحلیل شده‌اند، لذا از تکرار آن‌ها در این نوشته خودداری می‌شود.

نتیجه‌ی این انحرافات و اشتباهات، به شکست فضاخت بار حزب انجامید و تمام معایب بنیادی آن را در زمینه‌های نظری، سیاسی، تشکیلاتی و در روابط ناسالم بین‌المللی، از عمق به سطح آورد و تمام زشتی‌های مژمن آن را بطور عریان و تکان دهنده‌ای در برابر دیدگان بهت‌زده‌ی توده‌های حزبی و زحمتکشان و مردم ایران به نمایش گذاشت.

---

---

### مهاجرت دوم، آخرین نبرد درون حزبی.

---

---

اولین تجارب پس از یورش نشان داد که عناصری از کمیته‌ی مرکزی مقیم خارخ و در درجده‌ی اول علی‌خاوری، که در عمل همه‌ی امکانات مادی حزب را در اختیار داشتند به هیچ رو حاضر نیستند از این شکست بزرگ درس بگیرند. همین افراد ماموریت یافتند تا بر همان محورهای بارها آزمایش شده و بی‌نتیجه مانده حرکت نمایند. ایمان بجای توجه به پیشنهادات مشخصی (۱۳) که برخی از اعضاء کمیته‌ی مرکزی بلافاصله بعد از یورش جمهوری اسلامی به حزب، به "کمیته‌ی برون مرزی" عرضه کردند، با گستاخی همین "کمیته‌ی برون مرزی" را منحل ساختند تا با دست باز به سراغ مرده‌های سیاسی متحرکی نظیر صفری و لاهرودی رفته و با ماشین رای مومیائی‌های "غرقه"، بر همان روال سابق و شیوه‌ها و روابط ناسالم، به حزب‌مداری ادامه دهند.

بدین ترتیب در حقیقت شکست حزب در ایران، پایان بن‌بست تاریخی کل سیستم معیوبی بود که رهبری حزب توده‌ی ایران پس از ربع قرن مهاجرت، تبلور آن بود.  
رهبری حزب لجوجانه می‌خواست سیستم فکری معیوب و بیگانه با شرایط مشخص جامعه‌ی ایران را با یک سیستم تشکیلاتی بوروکراتیک و استبدادی و همراه با درک و عملکرد ناسالم از روابط بین‌المللی، به کل بدنه‌ی حزب توده‌ی ایران سرایت دهد و مآه بی‌آمدهای منحوس آن را به کل جنبش کمونیستی و بالاخره به جامعه‌ی ایران بکشاند.  
خاوری‌ها و دارو دستدی فرغوی، خواستار استمرار همین سیستم معیوب و در واقع بازبزرگان پیش پا افتاده‌ی آن بودند.

دیگر آن تضاد نهفته در بطن حزب توده‌ی ایران، که قبلا بارها از آن سخن رعت نمی‌توانست پوشیده بماند. لازم بود بدنه‌ی سالم و صادق و انقلابی، با آگاهی از انحرافات و اشتباهات حزب به حرکت در آید و با اتحاد عمل پیکارجویانه بین عناصر سالم در کمیته‌ی مرکزی با این بدنه، آخرین نبرد برای طرد غطمی اپورتوننیسم مژمن سیاسی، رعرمیسم، بوروکراتیسم و استبداد تشکیلاتی و روابط ناسالم بین‌المللی سازماندهی شود.

---

(۱۳)- برای اطلاع بیشتر، به نامده‌ی رفیق بابک، به کمیته‌ی برون مرزی و همچنین سایر نوشتجات سد عضو کمیته‌ی مرکزی مراجعه کنید.

برای همین منظور و آغاز کار، برخی از اعضاء کمیته‌ی مرکزی دست به تدوین و انتشار "نامه به رفقا" زدند که اساساً اولین تحلیل و بررسی انتقادی از سیاست و مشی حزب و سازمان‌های چپ نزدیک به آن در چهار سال اول انقلاب و نیز انتقاد از تحلیل‌های انحرافی "پلنوم ۱۸"، طرح شعار پلنوم وسیع یا جلسہ‌ی صلاحیت‌دار با شرکت کادرها به مناسبت چهارچوب تشکیلاتی، به شمار می‌رفت.

جزوه‌ی "نامه به رفقا" به قصد تحلیل و بررسی تاریخی حزب و نشان دادن ریشه‌های انحرافات اپورتونیستی و رفرمیستی حزب به نحوی که در این نوشته کوشش شده است به عمل آید، تدوین نشده بود. "نامه به رفقا" در تابستان ۱۳۶۳ تنظیم و در پانزدهم همان سال در اختیار رفقای حزبی قرار گرفت، مخاطب اصلی آن، توده‌های حزبی بودند که مناسفانه قاطبه‌ی آن‌ها هنوز با سیستم فکری و آموزشی پلنوم ۱۷ حرکت کرده، در تنگنای چهارچوب تشکیلات حزب توده‌ی ایران قرار داشته و معتقد به کمیته‌ی مرکزی مهاجرت و از مجریان رهنمودها و دستورات آنان بودند.

"نامه به رفقا" از انتقاد به مشی و سیاست چهار ساله‌ی حزب در انقلاب آغاز کرد و به پلنوم ۱۸ و بعد از آن پرداخت تا رفقا را به تفکر و حرکت وادارد.

در جزوه‌ی "نامه به رفقا" اضافه بر تحلیل انتقادی اولیه از سیاست و مشی حزب در چهار سال اول انقلاب و بعد از آن، شعار سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی مطرح می‌شود و کل حاکمیت جمهوری اسلامی با جناح‌ها بش در بست زیر ضربه می‌رود. در آن سال‌ها نه تنها حزب توده‌ی ایران، بلکه سایر سازمان‌های معتبر کمونیستی ایران یا از همین شعار و یا نظریه‌ی استحاله‌ی حاکمیت و امثالهم پیروی می‌نمودند.

جزوه‌ی "نامه به رفقا" اولین سند برای ایجاد یک حرکت فکری درون حزبی شورش‌گرانه علیه رهبری حزب و اولین قدم در مسیر نسبتاً طولانی به سوی آگاهی دادن و آگاهی یافتن از معایب بنیادی کل سیستم معیوب حزب توده‌ی ایران بود. "نامه به رفقا" را فقط در چهارچوب وظایف محدود و معینی که به عهده‌اش بود و تاثیر مرحله‌ای که در حرکت عمومی توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب داشته است، باید ارزیابی نمود، نه بیشتر و نه کمتر.

به همین مناسبت، با همان تناسب و عمقی که حرکت توده‌ای‌های مبارز و انقلابی، چه در سطح و چه در عمق، گسترش می‌یافت، حرکت عمومی ما با مشارکت همگانی به طرح مسائل جدیدتر و تحلیل و تعمیق آن‌ها می‌پرداخت. نوشتجات بعدی سه عضو کمیته‌ی مرکزی و یا توده‌های مبارز، عناصر مکملی "نامه به رفقا" و انعکاس منطقی تعمیق و تکامل و ارتقاء فکری حرکت عمومی ماست. هر شیوه، جز این، افتادن در دام راه حل‌های بوروکراتیک از "باله" و جدا از توده‌ها و در تناقض آشکار با اعتقادات عمیق دمکراتیک نویسندگان "نامه به رفقا" بود.

نویسندگان "نامه به رفقا" برای تشویق رفقای حزبی به مقاومت و مبارزه و مترجه ساختن آنان به رسالت و وظایف تاریخی‌شان، در جمع‌بندی جزوه‌ی "نامه به رفقا"،

ناکند نمودند:

"اکنون پس از گذشت سی سال از شکست ۲۸ مرداد، حزب ما با فاجعه‌ی سی برتری روبروست و باغیمانندگان کمیته‌ی مرکزی به مراتب ضعیف‌تر و دست و پا بستند. از آن زمان هستند و به اعتقاد راسخ ما، وظیفه‌ی کادرها و اعضاء حزبی به مراتب سنگین‌تر از وظایف کادرهای آن سال‌هاست. باید توجه داشت که سرنویشت حزب و جنبش کمونیستی ایران و آینده‌ی آن و ارزش این همه خون‌هایی که بیهوده ریخته شده و این همه رادمردان حزبی که جان خود را در راه آرمان‌های زحمتگشان ایران غذا کرده‌اند، خیلی مهم‌تر و اساسی‌تر از آن است که بتوان صرفاً حل و فصل آن را در دست چند نفر اعضاء کمیته‌ی مرکزی قرار داد که ترکیب کلی آن بی‌موجوه صلاحیت و توانائی آن را ندارد که گشتی طوفان زده‌ی حزب را به ساحل نجات برساند.

ما تدوین کنندگان این سند که بخوبی و کاملاً از اوضاع و احوال کمیته‌ی مرکزی و ظرفیت و ضعف‌ها و انحرافات و آلودگی‌های تک تک افراد و اعضاء آن مطلع هستیم و در کنار و در میان آن‌ها زندگی کرده‌ایم، وظیفه‌ی وجدانی خود می‌دانیم به شما اعلام کنیم که "انتظار معجزه از این امامزاده" نداشته باشید" ("نامه به رفقا"، صفحه‌ی ۶۱).

بدین ترتیب، دوره‌ی تعیین‌کننده‌ی مبارزه‌ی درون حزبی، در همدی سطوح حزب، آغاز و با شناسایی نظیر گسترش یافت و صدها کادر و عضو حزب را در بر گرفت. تاریخ مبارزه‌ی درون حزبی چند سال اخیر، تاریخ تلاش صدها کادر جوان انقلابی در راه کسب معرفت و آگاهی از معایب و انحرافات بنیادی در حزب و رهبری آن، تاریخ مبارزه برای مرزبندی با انحرافات بنیادین حزب، با ایورتونسم سیاسی و بوروکراتیسم و استبداد تشکیلاتی حاکم در رهبری آن، تاریخ افشاء گروه گرداننده‌ی عاصد و وامانده‌ی حزب، تاریخ فاصله گرفتن دسته جمعی از این گروه و بالاخره تاریخ انفصال قطعی و برگشت ناپذیر دسته‌های بی‌شمار توده‌ای‌های مبارز از کل سیستم معیوب حزب توده‌ی ایران می‌باشد.

از ویژگی‌های مبارزات درونی این دوره، علنی شدن و جریان یافتن آن در برابر افکار عمومی و شرکت بسیار فعال و همه‌جانبه‌ی توده‌های حزبی در آن بوده است، و مز موفقیت آن هم از جمله در همین پدیده‌ی اساسی نهفته است.

درست است که اعضاء کمیته‌ی مرکزی با انتشار "نامه به رفقا"، نرم‌های متداول را شکستند، اما به شیوه‌ی کار و عملکرد لنینی و فادار ماندند. تازه رعایت این نرم‌ها در رابطه با احزابی است که زندگی عادی و قانونی دارند و موازین دموکراتیک و قانونیت در آن‌ها و قبل از همه در رهبری آن‌ها رعایت می‌شود. در حالیکه رهبری حزب توده‌ی ایران متخلف‌ترین ارگان حزبی به شمار می‌رفت و قانونیت و مشورعت نداشت.

برخی از اعضاء کمیته‌ی مرکزی و بتدریج بخش مهمی از کادرها و اعضاء فعال حزب توده‌ی ایران از این آموزش پایه‌ای لنین حرکت کردند که: "کلبه‌ی احزاب انقلابی که تاکنون نابود شده‌اند به این خاطر بوده که در دام خودبینی افتاده، قادر به نامن

منبع قدرت خود نگردیدند و از بحث روی ضعف‌هایشان هراس داشتند، لیکن ما نباید نخواهیم شد، زیرا از بحث روی ضعف‌هایمان هراس نداریم و راه غلبه بر آن‌ها را خواهیم یافت." (مجموعه آثار، جلد ۴۳، صفحه ۳۱۱)

بر همین اساس، به کار ارزیابی در ریشه‌های اشتباهات و انحرافات حزب پرداخته و بدین ترتیب جمع‌بندی زیر با رفا در میان گذاشته شد: (۱۴)

• مبارزه‌ی بی‌امان و دائمی با تمام اشکال و مظاهر اورتونیسیم سیاسی و فکری، توجه دائمی و رعایت دقیق حفظ اصالت حزب طبقه‌ی کارگر، تا در نتیجه‌ی آن از دنباله‌روی از مشی و سیاست نیروهای غیر پرولتری و بویژه خرده‌بورژوازی فاطمانه جلوگیری شود و تاکتیک و استراتژی حزب بر پایه و محور رسالت تاریخی طبقه‌ی کارگر در ایران تنظیم گردد. در این رابطه، جلب کارگران به صفوف حزب و جذب و شرکت دادن جسورانه‌ی آن‌ها در ترکیب رهبری حزب، از اهمیت محوری برخوردار است. در غیر این صورت، خطر سازشکاری‌های سیاسی و اتخاذ مواضع و مشی غیر پرولتری، دائماً ما را تهدید خواهد کرد.

• میرم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه عبارت است از، توجه مستمر و جدی به مسئله‌ی ایجاد سازمان‌های داخل کشور و انتقال تمام و یا بخشی از رهبری به ایران و کاهش فزاینده‌ی نقش مهاجرت در زندگی حزب.

• بازنگری جدی و مطالعه‌ی درست تاریخ و اصلاح و افشاء تحریفاتی که در نوشته‌جات مختلف حزب در باره‌ی تاریخ آن صورت گرفته است و نیز مطالعه و کوشش مستمر و سیستماتیک در راه شناخت جامعه‌ی ایران و ویژگی‌های آن.

• مراقبت دائمی برای پایه بردن سطح آموزش تئوریک مارکسیستی اعضای حزب، بررسی و بازنگری نقادانه و بنیادی تئوری‌ها و نظریات متداول در ادبیات مارکسیستی، در رابطه با مسائل کشورهای آسیا و آفریقا، بقصد تدوین دیدگاه‌ها و نظریاتی که مارکسیسم - لنینیسم را با اوضاع و احوال مشخص ایران مطابقت خلاق دهد.

• تلاش مستمر برای تامین وحدت عمل سازمان‌های چپ مارکسیستی ایران در یک شورا یا ائتلاف انقلابی، به‌منابه هسته و ستون اصلی و اولین و ضروری‌ترین قدم در راه ایجاد یک جبهه‌ی متحد و وسیع با سایر نیروهای مترقی و دمکرات و کوشش خستگی ناپذیر برای حرکت متفق با سایر گردان‌های کمونیستی ایران در راه تشکیل حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران.

در مرحله‌ی اول مبارزات درون حزبی دوره‌ی اخیر و تا مقطع "کنفرانس ملی"، راه حل تشکیلاتی پلنوم وسیع مطرح بود. چنانچه در نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ای‌های مبارز" قید شده است:

حقیقت این است، با تکیه بر شناخت از گردانندگان "هیئت سیاسی" و مکانیسم

---

(۱۴). جزوه‌ی "بررسی و ریشه‌یابی اشتباهات حزب توده‌ی ایران در چهار سال اول

انقلاب"، صفحات ۷۹ و ۸۰.

حاکم بر رهبری و برپایدی تجارب طوفانی گذشته، تردید جدی وجود داشت که این عده به سادگی و به اختیار خود، تن به حکمیت و قضاوت دمکراتیک کادرهای حزبی بدهند. اما از آنجا که هدف اصلی براه انداختن یک ماجرا و یا اشباع سکناریستی و یا به پا کردن کمی سرو صدا و سپس به گوشه‌ای خزیدن نبود و از آنجا که قصد اصلی ایجاد یک حرکت سیاسی واقعی با تکیه بر سنن انقلابی حزب و جنبش کارگری و کمونیستی از یک سو و منفرد و منزوی ساختن و بی اعتبار کردن و افشای گروه مهاجرین حرفه‌ای از سوی دیگر بود، لذا ضروری بود راه طوفانی و پر درد سر افشاگری همه‌جانبه، آگاهی دادن و روشن کردن واقعیت‌های تاریخی صورانه پی‌موده شود تا این جنبش بتواند در جریان حرکت خود وسیع‌ترین نیروهای سالم و انقلابی تشکیلات حزب را بخود جذب نماید. می‌بایستی توده‌های حزبی با اندیشه و تجربه‌ی عملی خود به ماهیت "هیئت سیاسی" و سیستم محبوب حزب‌مداری و سیاست‌های راست‌روانه و غیر انقلابی آن‌ها پی برده یا به میدان مبارزه بگذارند. عرصه‌ی اصلی مبارزه در این دوره عبارت بود از خارج کردن توده‌های‌ها از زیر نفوذ این جریان ناسالم و همراه با آن‌ها تجهیز آنان بر پایه‌ی یک برنامه‌ی انقلابی و مبتنی بر شالوده‌ی نوین و دمکراتیک تشکیلاتی.

راه حل تشکیلاتی "پلنوم وسیع با شرکت کادرها برپایدی کمیته‌ی تدارک معتبر"، در خدمت این هدف و اصل قرار داشت. بی‌پرده نبود که این شعار بسرعت انعکاس وسیعی در داخل و خارج کشور یافت. و بزودی به شعار محوری برای تجمع و همبستگی همه‌ی نیروهای سالم و مبارز توده‌ای تبدیل گشت. از آن جمله اعضای قدیمی و با اعتبار و سالم کمیته‌ی مرکزی باقی‌مانده نیز در برابر "هیئت سیاسی" به دفاع از همین شعار برخاستند."

اگر از سطح به عمق برویم، ملاحظه خواهد شد که در واقع: مضمون اصلی مبارزات درون حزبی چند سال اخیر، مبارزه میان دو سیستم فکری کاملاً متضاد، دو اعتقاد متناقض از اصالت طبقه‌ی کارگر و نقش آن در انقلاب دمکراتیک، دو سبک و شیوه‌ی کار تشکیلاتی متباین، دو درک و تلقی متفاوت از نقش و وظیفه‌ی حزب در ایران و روابط بین‌المللی آن بوده است.

بدینسان همزیستی این دو دنیای بکلی متفاوت از یکدیگر و متضاد با هم غیر ممکن می‌بود. در واقع در چهارچوب حزب برای حل این تضاد دو راه در پیش بود:

الف- راه حل دمکراتیک و اصولی: دعوت جلسه‌ی صلاحیت‌دار معتبر و مبتنی بر موازین دمکراتیک، با شرکت وسیع کادرها. جلسه‌ای که قائم بالذات باشد تا بتواند به‌مناب یک دادگاه و مجلس حزبی بطور همه‌جانبه به بررسی و ریشدبایی واقعی کُنی از اشتباهات و انحرافات حزب و درس‌گیری از آن بپردازد. یک کارپایه و برنامه‌ی انقلابی، برپایدی ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر و با حرکت از هژمونی وی در انقلاب تدوین نماید، با اپورتونیزم سیاسی و رفرمیزم راست مرزبندی نماید. قانونیت در حزب و رهبری جمعی و حیات دمکراتیک حزبی را تامین نماید و بالاخره یک رهبری مجرب از میان کادرهای

انقلابی جوان انتخاب نموده و بر پایه‌ی چنین تشکیلات و سازمان‌لبنینی، بسوی سایر گردان‌های کمونیستی ایران رفته و به اتفاق برای تشکیل حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران، از مجموعه‌ی گردان‌های کمونیستی تلاش نماید.

این راه حل پیشنهادی ما بود. ولی همان‌گونه که تذکر دادیم و با شناختی که ما از گردانندگان کنونی حزب داشتیم، شانس بسیار کمی برای عملی شدن آن می‌دیدیم. بی‌شک، پذیرش راه حل پیشنهادی ما و عملی ساختن آن، به طرد قطعی گردانندگان کنونی حزب منجر می‌شد که، عملاً نفی دیالکتیکی حزب توده‌ی ایران ولو با حفظ نام و ظواهر آن بود. بدین سبب، طرح شعار مرحله‌ای پلنوم وسیع، با وظایفی که در برابر خود داشت، علاوه بر آنکه تجهیز کننده بود و با روانشناسی لحظه‌ای توده‌ای‌های مبارز مطابقت داشت، اساساً دارای مضمونی رادیکال و انقلابی بود. وحشت گردانندگان حزب هم از همین بود و لذا با تمام نیرو در برابر آن مقاومت کردند.

باید تأکید کرد که با حرکت از شناخت ما از گردانندگان حزب و مکانیسم حاکم بر رهبری، جدا تردید داشتیم که در چهارچوب تشکیلات بوروکراتیک و خودکامه‌ی موجود و فقدان دمکراسی حزبی، جز از راه درهم شکستن کل سیستم معیوب حزب توده‌ی ایران، بتوان قدمی به جلو برداشت. اما طرح این شکل مسئله از آغاز، با توجه به درجده‌ی آگاهی فاطمده‌ی رفقای حزبی از اوضاع و احوال حزب و رهبری آن، در عمل یک انشعاب زودرس و سکناریستی را به دنبال داشت و عملی کم ثمر بود. اعتقاد راسخ ما این بود که می‌بایست فاطمده‌ی کادرها و فعالین حزبی در عمل و با تجربه‌ی خود به بن‌بست راه حل در چهارچوب این حزب آگاهی بیابند. و از سوی دیگر در روند مبارزات درون حزبی، سیستم فکری نوین خود را بطور دمکراتیک و با شرکت در بحث عمومی تدوین و بی‌ریزی نمایند. لذا "ما توده‌های حزبی‌گام‌های نخست را برداشتیم، با آن‌ها به پیش رفتیم و دوشادوش و با شرکت فعال آن‌ها، شعارهای خود را تکامل بخشیدیم".

ب- راه حل بوروکراتیک و اپورتونیستی: "هیئت سیاسی" که از بررسی و ریشه‌یابی اشتباهات حزب، چه در گذشته و چه در حال، و احمه داشت و شهادت و صداقت انتقاد از خود واقعی را نداشت، پس از مدت‌ها مقاومت و سرسختی، تنها زیر فشار افکار عمومی رفقای حزبی و بقصد سرهم‌بندی نمودن قضایا، به بررسی بسیار سطحی آن پرداخت. برنامه‌ای نه بر پایه‌ی اصالت طبقه‌ی کارگر و همزمنی آن، بلکه بر اساس رهبری اقتدار مبنایی جامعه که در آن طبقه‌ی کارگر عملاً یک‌گش جبهه‌ی متحد خلق است، عرضه نمود. "هیئت سیاسی"، بجای یک راه حل دمکراتیک برای مقابله با بحران تشکیلاتی، شاهکار خود را در سرهم‌بندی کردن یک جلسده‌ی فرمایشی تحت عنوان من درآوردی "کنفرانس ملی"، به نمایش گذاشت. (۱۵)

(۱۵). برای اطلاع بیشتر به استفانامده‌ی رفیق شاندرمنی از هیئت سیاسی و نوشته‌ی رفیق بابک در باره‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ای‌های مبارز" مراجعه کنید.



برگذاری "کنفرانس ملی"، در حقیقت عملی تحریک آمیز و دهن کجی آشکار به افکار رفقا و خواست واقعی توده‌های حزبی، بویژه در رابطه با تشکیل پلنوم وسیع بر پایداری کمیته تدارک معتبر بود. تشکیل این چنینی "کنفرانس ملی"، نغی کامل هرگونه راه حل تشکیلاتی دمکراتیک در چهارچوب سیستم موجود را به روشنی به اثبات رساند. بهمین مناسبت، فدرهای بود که کاسدی صبر توده‌های حزبی را لبریز کرد.

تصادفی نبود که با شنیدن خبر تشکیل "کنفرانس ملی"، توده‌ای‌های مبارز در کشورهای مختلف و اغلب بطور خودجوش، دست به تشکیل جلسات و مجامع عمومی و کنفرانس‌ها زده و سازمان‌های مستقل خود را بوجود آوردند. زیرا با نحوه تدارک "کنفرانس ملی"، آخرین باورها و خوش بینی‌هایشان برای جستجوی یک راه حل اصولی و دمکراتیک در چهارچوب حزب، با وجود گرداندگان "هیتت سیاسی"، و سیستم بوروکراتیک حاکم برای همیشه فرو ریخت. حرکت پر ارزش سه سازمان مهاجرت بر محور "بیاندهی ما" و رفقای معین ترکمنستان و نغانا دیگر موجد دیگر اراده‌ی توده‌ای‌ها برای انفصال قطعی از اپورتونیسیم سیاسی و بوروکراتیسیم تشکیلاتی حزب توده‌ی ایران بود.

همین اقدامات سریع و خود جوش و هم زمان توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب توده‌ی ایران، نشانگر آن است که مبارزات درون حزبی چند سال اخیر ثرات خود را بخشیده بود. و کادرها و فعالین حزبی عملا به آن درجه از آگاهی و اراده و بایمردی رسیده بودند که بدون معطلی و سردرگمی، دست به یک عمل انقلابی برای بدست گرفتن سرپرست آینده‌ی خود بزنند.

بدین منوال، نیروهای بالنده و سالم حزبی که در جریان چند سال مبارزات درونی فعالانه شرکت داشتند، در عمل به این نتیجه‌ی عظمی رسیدند که تضاد موجود با سیستم حاکم در حزب، تضاد آشتی ناپذیر است و چهارچوب بوروکراتیک و استبدادی حزب توده‌ی ایران امکان هرگونه تکامل سالمی را غیر ممکن ساخته است. لذا تپا راه، خروج انقلابی از این تشکیلات فاسد است.

نوشتندی حاضر بیانگر تاریخی این واقعه و چگونگی و علل نغی فعلی و برکت ناپذیر ما با اپورتونیسیم سیاسی، رفرمیسم فکری، بوروکراتیسیم و استبداد تشکیلاتی و همدی شبوه‌ها و روابط ناسالم حزب توده‌ی ایران است.

اینکه که توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب توده‌ی ایران، در جریان تدارک دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت هستند، حا دارد مختصری در باره‌ی ضرورت حرکت مرحله‌ای مستقل توده‌ای‌های مبارز انفصالی از حزب توده‌ی ایران بحث شود.

قبل از پرداختن به این موضوع تذکریکی دونکنه ضرورت دارد:

تقریبا در سه ماهی که میان اطلاعدهی سه نفری اواخر خرداد ۱۳۶۵ در راسته با تشکیل "کنفرانس ملی" و اعلام موضع ما در باره‌ی چشم انداز، در نوشتنی "کنفرانس ملی و وظائف توده‌ای‌های مبارز"، اوایل مهر ماه گذشت، بدون سردید نحلی در

شعارهای ما رخ داد.

اساس این تحول را رها کردن شعار "احیاء و بازسازی انقلابی" حزب توده‌ی ایران و جاننشن کردن آن با شعار خروج از "تشکیلات بوروکراتیک موجود و نفی قطعی آن" و رفتن بسوی نشست صلاحیت‌دار و اعلام موجودیت و بیان هویت تشکیل می‌داد.

همان‌گونه که در جزوه‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ای‌های مبارز" تاکید شده است: "ما صادقانه با انشعاب در حزب مخالف بودیم و بویژه با توجه به حساسیت و رفقای حزبی تا آخرین لحظه بر روی پیشنهادات خود استوار ماندیم. زیرا حزب را خانه‌ی خود می‌دانستیم و نردانندگان کنونی رهبری را بیگانه با جنبش مردمی و سنت‌های انقلابی حزب و راه ارانی‌ها و روزیده‌ها"، برآورد می‌نمودیم. اعتقاد عمومی و بویژه نظر هر سه عضو کمیته‌ی مرکزی و هم آن اعضاء کمیته‌ی مرکزی که با حرکت عصبانی ما موافق بودند، این بود که توده‌ای‌های مبارز انضالی بر پایه‌ی یک پلانفرم انقلابی و تدوین اصول نوین و دمکراتیک تشکیلات لنینی و بر اساس یک شالوده‌ی سالم از روابط بین‌المللی، اعلام موجودیت را تحت نام حزب توده‌ی ایران انجام دهند.

صادقانه باید اعلام کنیم که در لحظه‌ی تنظیم اطلاعیه‌ی سه نفری و تا فاصله‌ی نوشته‌ی "کنفرانس ملی ..."، هنوز نظر و اعتقاد ما بر همان پایه منگی بود. ما با حرکت از تضاد و دوگانگی نپخته در حزب توده‌ی ایران که سرتاسر تاریخ چهل و چند ساله‌ی آن را در بر می‌گیرد تلاش کردیم در همین نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران"، آن را نشان دهیم. سالیان درازی بود که با واپسین گفتار خسرو روزبه: "من به اقتضای آتشی که بخاطر خدمت به خلق‌های ایران در درون سینهام شعله می‌کشد، راه حزب توده‌ی ایران را برگزیده‌ام و باید اذعان کنم که جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم، و همه‌ی تار و پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته است و تمام سلول‌های بدن من و تمام ذرات وجودم توده‌ای است"، خو گرفته و خون دل خورده و در برابر وجدان خود سوگند یاد کرده بودیم که این حزب توده‌ی ایران روزیده‌ها را بطور انقلابی احیا نمائیم. اما قصد ما هرگز "بزرگ کردن حزب و یا اصلاح این یا آن جنبه از سیاست و مشی تشکیلاتی آن نبود". نوشته‌های فراوان ما شاهد گویای آن است.

اطلاعیه‌ی سه نفری، قویا با این درک و این روحیه تنظیم شده بود. با وجود آن که در اطلاعیه‌ی سه نفری، رفقای توده‌ای به سرپیچی از رهبری و تشویق آنان برای بدست گرفتن امور و ابتکار عمل و سرنوشت حزب و دفع جریان ناسالم و اپورتونیست‌های سازشکار و راست‌رو دعوت شده بودند، اما قالب تفکر ما هنوز عوض نشده بود. با همین درک در اطلاعیه‌ی سه نفری تاکید شده بود: "ما امضاء کنندگان این اطلاعیه، منتخبین پلنوم هفدهم (وسیع) در تهران و پلنوم‌های قبلی حزب توده‌ی ایران، کماکان اعضاء کمیته‌ی مرکزی هستیم و به شما اطمینان می‌دهیم که لحظه‌ای از مبارزه برای احیاء و سالم سازی حزب و نجات آن از دست یک عده عناصر ناسالم و اپورتونیست‌های سازشکار و راست‌رو، از پای نخواهیم نشست و در این مبارزه به

همکاری و شرکت فعال و مبتکرانه‌ی همدی شما نیازمندیم. امیدواریم بتوانیم مبارزات مشترک آینده را در کمال آرامش و در نهایت همبستگی و با تمرکز افکار و اعمال خود روی اساسی‌ترین و عمده‌ترین مسائل، با هدف تأمین وحدت جنبش کمونیستی در ایران، با هدف پیوند هرچه بیشتر با طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان کشور، با هدف دفاع سرسختانه از آرمان‌های کمونیستی، با موفقیت به پیش ببریم.

تنها در سایه‌ی بحث‌های جدی در اطراف چشم‌انداز و تعمق و تفکر و تبادل نظر میان توده‌ای‌های مبارز انحصالی از حزب توده‌ی ایران و نظر خواهی‌های متنوع، مواضع ما شکل تحول یافته‌ی خود را در نوشته‌ی "کنفرانس ملی و..." بدست آورد. از کمبودهای آن نوشته، از جمله فقدان همین توضیح در باره‌ی چگونگی تحول در شمار و همچنین فقدان یک جمع‌بندی و توضیح تاریخی علل و عوامل ورود اجتناب ناپذیر رفقای مبارز توده‌ای انحصالی به مرحله‌ی کیفی نوین بوده است که چون نیازمند یک بررسی تاریخی بوده از قضاوت غیر مسئولانه نسبت به آن، با توجه به محدودیت زمان، خودداری کردیم. نوشته‌ی حاضر کوششی در رفع نسبی این نقیصه است.

با وجود اینکه آنچه ما واقعا می‌خواستیم، ولو با حفظ نام حزب توده‌ی ایران، با این کاریکاتوری که اینک با نام حزب توده‌ی ایران و ارتکاش، نامی مردم به غریب مردم و زحمتکشان ایران مشغول است، بنیادا و از ریشه عرق داشت، معیذا هم حفظ نام و هم محتویات اطلاعاتیه‌ی سه نفری که روی شعار احیاء و سالم سازی حزب تکیه می‌نمود، این نگرانی را بوجود آورده بود که گویا هنوز قصد ما و امید ما مبارزه در چهار چوب این حزب بوده و که گویا به امکان تحول از داخل آن هنوز باور داریم. با وجود آنکه، آنچه ما می‌خواستیم و رفقای توده‌ای انحصالی به آن تمایل داشتند، گسستن از اپورتونیسم سیاسی و فرمیسم فکری، نفی بوروکراتیسم و استبداد تشکلاتی و مرزبندی با تمامی شیوه‌ها در رابطه‌ی ما سالم بین‌المللی حزب بود، معیذا این نگرانی بوجود آمده بود که گویا قصد ما اصلاح و رفرم در حزب توده‌ی ایران می‌باشد!

نوشته "کنفرانس ملی و..." به این ابهامات پاسخ داد و نگرانی‌ها را برطرف نمود. حرکات بعدی توده‌ای‌های مبارز انحصالی و ویژه جزوه‌ی "تدارک دموکراتیک روند اعلام موجودیت و بیان هویت"، قدم‌های اطمینان بخش دیگری در برطرف کردن این ابهامات بود. امید ما این است که نوشته‌ی حاضر، حتی‌المقدور به حلاله دست‌نوشته‌ی "کنفرانس ملی و..." منتهی بر توضیح علل تاریخی روند حادثی ما از اس دستگاه فرسوده و از جان افتاده پاسخ دهد و آخرین شبهه‌ها را برطرف سازد.

اکنون که تحولات فکری حرکت توده‌ای‌های مبارز انحصالی از حزب توده‌ی ایران را در همین چند ماه اخیر با دید انتقادی می‌نگریم، غیر واقعی بودن شعارهای مندرج در اطلاعاتیه‌ی سه نفری و از جهاتی عقب ماندگی لحظه‌ای آن‌را در تند پیچ حوادثی که در مقطع "کنفرانس ملی" در برابر ما قرار داشت، احساس می‌کنیم و به مناسبت توهومات و نگرانی‌هایی که در میان بخشی از توده‌ای‌های مبارز انحصالی بوجود آورد، از خود

صادقانه انتقاد می‌کنیم.

ما بارها این نکته را در صحبت‌ها و نشست‌ها و پرسش و پاسخ‌ها اعلام کرده بودیم که اینک جای آن دارد در این نوشته روی آن تاکید به عمل آید. از ویژگی‌های حرکت توده‌ای‌های مبارز انحصالی و برخاسته از خصلت دمکراتیک و جمعی آن بود که موفق شد به موقع آن را اصلاح نماید و در مسیر درستی هدایت کند. امیدواریم آینده‌ی حرکت ما همیشه بر همین پایه‌ها و اصول استمرار یابد.

---

---

## ضرورت حرکت مستقل توده‌ای‌های مبارز انفصالی از حزب توده‌ی ایران در چیست؟

---

---

منطق حرکت مستقل مرحله‌ای ما، در نفس مبارزات درون حزبی چند سال اخیر ما و در واقعیت وضع فعلی جنبش کمونیستی ایران نهفته است، که چهارچوب آن در شعار مرحله‌ای ما، اعلام شده است:

همراه با توده‌ای‌های مبارز انفصالی:

پیش بسوی اعلام موجودیت و بیان هویت!

و پس از آن

همراه با سایر گردان‌های کمونیستی ایران:

پیش بسوی تشکیل حزب واحد کمونیستی ایران!

اصلی‌ترین نکاتی که ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای توده‌ای‌های مبارز انفصالی را الزام آور می‌کند، در نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ای‌های مبارز در قبال آن" منعکس شده است. در این نوشته از جمله روی ویژگی‌ها و نکات زیر تکیه شده است:

الف - حرکت امروزی توده‌ای‌های مبارز، ثمره‌ی نیم قرن مبارزه‌ی داخل حزبی است که به اشکال مختلف وجود داشته و چکیده‌ی تجربیات تلخ و شیرین مبارزات سیاسی - اجتماعی گاه بس بزرگ و خونینی است که با تاریخ معاصر جامعه‌ی ایران عجین شده و در هم آمیخته است. درخت سالمی که اینک در وجود جنبش توده‌ای‌های مبارز انفصالی سر بر افراشته و شکوفان است، با خون صدها و صدها شهید راه آزادی و انقلاب اجتماعی توده‌ای آبیاری شده است. تجربیات تلخ و گاه اندوهناک حزب توده‌ی ایران، در عرصه‌های گوناگون ایدئولوژیکی، سیاسی، تشکیلاتی و روابط بین‌المللی، بخشی از این گنجینه‌ی امروزی و خاص یک دوران بزرگ تاریخ معاصر کشور ماست که حزب توده‌ی ایران در طی آن بوجود آمد و به فعالیت پرداخت.

سازمان‌های کمونیستی ایران، متأسفانه، نسبت به برخی از این واقعیت‌ها درک ملموس و عینی ندارند و از دور دست بر آتش داشته و گاه فقط برخورد کتابی و تحریدی

به آن‌ها دارند.

در مبارزه‌ی روشنگرانه‌ی ما، بررسی علمی و واقع‌بینانه‌ی تاریخ چهل و شش ساله‌ی حزب و نشان دادن خدمات و اثرات و نیز اشتباهات و انحرافات و آلودگی‌های آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همین نوشته‌ی کوتاه و بررسی اجمالی، نشانگر مشتکی از خروار است. نه "رهبری" کنونی حزب توده‌ی ایران خواستار و قادر به انجام این مهم است و نه هیچک از سازمان‌های چپ، متأسفانه امکانات و اطلاعات لازم برای تحلیل عینی و واقعی از حزب را دارند. برخی بررسی‌های انتقادی که از سوی بعضی از این سازمان‌ها از تاریخ حزب توده‌ی ایران به عمل آمده است، علیرغم استنتاجات آموزنده‌ی آن‌ها، متأسفانه یک جانبه و ناقص بودن آن‌ها را به وضوح نشان می‌دهد. زیرا آنچه که حزب توده‌ی ایران در اسناد و مدارک خود به عنوان تاریخ حزب به مردم و مبارزین انقلابی ایران عرضه نموده است، بکلی دگرگون شده و تغییر شکل یافته و همراه کننده است. انجام این کار بزرگ، اساساً وقتی بطور واقعی تأثیر پذیر است که بدست خود توده‌های‌ها صورت بگیرد که شاهد و بازگر آن بوده‌اند و از مسائل پشت پرده و داخلی آن باخبرند و مکانیسم‌هایی که حزب را به دفعات بر باد داد می‌شناسند و قادر به توضیح و تحلیل آن‌ها هستند. جنبش کارگری و کمونیستی ایران و ایضا حرکت توده‌های‌های مبارز به مثابه یکی از گردان‌های آن، بدون برخورد و تعمق و ارزیابی جدی و همه‌جانبه با تاریخ حزب و سرنوشت آن، بدون استفاده و بهره‌گیری از تجربیات مثبت این حزب و بدون احتراز و دوری جدی از آلودگی‌ها و انحرافات و کژ روی‌های آن، مسلماً نه تنها مشکلات جدی در راه ایفای نقش شایسته‌ی خود در انقلاب ایران خواهد داشت، بلکه همچنین در ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی آزاد فردا، که در آن خلاقیت توده‌های زحمتکش در کنار استعداد‌های آزاد شده‌ی انسان‌ها از هرگونه قید و بند جامعه‌ی نظام طبقاتی، باید شکوفائی بیابد، دچار معضلات عذبه‌ای خواهد شد. از جمله وظایف اساسی توده‌های‌های مبارز جدا شده از حزب، انجام موفقیت آمیز این کار سترگ است.

ضرورت حرکت مستقل ما از جمله در همین است.

ب - ما نسبت به طیف توده‌های باقی‌مانده در حزب توده‌ی ایران و نسبت به هزاران توده‌ای پراکنده در کشور و خارج از کشور، در حال حاضر و تا مدت‌ها بخصوص، در مرحله‌ای که حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران تشکیل نشده است، وظایف ویژه‌ای داریم که بی‌توجهی به آن‌ها خطای سکتاریستی و سیاسی بزرگی خواهند بود. حساب توده‌ای‌های شریف و سالم را که هنوز هم بخشی از تنه‌ی آن را، بویژه در داخل کشور تشکیل می‌دهند، باید غافلانه از حساب این رهبری منحرف و فاسد و مشتکی دور و بری‌های بی‌شخصیت آنان، جدا ساخت و دو سیاست و دو روش متفاوت در قبال

هر کدام دنبال نمود.

کار مستمر آگاهی دادن به نیروهای سالم و صادقی که هنوز در بند شادان حرفه‌ای تشکیلات حزب توده‌ی ایران هستند، از وظایف ماست. تا بدین وسیله آنان از این کمراهی نجات یابند، باید توجه داشت که تا مدت‌ها نیروی اصلی و متشکله‌ی جریان ما را همین توده‌ای‌های آگاهی یافته و جدا شده از حزب تشکیل خواهند داد. ما از این ذخیره‌ی نسبتاً بزرگ و طبیعی خود تغذیه کرده و قدرت بیشتری خواهیم یافت و در جریان همین تحولات و مبارزه است که تضعیف روزافزون حزب توده‌ی ایران موقف خواهیم شد.

جریان ما در حال حاضر بطور عمده در مهاجرت شکل گرفته و تکامل یافته است. ما وظیفه‌ی عمده‌ای در رابطه با توده‌ای‌های پراکنده و سرگردان درون کشور داریم. فعلاً از راه تشکل آنان بر اساس نوین و شکل و محتوای انقلابیست که خواهیم توانست تعادل یابداری داشته باشیم. زبان توده‌ای‌های مقیم ایران را، طبیعتاً و به دلیل عاطفی و ذهنی، توده‌ای‌های روشن و مسلح به شیوه‌ها و روابط سالم و نوین، بیش از هر کسی و با هویتی دیگر خواهند فهمید، حرف‌ها و نظریات و درد دل‌های توده‌ای‌های مبارز، برای توده‌ای‌های داخل کشور، از هرکس و با هر هویت دیگر فهمیدنی‌تر و پذیرفتنی‌تر است. این واقعیت، امتیاز توده‌ای‌های مبارز در مرحله‌ی فعلی، برای وحدت جنبش کمونیستی ایران می‌باشد. بی‌توجهی به این وظیفه و امکان ویژه، عملاً به روند سرنوشت ساز تجمع کمونیست‌های ایرانی در صف و حزب واحد، پیوسته صدمه خواهد زد.

کار روشنگرانه و سازمانده‌ی ما، در درجه‌ی اول و برای این مرحله از مبارزه، سلور عمده در میان توده‌ای‌ها و خانواده‌ی توده‌ایست و کم‌بها دادن و بی‌توجهی نیست به آن، گناه نابخشودنی است. این سیاست به معنی بی‌توجهی به سایر سازمان‌ها و مجموعه‌ی جنبش چپ کمونیستی ایران و یا انحراف از هدف سرنوشت‌ساز مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران نیست. بلکه برعکس، شرط لازم و اولیدی آن و مکمل آن، در خدمت آنست.

ضرورت حرکت مستقل ما از جمله در همین است.

ح. - باید توجه داشت که ما توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب توده‌ی ایران، نه نسبت به گذشته‌ی حزب و نه نسبت به همین حزب توده‌ی ایران باقی مانده، نمی‌توانیم بی‌اعتنا بمانیم. مبارزه‌ی ما با این جریان فاسد و بیگانه به ممانع کارگران و زحمتکشان ایران پایان نیافته است. ما باید با مبارزه‌ی انقلابی و پیگیر خود در جهت تشکل و سازماندهی توده‌ای‌های پراکنده در ایران و بخش نسبتاً سازمان یافته‌ی آن در خارج از کشور، بر محور توده‌ای‌های مبارز انفصالی سازمان یابنده، بتوانیم این تعالیه‌های ایورتونیسم راست و کل سیستم ناسالم و معیوب را یکبار برای همیشه افشا و منزوی سازیم

و با به اهتزاز در آوردن پرچم خونین و انقلابی ارانی‌ها، روزی‌ها، سیامک‌ها، حکمت‌جوها، تیزابی‌ها، کی‌مش‌ها، رحمان هاتفی‌ها...، هزاران توده‌ای سرگردان و غافل و نگران را در سرتاسر ایران گرد هم آورده در راه اتحاد با سایر گردان‌های کمونیستی ایران و عملی ساختن شعار "ایجاد حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران"، بخاطر شرکت در پیکار سرنوشت‌ساز مبارزه برای سرنگونی رژیم و به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک با سمت‌گیری سوسیالیستی، به سهم خود، نقش شایسته‌ای را ایفا نمائیم.

سیستم کنونی حزب توده‌ی ایران و وجود آن از موانع جدی در راه رشد و انسجام یک حرکت متحد و واقعی کمونیست‌های ایران است. به نحوی که قادر باشد هم به وظایف انقلابی و میهنی و هم به وظایف ناشی از همبستگی‌های بین‌المللی پیکارجویانه و سالم عمل نماید. توده‌ای‌های مبارز، به‌منابه نیروی بالنده‌ای که از درون این حزب و در جریان یک مبارزه‌ی سرسخت و طولانی، فراروشیده است، طبیعی‌ترین جریان نیست که می‌تواند و باید بطور موثرتری در تضعیف کامل و از میان برداشتن قطعی این مانع جدی، سهم ویژه‌ی خود را ایفا نماید.

مبارزه در این راه و انجام پیروزمند آن از وظایف توده‌ای‌های مبارز انحصالی است.

د- وظیفه‌ی ما در برابر رفقای سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، کمتر از وظیفه‌ی ما در برابر توده‌ای‌ها نیست. در شرایطی که چه در "کنفرانس ملی" و اسناد آن و چه در پلنوم سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، از ضرورت و اولویت وحدت میان این "دو گردان" صحبت می‌شود و تبلیغ می‌گردد، ما باید با پرده‌برداری از جزئیات شیوه‌های نادرست و دغلکاری‌های گردانندگان حزب در "پلنوم ۱۹" و "کنفرانس ملی" و سایر اقداماتشان، بویژه توضیح عملکردهای آنان در چهارچوب کل سیستم معیوب و آلوده‌ی حزب توده‌ی ایران، اعضای سازمان را نسبت به خطری که وحدت با چنین جریان منحط آبرو باخته‌ای تهدیدشان می‌کند، هوشیار و آگاه سازیم. ما باید به اعضا و کادرها و فعالین سازمان نشان دهیم که با وحدت با حزب توده‌ی ایران، بسوی جد پرتگاه هولناکی سوق داده می‌شوند، تا در برابر تلاش‌های فرصت طلبانه و حسابگرانه‌ای که در این جهت صورت می‌گیرد مقاومت خود را صد چندان کنند.

سال‌ها همکاری و هم‌رزمی میان توده‌ای‌ها و فدائیان خلق (اکثریت)، نوعی روابط عاطفی عمیق میان توده‌های این دو جریان بوجود آورده است. ما باید درک و استنتاجات خود را از آنچه که در مبارزه با اپورتونیزم سیاسی، و رفرمیسم فکری، بوروکراتیسم و استبداد تشکیلاتی، شیوه‌ها و روابط ناسالم مستولی بر حزب توده‌ی ایران بدست آورده‌ایم با جزئیات آن، صادقانه در اختیار این رفقا قرار دهیم.

ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای ما از جمله در همین است.



آنچه گفته شده، کلی‌ترین خطوط و ظایف میرم توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب  
توده‌ی ایران در رابطه با ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای توده‌ای‌های مبارز را تشکیل  
ی‌دهند.

طبیعی است که هر وقت وحدت میان گردان‌های مختلف کمونیستی ایران، چه  
طور کامل و چه حتی با بخشی از آن صورت بگیرد، وظایف میرم فوق‌الذکر توده‌ای‌های  
مبارز انفصالی، جزئی از وظایف مشترک گردان‌های متحد شده‌ی کمونیست‌های ایران را  
تشکیل خواهد داد.

تردیدی نیست که انجام موفقیت‌آمیز این وظایف، بسیار دشوار است. ما  
توده‌ای‌های مبارز باید با تواضع کامل انقلابی، با احتیاط و دقت لازم، حرکت مستقل  
مرحله‌ای خود را آغاز کنیم و بکوشیم تا از هرگونه خودستانی و خود مرکز بینی بدور  
باشیم.

---

---

برای پاکیزگی کمونیستی صفوف خود کوشا باشیم.

---

---

درست است که با تشکیل جلسدهی صلاحیت‌دار سرتاسری و تدوین یک کارپایه و  
مشی انقلابی، موفق خواهیم شد اولین بخش شعار مرحله‌ای خود را در رابطه با اعلام  
موجودیت و بیان هویت، عملی سازیم. اما خطا خواهد بود اگر تصور شود که دیگر مسائل  
و مشکلاتی در میان نیست. برای جا انداختن هویت نوین و بویژه برقراری شیوه‌ها و  
مناسبات سالم زندگی درون حزبی و روابط انسانی و کمونیستی میان خود و با دیگران،  
هنوز کار بزرگی در پیش داریم.

خطای بزرگی خواهد بود اگر تصور کنیم چون ما با ایورتونسم سیاسی مزمن، با  
رفرمیسم، با بوروکراتیسم و استبداد تشکلاتی و درک و تفکر کمینتری حزب توده‌ی  
ایران مرزبندی کرده و از آن جدا شده‌ایم، کار پایان یافته و معایب از بین رفته‌اند.  
همان‌گونه که ما معایب جامعه‌ی اطراف خود را به همراه خود وارد حزب توده‌ی  
ایران کردیم، به همان نحو هم در جریان انفصال، بخشی از معایب و بیماری‌های  
ویژدهی حزب را با خود همراه داریم.

آگاهی و توجه به این معایب و کشف آن‌ها و مبارزه‌ی دانی برای پاکیزگی  
کمونیستی از وظایف مستمر ماست.

هم‌اکنون شاهد و ناظر غمگین این واقعه هستیم که بعضی از رفقای توده‌ای مبارز  
انفصالی، برای حل اختلافات موجود، از همان شیوه‌های میندل عمر پرولتری "هفت  
سیاسی" حزب توده‌ی ایران، نظیر تهمت زنی، اشاعه‌ی اکادب و سرخوردن‌های گروهی

استفاده می‌کنند.

ما توده‌ای‌های مبارز هرگز نباید فراموش کنیم که حزب توده‌ی ایران در طول سالیان متمادی موفق شده بود درک و سیستم فکری خاص و "ایدئولوژی" معینی را در مورد مسائل تنوریک یا انترناسیونالیسم پرولتری و مانند آن، و نیز در خلق و خوی و در تربیت و فرهنگ سیاسی، در برخورد به دگر اندیش و مخالف، در تلقی از دوست و دشمن، در رفتار و کردارها چه در میان توده‌ای‌ها و چه حتی از جبهاتی در بخشی از جنبش کمونیستی ایران جا بیندازد، به نحوی که بعضی مفاهیم در میان توده‌ای‌ها، جنبه‌ی دغم و تقدس پیدا کرده بودند، به نحوی که برخورد و انتقاد به آن‌ها و حتی طرح سؤال در باره‌ی آن‌ها گناه تلقی می‌شد و اخلاقیات تغییر شکل یافته‌ی ما به طبیعت ثانوی مان مبدل شده بود.

کشف رسوبات تربیت غلط گذشته و مبارزه‌ی بی‌امان و مستمر با آن‌ها از وظایف

دائمی ماست.

خطا خواهد بود اگر تصور شود که حزب توده‌ی ایران بطور استثنائی در جنبش کمونیستی و کارگری جهانی به این گونه معایب و بیماری‌ها دچار شده بود. متأسفانه باید گفت در بخشی از این بیماری‌ها و گاه اساسی‌ترین آن‌ها، لااقل در دوره‌ای، حزب توده‌ی ایران در میان خانواده‌ی احزاب برادر، مورد استثنائی نبوده است.

شیوه‌های الگوسازی، تنوری راه رشد غیر سرمایه‌داری، یادرک اداری و استبدادی از مرکزیت دمکراتیک، درک و تفکر کمینترنی از روابط احزاب، از نمونه‌های آن است. کامیست به تاریخ و سرنوشت بسیاری از احزاب کمونیست خاور میانه توجه شود. خوشحانه بسیاری از این احزاب کمونیست سال‌هاست در جهت بازنگری بنیادی به تمام این مسائل پرداخته‌اند و منابع فیاضی برای آموزش همه‌ی ما هستند.

ما توده‌ای‌های مبارز انفضالی، باید در تمام زمینه‌های طرح شده در فوق و در جریان مبارزات عملی و نظری، تمام رسوبات تفکر و درک انحرافی و شیوه‌های ناسالم مبارزاتی حزب توده‌ی ایران را، از خود دور کنیم و با طرح صادقانه‌ی آن‌ها در سطح جنبش، دین خود را به کمونیست‌های ایرانی ادا نمائیم.

همه‌ی این ملاحظات، ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای ما را طلب می‌کند.

خطا خواهد بود اگر تصور کنیم که تا یک پلانفرم انقلابی پرولتری تدوین نمودیم، بقیه‌ی کارها درست و یا اساساً بحران چپ کمونیستی صرفاً ناشی از فقدان بینش و مشی پرولتری است. حال آنکه این بحران ناشی از کمبود منش و روش و خصلت و اخلاق پرولتری هم هست.

آن رفقانی که مطرح می‌کنند، هر دستگاه فکری - تشکیلاتی آدم‌های خاص خود را

می‌طلبید، مناسفانه از یک تفکر ساده‌گرایانه حرکت کرده و یک فهم مکانیکی از مسائل بفرنج اجتماعی و انسانی دارند. چنین رفقانی در نظر نمی‌گیرند که تراژدی‌های بزرگ اجتماعی - انسانی همیشه ناشی از فقدان مشی و تئوری پرولتاری نبوده است. برای درک آن کافیسیت به جهان اطراف خود بنگریم و از تجربیات احزاب برادر پند بگیریم. کافیسیت به فاجعه‌ی انسانی که بر سر مردم چین در جریان "انقلاب فرهنگی" گذشت و با آنچه بر سر بلشویک‌های قدیمی و واقعی در زمان استالین آمد بیاندیشیم.

تفکر این چنینی میان برخی از رفقای ما، به معنی نادیده انگاشتن عامل ذهنی (انسان، حزب، رهبری حزب و ...)، در تحولات اجتماعی و در حقیقت حرکت از درک ماتریالیسم ابتدائی از تاریخ است.

کافیسیت، نمودی تاریخی لنین و استالین را شاهد بیاوریم. در حیات لنین و در حالیکه بر پایدی دقیق‌ترین تئوری انقلابی پرولتاری، بزرگ‌ترین و سرنوشت‌سازترین انقلابات جهان رخ داده بود، لنین در نامه (وصیت نامه)ی خود، خطاب به کنگردهی دوازدهم، صرفاً برگناری استالین را از پست دبیر کلی به آن جهت خواسته بود که: "... استالین بیش از اندازه خشن است، و این عیب که در محیط ما، در روابط ما کمونیست‌ها، کاملاً قابل تحمل است، در مقام دبیر کلی دیگر قابل تحمل نیست، بنابراین من پیشنهاد می‌کنم که برای جانشینی استالین چاره‌ای بیاندیشید و کسی دیگر را بجای او منصوب کنید که از هر نظر از رفیق استالین پر تحمل‌تر، صدیق‌تر، و مودب‌تر باشد، بیشتر از او به رفقا توجه داشته و کمتر از او دمدمی مزاج باشد و ... این امر ممکن است ناچیز بنظر رسد، اما بنظر من، برای آن که از انشعاب بپرهیزیم، و با در نظر گرفتن آنچه که پیش‌تر در باره‌ی روابط بین استالین و تروتسکی نوشتم، دیگر این مسئله‌ای جزئی نیست، یا یکی از جزئیاتی است که می‌تواند اهمیت تعیین‌کننده‌ای پیدا کند." (یادداشت ضمیمه، ۴ ژانویه ۱۹۲۴)

در نامه‌ی اصلی لنین (۲۳ تا ۲۶ دسامبر ۱۹۲۳)، قید شده بود که: "رفیق استالین که به دبیر کلی رسیده، قدرت نامحدودی را در دست خود متمرکز کرده‌است. من اطمینان ندارم که او همیشه بتواند با احتیاط لازم از آن استفاده کند."

لنین در آخرین نامه‌های خود در رابطه با رهبران طراز اول آن روز حزب، بنظر استالین، تروتسکی، بوخارین و ... عمدتاً به خصوصیات اخلاقی آنان و پی آمدهای آن در حزب و کشور تکیه می‌نماید و همگی تاثیرات و پی آمدهای بسیار منفی و هلاکت‌بار بی‌توجهی به این پیش‌بینی‌های داهبندی لنین را می‌دانیم.

لذا همان قدر که داشتن یک کارپایدی انقلابی و تئوری انقلابی برای جنبش ضرورت دارد، به‌همان اندازه هم سلامت حزب و رهبری آن و مجموعه‌ی عناصر آگاه و پیشاهنگی که این برنامه و تئوری انقلابی را باید پیاده کنند، اهمیت دارد. مسئله‌ی دمکراسی درون حزبی، رهبری جمعی بجای بوروکراتیسم تشکلاتی، شیوه‌های کار و روابط درست و انسانی میان افراد، میان حزب و طبقه و جامعه و استقرار تمام عبار

اخلاق کمونیستی، بویژه برای کمونیست‌های ایرانی که رسوبات یک جامعه عقب مانده، استعداد زده و فاسد را کاملا از خود نزدوده‌اند، بسیار پر ارزش است.

---

---

وحدت جنبش کمونیستی ایران:

---

---

تلاش بعدی ما پس از اعلام موجودیت و بیان هویت، یعنی پس از ورود در یک مرحله‌ی کیفی نوین، به سهم خود عبارت است از، کوشش در راه اجرای بخش دوم شعارمان:

همراه با سایر گردان‌های کمونیستی ایران!

پیش به سوی تشکیل حزب واحد کمونیستی ایران!

در اینجا هم باز مناسبانه با مشکلات و مسائل فراوانی روبرو هستیم. مشکل اولیه این است که حل آن دیگر به تنهایی از ما ساخته نیست. ما فقط سهم معین و محدودی داریم. انجام این کار مهم، وابسته به تلاش متحد و هماهنگ همه و یا بخش قابل توجهی از گردان‌های کمونیستی موجود ایران می‌باشد.

آرزوی ما این است که وحدت گردان‌های کمونیستی ایران همین فردا صورت گیرد. اما میان آرزوی ما و هم‌دی کمونیست‌های ایرانی، با واقعیت و مشکلات عینی و ذهنی موجود، فاصله هست. بهمین مناسبت توده‌های مبارز انفصالی از حزب توده‌ی ایران، در این مرحله گذار با اعلام موجودیت و بیان هویت، در رابطه با وحدت جنبش کمونیستی ایران، ناظر منفعلی باقی نخواهند ماند، بلکه برعکس به‌متابهِ عنصری فعال، در تسریع وحدت جنبش کمونیستی ایران، تلاش خواهند ورزید.

بنظر ما اگر شرایط برای هماهنگی و همکاری در جبهه‌ی متحد چپ کمونیستی، حتی با بخشی از گردان‌های آن فراهم باشد، شرکت فعال ما در چنین جبهه‌ای ضروری است. تا از همین دستاورد نسبی و معین، برای ارتقاء آن بسوی وحدت کامل‌تر و گسترده‌تر، مشترکا استفاده شود.

وضع در رابطه با سایر گردان‌های کمونیستی و اساسا کل جنبش کمونیستی ایران چگونه است؟ چه مواعقی در راه اجرای شعار تشکیل حزب واحد کمونیستی ایران، که همه از آن یاد می‌کنند و می‌برند و وظیفه‌ی خود می‌دانند، وجود دارد؟ چه نقش معینی توده‌های مبارز انفصالی می‌توانند به سهم خود در راه عملی شدن آن به عهده بگیرند؟

بررسی سازمان‌های موجود نشان می‌دهد که هم‌اکنون در هر کدام از گردان‌های کمونیستی ایران، تفکرات و برداشت‌ها و استنتاجات سالم در اصلی‌ترین زمینه‌ها و موضوعاتی که برای کمونیست‌های ایرانی جنبه‌ی حیاتی دارد، به درجات متفاوت، در حال شکل‌گرفتن است. در این رابطه، بطور اساسی نکات زیرین جلب توجه می‌کنند:

الف - نفرد اپورتونیزم سیاسی، اعتقاد به نقش هژمونی طبقه‌ی کارگر در انقلاب دمکراتیک و مرز بندی با فرمیزم سیاسی و نظری و روی آوردن به راه حل‌های انقلابی

و بنیادی و توجه جدی به شناخت واقعی جامعه‌ی ایران. توجه جدی به حضور فعال و  
بیکارجویانه در مبارزات طبقاتی کارگران و زحمتکشان و تشکل آنان!

ب - توجه به معایب بوروکراتسم و استبداد تشکیلاتی و پذیرش نقش و اهمیت  
د. تراسی حزبی و رهبری جمعی!

ح - توجه به مسئله‌ی کلیدی دمکراسی در جامعه!

د - نزدیک شدن به درک نسبتاً درست از انترناسیونالیسم پرولتری.

درست است که بجز مسئله‌ی الف، که در آن پیشرفت‌های محسوسی صورت گرفته  
است، در سایر نکات اساسی هنوز لنگی‌های گاه جدی میان بعضی از گردان‌های مختلف  
کمونیستی ایران (البته به درجات متفاوت از یک سازمان به سازمان دیگر)، مشاهده  
می‌گردد، و گرچه علامات و اشارات موجود که نشانگر توجه جدی آنان به مسائل مبتلا  
به جنبش و کوشش در راه یافتن پاسخ‌های درست به آن‌هاست، خود حائز اهمیت است  
و آینده‌ی امیدبخشی را نوید می‌دهد، ولی هنوز کافی نیست.

باید گفت که وحدت گردان‌های کمونیستی ایران، با جمع مکانیکی و پهلوی هم قرار  
دادن عددی آن‌ها صورت نخواهد گرفت. چنین وحدتی، برای اینکه واقعی باشد و  
پایدار بماند، تنها از راه تکامل گردان‌های مختلف آن و از جمله جریان خود ما و  
دستیابی به استنتاجات و درک‌های درست، نه فقط در اصلی‌ترین زمینه‌های نظری و  
مبانی ایدئولوژیک و مشی سیاسی انقلابی، بلکه همچنین در درک درست و دمکراتیک از  
مبانی و اصول تشکیلات حزبی، معیارها و ضابطه‌های انسانی - کمونیستی، در روابط  
درون حزبی، روابط بیرونی و اجتماعی و استقرار منش و روش واعا کمونیستی می‌باشد.

شاید در اثر همین کمبودهای از نوع اخیر میان ما کمونیست‌های ایرانی است که  
علیرغم حتی همین مقدار همگرایی‌های فوق‌الذکر، هنوز هم وحدت‌گرایی صفت  
میزده‌ی جنبش کمونیستی ایران نمی‌باشد؟

و الا چگونه می‌توان توضیح داد که با وجود آنکه در سال‌های اخیر تلاش‌های جدی  
و واقعی در میان برخی از گردان‌های کمونیستی، در جهت تعمم دمکراسی سازمانی،  
تشکیل بلنوم‌ها و نشست‌ها، صورت می‌گیرد. با وجود آنکه اختلافات نظری واعا بنیادی  
در رابطه با انقلاب ایران و نقش طبقاتی کارگر، تحلیل از جامعه و حاکمیت وجود ندارد  
و باید با خرسندی تاکید نمود که در بسیاری از این زمینه‌ها، گردان‌های مختلف  
کمونیستی ایران به جمع‌بندی‌ها و استنتاجات نسبتاً مهم و مشابهی دست یافته‌اند،  
معدالک با تمامی آن‌ها، باز هم مشاهده می‌شود که با طرح و گاه با بزرگ کردن موارد  
اختلاف، هنوز به مرزبندی با سایر گردان‌های کمونیستی و گاه به محادله‌ی غیر لازم با  
یکدیگر بیشتر مشغول‌اند تا به جستجوی مرزهای مشترک همکاری بیکارجویانه!

به اعتقاد ما، تا زمانی که جنبش کمونیستی ایران و در حال حاضر گردان‌های  
مختلف آن و ما هم به سهم خود نتوانیم در مسائل اساسی عوق به دیدگاه‌ها و  
موضع‌گیری‌های کاملاً درستی دست یابیم و بر اساس آن‌ها، کارباید و تحلیل و برنامه‌ی

برخورد درستی به جامعه و مسائل اجتماعی داشته و به زحمتکشان و مردم ایران اراده نمانیم، در از میان برداشتن بحران کنونی چپ کمونیستی ایران و خروج از انزوای هلاکت‌باری که به آن مبتلی هستیم، دشواری‌ها ادامه خواهند داشت. زیرا تا زمانی که گردان‌های مختلف کمونیستی ایران به‌منابه نیروی سیاسی واحد و سالم نتوانند رهبری سیاسی توده‌های زحمتکش ایران را بدست بیاورند، حرکات اجتماعی و تحولات سیاسی آینده، در خارج از هژمونی طبقاتی کارگر صورت گرفته و بدست نیروهای سیاسی غیر پرولتری خواهد افتاد و لذا باز انقلاب عقیم خواهد ماند.

حرکت ما توده‌ای‌های مبارز جدا شده از حزب موفق به نفی دیالکتیکی حزب توده‌ی ایران شده است. ما با آموزش از لنین بزرگ و قتیکه تاکید می‌کنند: "تضادهای داخلی مضمون کهنه را با مضمون نوین و ارتقاء یافته جانشین می‌کند"، (دغائر فلسفی، آثار کامل، جلد ۳۸، صفحہ ۱۵۴)، در جریان مبارزات خود، هر آنچه را که در این حزب، منفی و فرسوده و معیوب بود درهم ریخته و طرد کردیم و هر آنچه را که مثبت و بالنده و بی‌عیب می‌نمود، حفظ کرده و ارتقاء داده، ارتقاء بیشتری هم خواهیم داد. شرط موفقیت آن‌هم، همانگونه که قبلاً تاکید شده، ادامدی مبارزه برای زدودن کامل رسوبات تربیت و تفکرات نادرست حزب توده‌ای، در میان ماست.

بزرگ‌ترین دستاورد حرکت ما، جذب بخش قابل توجهی از کادرها و اعضاء سالم و انقلابی حزب توده‌ی ایران بوده که دستگاه فرسوده و بوروکراتیک و سیستم معیوب و از کار افتاده‌ی آن، هرگونه خلاقیت و نقش و تاثیر گذاری بر سونوشت حزب و جنبش را از آنان سلب نموده و از آنان عناصری می‌ساخت که می‌بایست چشم بسته از "مرکز نام‌الاختیار" گروه مهاجرین حرفه‌ای فرمانبری نمایند.

باشد که بتوانیم روند دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت را به‌منابه پاسخ نهائی به بن‌بست تاریخی حزب توده‌ی ایران و حل تضاد تاریخی درون آن که بویژه از دهه‌ی چهل به این طرف، میان بدنه‌ی سالم و بالنده‌ی این حزب با رهبری رو به انحطاط و میرنده‌ی آن در جریان بوده است، به دست و با انرژی آزاد شده‌ی توده‌ای‌های مبارز انفصالی، به عنوان پایان اولین مرحله‌ی حرکت خود با موفقیت به انجام رسانیم. و بدنبال به‌منابه یکی از گردان‌های جنبش کمونیستی مرحله‌ی مهم و استراتژیک دیگر آن را آغاز نمانیم. در این مرحله است که امیدواریم بتوانیم به سهم و توانائی معین خود، در مبارزه‌ی مشترک و سونوشت ساز، همراه و همگام با سایر گردان‌های کمونیستی میهنمان در عملی ساختن هرچه سریع‌تر شعار تشکیل حزب واحد طبقاتی کارگر ایران، و وظیفه‌ی انقلابی خود را با تواضع کمونیستی انجام دهیم.

به اعتقاد ما در شرایط کنونی، تشکیل یک شورای متحد هماهنگی چپ، با شرکت برابر حقوق نمایندگان گردان‌های کمونیستی میهنمان، به منظور تدوین یک کارپایدی حداقل مبارزاتی، به‌منابه اولین قدم در راه تحقق چنین امر مهم فوق، یعنی تشکیل حزب کمونیست واحد می‌باشد.